



START



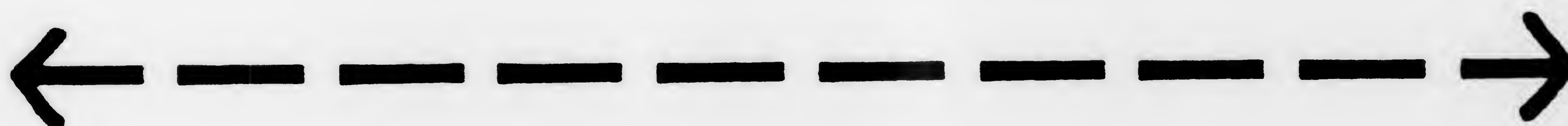
REEL 9

UCLA Reprographic Service



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio **10:1**



UCLA Reprographic Service



**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**



AIIM

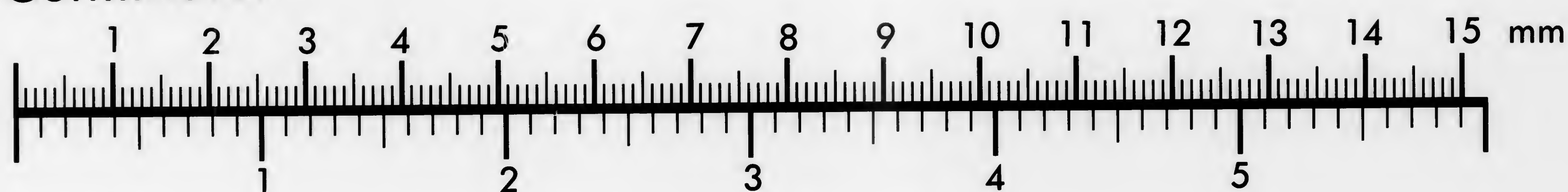
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

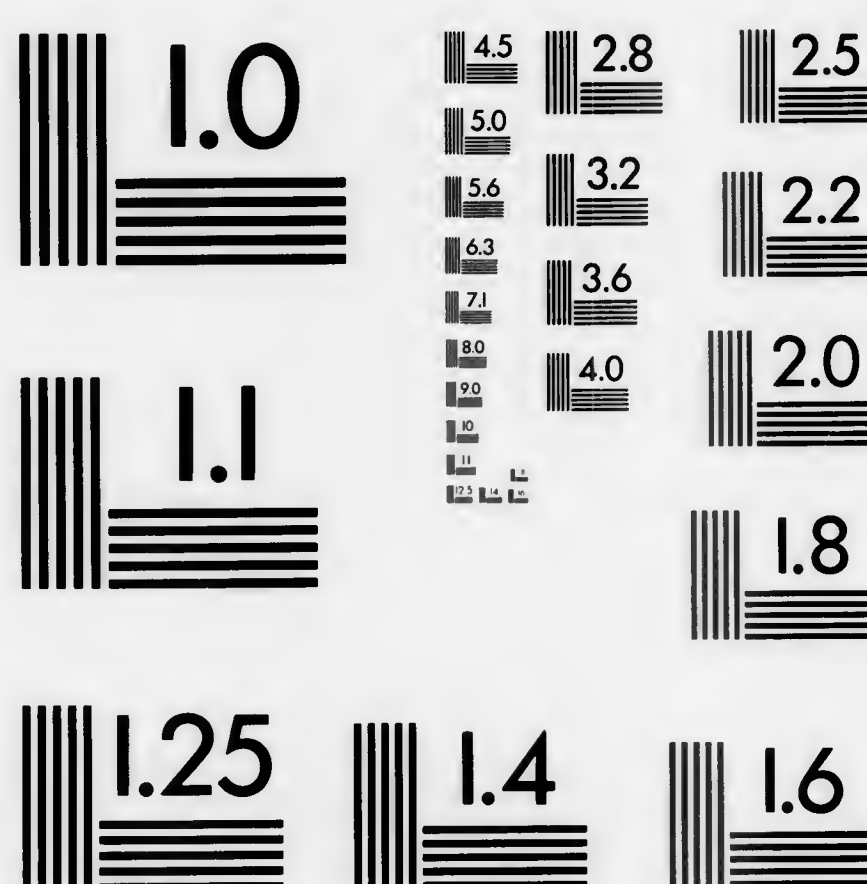
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

tarikhema.org

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

pdf.tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 9

**fols. 1-4b, -8 on calligraphy, not catalogued
in Richter-Bernburg**

(Richter-Bernburg No. 11)

**Author: Zainoddīn Esmāʿīl
 b. al-Ḥosain al-Jorjānī**

Title: Khoffī-ye ʿAlāʾī

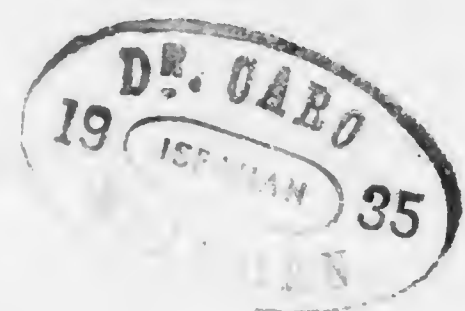
(Richter-Bernburg No. 191)

Author: Anonymous

Title: [Khavāṣṣ-e ashyāʾ]

85 fols., 235 x 125 mm

این
کتاب طب بسیار
مفید و تجربه مرید
و تاجالچاب مرید





شهر کفی فدا کتاب بود و نه مدد الله

معلم و فی الاشیء علیکم لحظ فانه من اشیاء الذم قال

بعض الحكماء الحظ هندسة روحانية ظهرت بالتحسين فيه وقيل الحظ نتاج الفكر

وسراج الذکر ولسان البعد وخبوة الدارس العود وقال الحظ الحظ

لسان البید وسبق الفهم ومستودع الاسرار ومنتجع الاحیاء وحافظ الآمان وقيل الحظ

فی البصائر سواد فی البصائر بياض وقيل الكلام العاقب بالحظ المراتب في العین

وقال كنه القلب وريحانة الروح وكهنة الحظ سائر لفظ من بيت انزل جنه كنه

قريب وبعيد من متعدد لحداف لفظ ودر وجه خط علام اختلاف است

بعضی گفته اند چون حق تعالی علم و علم امری است و علم امری است و علم امری است و علم امری است

آدم را علی السلام تعلیم فرمود و منافع قلیم از آن جهت بود و آدم را شیت را علیه السلام

بدان تشبیه کرد تا خط بیرون آورد و بعضی دیگر بیکم اول من خط و خط ادریس گفتند

او کسی که خط نوشت و خیاطت کرد ادریس علیه السلام را و از عمره بن زید و عبد

بن عمر بن العاص روایت است که آدم پیش از وفات خود بیست و سال چون مرد

از فرزندان لغی تعیین می کرد صفای بسیار بخواند از کل بساخت و مناسب هر هفتی

خطی بیرون آورد و اصول لغات ایشان بر آنجا نوشت و آنرا به تحت صحیفه بود که لغت

عرب بود در طوایف نوح غرق شد و لغت عرب در میان قوم موطوس و مدریس بود تا

که اسمعیل علیه السلام چون اسمعیل در کوه متوطن شد و بکلمات الهی مشرف شد

شبی خواب دید که در کوه ابو قیس بنی مدقنیت چون روز شد بنخواست و در

بیدن و ما

بیم آن شادانند

اشیدن قلم از نو است و گفته اند

ما استحقاق نفعه فی جرمه و نصف ماده فی قشره و قطع بقدر

بزم و در توشیدن قلم چنانچه از عایت باید که در فتح و تحت و شق و قط

افتح عبارت از قطع که اول بنسبت یا عرض باشد و آن در قلمی که صلابت داشته

باشد بیشتر باید و در قلمی که نرم باشد کمتر و تحت عبارت از پست از قطع که

باطول بود پس اگر محبت اطراف قلم کند باید که هر دو کنار او بنسبت باشد

مساوی باشند و چنانکه از فتح قلم هر چه با بر یکدستی کرد اند تا جایی

هر یک با سالی بود و اگر محبت درونه او کند آن حسب صلابت و رخاوت

شخی که در درونه او باشد متفاوت گردد و اگر شخم او سخت باشد باید که روی او

بسیار تراشد و اگر نرم باشد تمام آن شخم بودارد تا جری او صافی ماند

و نه و خواب نشود و شق نیز بحسب اختلاف قلم در صلابت و رخاوت

و اعتدال متفاوت گردد و اگر قلم سخت باشد باید که بفتح هر سه و گاه بود

که اثر آن نیز بگذرد و اگر نرم بود بی همان بسی بود و اگر معتدل باشد

چنان کند که تا فتنه مقدار سببی باشد اما قط بهتر نشان بود که محرف بود یعنی جابج

راست او چون در دست گیرد اندکی مرتفع باشد و باید که چنان در دست گیرد که طرف

انگشت وسطی و سبابه و ابهام هر سه بر قلم باشند و متساوی و قلم را اند

بالا تا از فتنه بگیرد

و قانون آن بدانکه هیچ خط یا ضلع است بجز خط مصاحف یا مخترع بجز

ض

بر خط و تحت عرب و

گشتند که اول کسی که وضع لغت و خط عربی کرد

راست شخصی وضع کرد یکی از اعراب بن قمر دوم از اعراب بن شد و سیور

مرا و وضع صورت حروف کرد و اسلمه فصل و وصل آنرا تعیین و عامر بن محمد کرد این

و بعضی گفتند خط عرب را قوی از طلسم وضع کردند و ایشان در عهد شیعیان علی السلام

ملوک مدین بودند و متران ایشان را بجد متون خطی کلن سقصفی قریب نام بود او

اسامی متران خود تصویب کردند و بود از آن جهت حروفی که نداشت از آن یافتند

و ترکیب دیگری ساختند یکی نخذ و درم ضطغ و از او ارف نام نهادند و ابو

جعفر طبری از مدینه بنی اعراب و سخا که روایت کرده است که ابوجاد هوز خطی کلن سقصفی

قرائت اسامی آن شش و هفت که حروف آسمان و زمین را در آن رفته و آفرید و از آنجا

را بنیاد تعلیم را با جا معلوم شود و از جمیع خطوط که مشهور است بجز عربی و یونانی و

عبرانی و ایغری و هندی و خطانی خط عربی لطیف تر و شیرین تر است چه نویسنده و سی

و تقییم و تحیین آن برین و در ایام تقدم خط مشهور میان عرب معقل بود

بود از خط کوفی بیرون آورده و این خط که اکنون متعاقبت کوفی اند این فتنه استخراج

کرد و بعضی بایمیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت کنند و گویند که از نو آید او است

که با عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بوقت تعلیم فرمود که یا عبدالله وسیع

ما بین السطور واجمع ما بین الحروف و ادع المناسبة فی صورها و اعط کل حرفا

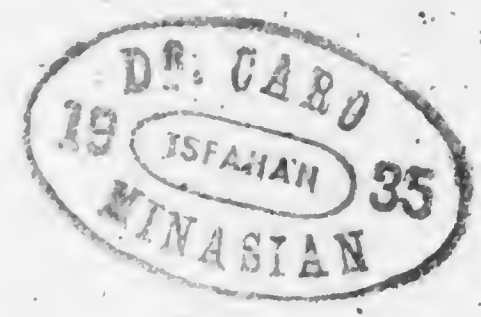
حقیقا و بعد از آن جمعی که در تحیین و تنويع اشی صناعهت مبالغت نمودند همچون اسامی

۶۹

ادو کشیدن

اشکال پنج چنانچه
توفیه آیت که هر حرفی را چنانکه حق
باشد از آن که مقوس باشد یا منتصب یا مسطح
آنکه هر حرفی را قسط کنند و از طول و عرض و عمق و غلظت و دقت جدا
او باشد بد و اسباع آنکه هر حرفی را آنجه خط او باشد از صد و دهم بد
تا اجزای و در وقت و غلظت متساوی باشد و کمال آنکه هر حرفی را نصیب او
از انقباض و انکسار و تقطیع و تقوین و اسلحاق و جری آنکه مرکب شده باشد
بد و در هر حال آنکه دست خود را بقلم فرو گذارد تا سرعت بگذرد و در هر حال وضع
چهار چیز رعایت باید نمود ترصیف و تالیف و تنطیس و تفصیل توصیف آیت که نسبت
هر حرفی با حرفی دیگر در وضع رعایت کند تا بجز حروف متفرقه غیر منتصب نماید
و تالیف آنکه هر حرف متصل با متصل جمع کند و تنطیس آنکه هر حرف را با کمال دیگر جان هم کند که سطر
و تفصیل آنکه هر حرفی را از حروف متصل که در او حسن باشد بکشد و در حرف جمت سه چیز تواند
بود از برای تحسین کمال مثل میم در محمد یا از برای اتمام اشکال مثل سین در سراج
یا از برای تاملی سطوح و بیرون عالمین و در هر یکی از این سه صورت است برین وجه محمد محمد
سبع سبع سبع عالمین عالمین اول صواب دوم صواب آخر خطا و در خط
منبع مقدار طول الف که از شش نقطه نشاید و هر دو طرف و حتی و انسی قلم را در کتابت
او مدخل باشد و در نیمه باله و انسی و در نیمه برین بر حشی تا مرکز الف که آخر است
بار یکتر باشد و گویند شکل الف خطیست منتصب مستقیم که مایل باشد اسلحاق و انکسار باشد
و مقدار طول با نیز شش نقطه است و پیشین او بطرف انسی و باید که هر دو طرف

جای
حش
در سینه و دایره او را با
هر دو خط منکب و بعضی گویند اول منکب است
منکب اول بهتر است تا فرق میان او و حاطا هر شود و نیمه
در دال گویند در اصل الف بود و خم کردند ال شد و باید که هر دو طرف او
متساوی باشد و مقدار سر او را آخر او در یکدزد ال باید که آخر و اندکی با مرکب باشد
و مقدار کشیدن او را آخر باید که بمقدار نیمه الف باشد و گویند او مرکب است از دو خط
منکب و دیگری سطح و اصل هر دو در اول و ثانی وسط آیت که بجز دالی بود بد و نیمه کرد
چنانکه دو باشد و بطرف و معکوس در محقق و ثلث و در پنج اول معکوس بود و در
بدین وجه و بلند ی سر او و دو نقطه آیت و گفته اند که بیاض سر او باید که ششده نیم
باشد و طرف آخر او پنج نقطه آیت بر حشی قلم و با انسی و بوسط هر دو باید نوشت
و او مرکب است از سه خط منکب و مستلقی و مقوس و مقدار سر او دو نقطه است
و گفته اند سر او باید که پنج مجموع او باشد از طرف بالا با مرکب و از طرف پایین از آن
ترو و مرکب آیت از یک خط مقوس و پنج و حاشی چیم آیت و میانه طار با غیر
با دالر تشبیه کنند و باید که از شش علی و آنجه در کتابت مقدار آیت اندکی با مرکب
نویسند و نیم دیگر غلیظ تر و شش اسفل مساوی کنند و او شکلیست مرکب از سه
یکی منتصب و دو مقوس و یا مرکب است از دال معکوس و با و مطر و اصل و از سه
خط است مستلقی و منکب و مقوس و کاف مرکب است از با و معکوس و با و مطر و
و مقدار از برای میان او باید که یک نقطه باشد و با انسی و حشی نویسد و او مرکب
از چند خط منکب و مستلقی و منتصب و سطح و لامر یک الف است با نقطه چید



یکی منصب و
 که در مجری مختلف مذبح دریم
 و او مرکب است از چهار خط منکب
 دو نقطه است و باید که هر دو طرف مساوی باشد در هر حال
 با هر یک باید و او مرکب است از یک خط مقوس و نیمه دایره و در هر سانی
 باید که دند آنها با هر یک بود و مساوی یکدیگر در مقدار و نقش و انعطاف
 و گفته اند از خطیت مرکب از شش خط منصب و مقوس منصب و مقوس
 منصب و مقوس و دایره عین مجرای دایره چیم است و سرا و باید و خیر تشبیه
 کنند یکی بمنعل اسب و دوم بدایر شیر چون با نه کند و او مرکب است از دو
 خط مقوس و آن دو نوع است یکی منعل و دیگری مهمل و مخیزین گویند
 و قادر اصل با بود و نقطه بر سرا و از درون نراید که دند و گفته اند و
 شکلیت مرکب از چهار خط منکب و مقوس و مسطح و مقوس و بیاض
 صاد باید که بقدر بیاض طابود و مجری او بمقدار نون در طول و ارتفاع بود
 و گفته اند از شکلیت از خط مقوس و قاف در اصل نریت که دو نقطه بر سرا و
 از درون نراید که دند و گفته اند از شکلیت مرکب از سه خط منکب و مستطقی
 و مقوس و بر همچون نر است و شین همچون سین و تا و تا همچو با و تا همچو خا و دال همچون
 دال و ضا و همچو صاد و ط همچون ط و عین همچو عین فی تفاوت و نقصان الادر تنقیط
 و عدم تفاوت اند و لام الف الف است و لامی که در آخر یا نر یادت کرد نه
 و منصب خطیت مستقیم باعتبار طول مجرای الف و مسطح خطیت مستقیم باعتبار
 عرض مجرای مقوس خطیت شبه قوس دانند همچون نون و شکلیت خطیت
 باعتبار

در مدجه مکرر الف را
 حق و ثلث که ثلث نظر بر اولی بود و باید در حق
 رسید و در ثلث حرف و نیز از آخر او در حق و ثلث مرفوع باید
 کرد انبیه خطی نسخ و دال را در حق و ثلث نظر بر کنند و طرف آخر او در ثلث
 مارج سائرند چنانکه شیه نون شود و در حق این معنی نساید و در نسخ باید که
 اعلی و اسفل و مساوی یکدیگر باشند در مقدار کاف در حق منبسط باشد و در ثلث
 منصب و در نسخ هر دو گونه نشاید و باید در حق بدین دو صورت نویسد هر سه و در ثلث
 بدین دو صورت هم و در نسخ برین صورت هم و الله اعلم بالصواب
 باب دوم در بیان اشکالات بعضی از حروف
 که محفوظ نباشد و حذف بعضی از محفوظ و اختلاف صور در بعضی بد که اصل در حرف
 و کلمه آینه که از ابو حبی که چون ابتدا و وقف بد و کنند محفوظ شود بنویسد چنانکه
 قاف را که نویسد بر تقدیر ابتدا بدو و وقف و گویند و آنرا که ضمیر منکمل است
 آنرا را بنویسد بر یادی الف زیرا که چون بود و وقف کنند آنرا گویند بالف و تا آخرت
 جهت آن بنویسد که چون بود و وقف کنند یا شود و آنکس که وقف او بنما کند
 همیشه تا نویسد و اگر حرفی را صورتی مخصوص نباشد همچون نمره اگر در اول افتد مطلقا
 بالف نویسد خواه مفتوح باشد و خواه مضموم یا یکسوره و خواه اصلی باشد یا بنای بر آن
 نمره مشارک الف است در مخرج و اخف حروف این است و چنانکه خفت در حفظ مطلقا
 در کتابت نیز مطلوب است و اگر حرفی در اول و در آخر همچون کاف یا با لام یا غیر آن
 هم متغیر نشود چنانکه کاحد و مهرت یا بل الا در هر یک که در اینجا بولد از حال لام می نویسد

و حیوانی و نفسانی و ای قوتها کار خویش را تواند کرد مگر بیاختی روح و مادت
روح بهواست که مردم آنرا بنفسی می گیرند و بدینی سبب آنرا می چرخد که
بدون تن حیوانیت بهواست که باندرون و بیرون او رسیده توانست و آنکو
جه هوا گرم و توانست و این هوا که بنزدیک ماست بقیاس با فراج روح
و حواصت غریزی سرد است و این هوا که بد مذرذن با حرارت غریزی رسد
و با هر چه بیا میزد کمرش شود و بسوزد و اگر بد مذرذن دیگر پرون نیاید
فان هوا جدا نشود فراج روح انرا اعتدال بکند و هر که که بد مذرذن
دیگر انرا روح جدا شود و هوای تازه بروح رسد بدینی سبب روح
انرا هوا منفعتی عظیم است مویلی هوا که این هوا آنودیک ماست
بقیاس با فراج روح سرد است آنست که اندر هوا که با کرم بهوا را بچند
خنکی هوا بیا پیچم انرا بهر آنکه این هوا که ماسی پوست ماست و ساکن است
اندر مدت سکون انرا پوست با حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون
کیفیت پوست ماکنه و حتی لمس را انرا مانند چوبی که مانند آن باشد
خنکی نباشد و هرگاه که هوا را بجنبانند آن هوا که ماسی پوست ماست
دور شود و هوا تازه حاس گردد و پوست ماسی کیفیت آن بهوا تازه خنک
و اگر چه هوا گرم و توانست این هوا که بنزدیک ماست بهوا محض نیست
لیکن با بخارها و دودها و غبارها و غیوآن آمیخته است و انرا هر چوبی آنرا
بذیافته و همچنین انرا فصلی از فصلهای سال از طبع خویش بکند
و طبع آن فصل گیرد و بهتر آن باشد که هر فصلی طبع خاصه خود باشد
و هرگاه که فصلها سال انرا طبع خاصه خویش بکند و سبب بیماریها که
و بهتر است هوا آن هوای باشد که انرا بخار در او و دیگر آنها و بخارها را

و غدا شفا و بختان بد چون الحقی و بی الحقی و کون با و این و نزدیک در و کتاب
و باقی وسیع و گنگ و چهر باشد و اثر بوی غدا غفونتجاوی ایک و کلن لروی دوس
باشد و در میان دختان انوه و دیوارها بلند نباشد و از جانب شمال کشاده باشد
اندر تابستان غبار ناک و زمستان نمناک باشد و حرکات معتدل باشد و بواء گرمی را
ن غر کند و روی نهر کند و تشنگی آرد و در گرمی کند و قوت را ضعیف کند و اندر طایفه
فروغی غفونتجاوی بدیدار آرد و مردی سود مزاج را و خذ و نذر پیما رسود را
سود داند و رطوبتها تحلیل کند و مسامی بکشاید و بوائ سرد اندر بیشتر حالها و مردن است
را سود داند و مواد را غلیظ کند و فرو آرد و بدین سبب اسهال و جوار احتیاج کمتر باشد
لیکن نه که از نوزد بسیار افتد و مسامی بسته شود و سینه درشت گردد و بوائ گرمی که در
سود داند و پوست را نرم کند و بوائ خشک ضد این باشد و بوائ غلیظ بوائ باشد که در
شکاران خورد اندر شبها بدید نباشد و در مردن در وی بس خوش نباشد و بواء نمناک تران
کار تران بوائ غلیظ باشد و پیوار خانه کران تران بوائ صحی باشد و هرگاه که هوا بد باشد
و بخارهای بد بوائ بیامیزد آن وقت پیوار خانه بهتر از بوائ صحی باشد و هرگاه که هوا
تولد کند بخار عود و عنب و کندی و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و جوب
سود و جوب کمتر و یاد امتیخ و کدگر سود داند و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه
و حوائی خانه بپزگند سود کند خاصه اگر اندکی از کز در وی حل کرده باشد باشد
اما اندر فصل بهار اما تا که اندک در
استان کرد آمده باشد و فربه باشد بلی از آنکه نظارت تا بتان گذاشته و ضبط
کرد که باید کرد بدو وجه یکی آنکه طعام کثی و لطیف تر خورد و معده را از طعام لطیف تر
نکند و بهر بامداد پیش از طعام از آنکه ریاضت باید کرد و از طعام گرمی و تر و جوش
و گوشت بسیار از شراب و طعامهای تلخ و شور پیونیز باید کرد و وجه دوم آنکه آکنش

تق را لاغر کند و پوست را سخت کرد اند و جامه نو بر ضد این باشد و سموم و روبا و
 مرغی نیست را که هر کند و پوست بزه نمی گزید باشد و حرارت سنجاب که هر توان حرارت
 بود و روبا باشد و قاعه سنجاب نزدیک است و حرارت مل که هر توان بر دو باشد
 جامه بهاری و خونی است و الاستلا مر ^{و استلا مر}
 غذای نیک چیزی باشد که در وی هیچ معوقه داری نباشد و در وی و میوه و هر چه از این
 نوع باشد یعنی از نوع میوه و تره آنرا عذای او خوانند و از این نوع چیزها به جز سیب
 علاج نباید حق در آنرا که هر چه لطیف کننده است خون را بسوزد و صفرا را بزد
 و در هر غلیظ است تری و بلغم ذراید و یکی غذا نیک نان پاکیزه است آنکه در هر وقت
 نوشیده و گوشت گو سفید بخته آفت نرسیده تن در بهیت و آسوده و شیرینها
 که در خون مزاج هر شخصی باشد و بعد و مانده بعد انکه است و آنچه تمام
 رسیده باشد آنرا انکه رسیده باید که چند روز آنرا نگذارد باشد و آنچه که عادت
 هر طب و خواهر و برادر که از غذا نیک در هر تن فضل پیدا است فراخ باید کرد
 که سهل توان باشد و عادت دارند و هرگاه که از غذا و دانی چیزی خورده شود
 بوعقب آن چیزی ضد آن باید خورد تا مضرت آن با نر دارد چنانکه اگر خیار و کوکب
 و کدو و مانند این خوردند و از مضرت تو شد مقداری سیر و پیاز یا نعناع و بو
 و مانند این با آن یا بوعقب آن بخورند و اگر سیر و پیاز و مانند این خورده شود چیزی
 خورده چون کدو و بزرک خورده و خیار بوعقب آن بخورند و اگر طاعانی غلیظ خورده شود
 که از آن سده تولد کند چون مریم و با بچه و نان فطیری و حلوائ شامه چیزی که
 سده کشانیده و لطیف کنند با آن بکار دارد چون آب گام و کبر و سکه و پیاز و سیر
 و ترب و بزرک و چغندر بخند و بجز در خوش کرده و دیگر روزی سکنجین خورده و
 اندک خورده و اگر چیزی را شور و تر خورده شود بوعقب آن چیزی تر و نه خورده چون
 کدو

کدو

و کدو و مانند آن و تره چیزی باشد که طبعی قوی ندارد و اندر مستان گوشت بخنی و بوا
 و مانند آن نباید خورد و اندر تابستان نباید و اولت و طعم همیشه بر مشورت صادق باید
 خورد و هرگاه که مشورت صادق بدید آید در طعام خورده ن تاخیر نباید کرد و چنان باید
 که دست از طعام باز دارد بیوسه مشورت می باشد و پس از آنکه طعام خورده باشد
 طعام دیگر خورده و معده که از آن بزرگ بد باشد و اگر روزی چیزی اتفاق افتد و در چیکه
 بسیار نباید خورد و خفتن و ریاضت بسیار کردن با سنگی و پس از آنکه خواب
 بخیزد اندک کوشش بقدر و موافق مزاج یا اندک شرب صرف باید خورد اگر باشد
 و اندر طعام خورده ن توتیب نکاد دارد و هر چه نازک و لطیف تر و آشامیدنی باشد
 نخست خورد مثلا لختیت شور یا آید آشامید پس ترید خورد پس گوشت و از پس
 ریاضت و مرغ چیزها نازک چون سرد ماهی تازه و مانند این نشاید خورد و از پس آنکه
 معده گرم شده باشد چیزی نازک نهود و اندر معده بپا شود و اخلاط را بپا کند و سی
 که غذا با بد گوارد بدان اعتقاد نباید کرد از اینها که بوزن یا خطها بد تولد کند و بسیار
 شود و بسیار غذا با باشد که اندر این نوعی از مضرت باشد و کرمی با و حوی که در باشد
 آن که در آن غذا با نازک باشد که غذا که در وی هیچ مضرت نباشد و با آن خورد نیکر باشد
 و بسیار کسان باشد که غذا اگر بیک باشد یا شامه یا نان یا در آن کسان از آن غذا
 بهیتر باید کرد و چون کدو و طعام مخالف اندر یک نوبت خوردن سخت بد باشد
 مدت دراز اندر یک نوبت طعام بود بد باشد از اینها که لقمه نخستین نهضم پذیرد
 و لقمه ثانیه پس از آن درازد و نهضم را بجا آورد و از پس آن طعام خورده ن نیست
 کسان در روز و در طعام بهر یا هر خورده یک روز یا مداد و شبانگاه و دیگر روز نان پسینی
 و هرگاه که اندر یک روزی دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر بیکبار در ضعیف شود
 و اگر بیکبار عادت دارد پس دو بار خورده ن آغاز کند نهضم ضعیف شود و کسلانی و استلا
 کاهن

بیا میرد و هرگز آب خشکی نپذیرد و مگر آن وقت که فسرده و چکنو هر آب
 تری فرو می نیند و در آن بهر که ممکن نیست که آب تر تر گردد و فعل
 و فعل خاص آب تری که نیست و اگر گرمی یا خشکی کند بسبب چیزی از مینی
 کند که با وی بیا میرد یا بسبب کیفیت عارضی که پذیرفته باشد و آب
 بماند تری فرو نماند و دیگر آبها کند و بماند از مشتاقی خالص توانا را
 تابستانی باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر زمین ضعیف باشد
 و بخارها غلیظ نتواند کشید و بخارها سوخته و عصاره نباشد یا کمتر
 باشد و بماند تابستان بوضد زمستان باشد و بماند بهاری میان این و
 آن باشد و آب بماند اگر چه سخت نیک باشد و در وقت شود از بهر
 لطیف است و لطیف تر و دانه پذیرد و اگر عفن نگردد و در آن آب
 نیک فسرده باشد و بوف که بر زمین پاک آید باشد فرتی نیست میان آنکه از آب
 افکنند و میان آنکه آب را از پیرون بداند هر چند که آب سرد خداوند را و
 و پیوند از آن میان دارد و آب دریا و آب شور هر دو را لاغر کند و خداوند
 و خداوند پارسای سرد و تر و خداوند تقریب و سرشته و استقامت و فای
 را سود دارد و اگر آب خوش را نیک در افکند و ببرد بخون آب دریا باشد و
 آن دهد و آب شور خورند خون را تباه کند و خارشش آید و نخست اسهال
 آید پس طبع را خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال آید از آب پیوه سده
 و منک مشانه و کوره تولد کند و آب گرم طعنه را بر سر معده آید و
 تشنه را خرسندی ندهد و آب سرد با اعتدال معتدل در میان سود دارد
 و سعه گرم را همچون کوارش بود و دل گرم را بجای هوا می خوش باشد
 و بخارها از دماغ با نماند و عروق تنهارا دفع کند و نکند از کخون قیاه

و دیگر از

و یکی آنرا که اندکی می باید که ماده چخته شود در میان دارد و آب گرم منقش
 کشتن آید و اگر سخت گرم باشد باد را می کشند و قوی را سود دارد
 و تشنگی در غایت را مایل کند و معده را بنویسد و خداوند نزل را و خولیا را و در چینه
 شود دارد و ادویه کند و حیض فرود آید و آب جاف و کار بر باقیاس با آب جری بد باشد
 و آب جاف با آب جوی بهر نشاید آید و آب الیئاده خاصه آنکه در میان درختان و نیان
 باشد سخت بد باشد و سپهر نیز را که کند و همه احتشام از این دارد و باشد که باستقا
 ادا کند و خصلتها بد بسیار دارد و آبها بدرجای علاج توان آوردن تبید بسیار
 و آنسان تو در توانست که آب را با خاک پاکیزه بیا میرد و جنباشد و بپزند و بنشانند
 و آب غلیظ را با شراب باید خورند یا با شیر و آب شور را بر که و سنگین و اگر چیزی
 چون خرقوب و حبث و زعفران در وی افکنند یک روز بفرقت آن با نماند و آب
 زلاله با شراب خمر و یا با چیزی جوی یا شیرین باید خورند و آب پیوه با شیر باید خورند
 و تریاق را با آنها مخالف بیا نماند خاصه بر که برورده و آب الیئاده بهر چینه نشانه
 خورند و چیزی خشک باید خورند و آنجا که آب اندک بود و در کار گرم بود آب را با
 بیا میرد و آب کتو حاجت آید که تخم خرم بگوید و با سرکه بیا میرد و آب کتو حاجت آید و
 بر سر طعنه آب پیوه نشاید خورند و آنکس که صبر نباشد اندکی آب سرد بنزد و
 سرد تر تشنگی را بهتر شاید و صبر کردن بوشکی مرطوب و میرود را سود دارد و محرم از این
 دارد و آب خورند نباشد و از سرکه که گریان دارد و اگر کسی را آب خورند فاشنا صبر نباشد
 آب با شراب مخمور کند و نباشد الحظ نه و اگر بزمستان خورند و گرم باید و اندر تابستان
 سرد باید و آب خورند شب که از خواب بیدار شود در میان دارد خاصه که حاجت
 صادق نباشد و لکن محرم را و محرم از این کتو دارد و از پیوه طعنه گرم را
 سرد تر بماند دارد و اگر طعنه نباشد آب را اندر دهن لختی نگاه باید داشت

النفیس
در این باب
در این باب
در این باب

پس فرد بوجن و کما تشکی دروغی غلبه کند جسمی باید که جفتن با طبیعت اند
خواب آه ماده را که تشکی می آید بپزند و تحلیل کند و اگر تشکی در معده است
خوردن شود تشکی زیادت کند از هر آنکه ماده مدد یابد قوی تر شود و می آید
و آب بادیان آنرا از این کند و السلام باب
اگر چه دین اسلام شراب را حرام کرده است ولیکن خوردن آن در ملتها دیگر می
بود و اسیت و طیبیان سود و نریان در کتب آورده اند و بعضی مردمان لذت
و منفعت آن می طلبند از اینجا که طریق طب اسیت واجب دیده اند منفعت و منفعت
آن با نهدیدن اما منافع شراب بسیار است یکی آنست که مزاج و حرارت آن مناسب است
غریزی است کتنی مردم منزه باشند بدین سبب حرارت غریزی می آید
و طعام را هم می شکم کند و خلط های خالص را می بزداند و بعضی با سرها
و بعضی با دماغ و بعضی بقی و بعضی بعرق دفع کند بدین سبب اسیت که هر که
شراب خوردن عادت کند هرگاه که دست از آن کوتاه کند هم می آید و تها شود
و حرارت غریزی ضعیف کند و قوت اندامها را و باقی شود و حفظها
که بعرق و اسهال و دماغ و بقی دفع شدی اندامها را و بماند و بسیار که در
و بیماریهای کونا کون نولد کند و منافع دیگر آنست که هر که سردی او بدو افزاید
و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند و هر که را از اخلاط بد بشوید و
سرموت کلی برود و قوت و سد بکشد و هر که را فحاح کند و غذا را بهیمنی
برساند و بدین سبب تا قه خر به کند و خواب خوشی آید و پادشاهان و پادشاهان
سردست چون اخیون و شوکران و مانند آن و کثرت در خوردن شراب قوی
کرمی کرده شود و اگر در آن منفعتها آن باشد که بوقت و اندامها خورد
و بکاه که از آنرا بکند از آنرا منفعت کرد و از این که منفعت بپزد که از آنرا

نادر

در کاه که بسیار
در کاه که بسیار
در کاه که بسیار

شراب آنست که حرارت غریزی را می بزداند و از هر آنکه شراب حرارت غریزی را
غذاست و هر غذا بپزند و نگاه قوی باشد که غذا با ندره قوت او باشد
و چون غذا خوردن تر شود قوه یا ضعیف و غاذیه از تصرف کردن عاجز آید و چون آن
دو وقت عاجز آید تا جایی که غذا بپزند ضعیف کرد و حال حرارت غریزی با شراب
بسیار هر چه حال تشکی اندک باشد که از خوردن آنرا بپزند و بسیار عاجز آید و فرموده حرارت
غریزی بجهان از هر نفس شراب بسیار عاجز آید و ضعیف کرد و بدین سبب اسیت که هر که
که از اطراف کنند هم باشد که مفاجاه اندامها میان شراب بپزد از هر آنکه شراب سرد و با خون بپزد
و هرگاه که بسیار کرده و هر که را از آنرا بپزند و تشکی و دل تر شود و بسیار که مد
روح است که از آنرا بپزند و مفاجا و این معنی بشری تمام تر از آنرا بپزند و خیر خواهی
شامی یاد کرده شد و منفعتها دیگر چون و سواس است و مایه های غفلت و کندی
و برای ناصواب و خیرکی چشم و تها شد و جاستند و ترسیدند از خواب و بیداری
و سببی و سکت و خناق و مرغمه و نفیس و برسام و بیدان و دیوانگی و تها
و استقامت این علما از کتاب ذخیره یاد کرده آمدست و بعضی مردمان باشند که هرگاه که
قدحها را کوچک خوردند و دست شوند از هر آنکه موده و جگر ایشان کرمی نباشد و آن
قدح بزرگ بخار بپزند و از آنرا بپزند و چون بخار شراب بدماغ نرسد و بر دست شود
و آن قدح خرد و از بخار بپزند و از آنرا بپزند و بدین سبب دماغ نرسد و از بخار شراب بپزند
و دست شوند و بپزند و از آنرا بپزند که هر که را شراب سفید و قوی موافق باشد و چون شراب
قوی با کمال کوفته بپزند و قوی شود و بپزند و آب باشد خاصه اگر مزاج کنند
و شراب نبرد قوی تر باشد و هر که را بپزند قوی تر و هر طوبان و پیا تراشاید و شراب
سیاه غذا بیشتر بهد یکی حرارت آن که بپزند از حرارت شراب نبرد خاصه اگر شرابی که
تش دارد و شرابی که نبرد و طعم و بوی آن ضعیف باشد و هر که را بپزند و بپزند

دید پرو ف آید و شراب خوش بوی را بخان خوانند خداوند خفقان و غشی را
 استوائی بود و شراب ناخوش بوی و دماغ و جگر و سپهر را زایل دارد و اختلاط
 بدختر آید و شراب شیرین فریب کند و آواز صافی کند و لیکن سسته کند و دیگر کاف
 و جگر و سپهر را زایل دارد و شراب تلخ سرد کوبد و سق بکشد و خلط بلغمی را
 لطیف کند و شراب سرقیق سرد و تر بکشد و بدماغ فرسند و سرد دست کند
 و در امر پختن کند و شواب غلیظ ضایع باشد و شراب خام را جوشید
 را مستی و هشامی سرد و تر باشد و نشاط زیاده کند و خون صافی کند و لیکن
 بوی دمان را مداومت آن ناخوش کند و دماغ را تری آفراید و شراب جوشید آنجا
 تلخ باشد کوبد و تر باشد و هشامی سرد و تر باشد و خارش قوی تر باشد
 و نشاط همچون نشاط شراب خام باشد و شراب جوشید شیرین سنگ و ترک اندازد
 و کمره بدید آید و باشد که استقلا ادا کند و شراب موثرین را حرارت و طویلت کند
 از شراب انگوری باشد و غذا کمتر دید و فو نهند و کسانی که مزاج ایشان سرد باشد
 و خشک نماید و انواع شرابها که از کرم و کاه و سرس و غیر آن کنند از جمله شراب
 نسیمند و فعل و منفعت شراب از آن بناید جز آنکه دماغ را معتدل کرد و اند
 و شراب کهن حکمان و اهر باشد و شراب تمام را سید و جگر را زایل دارد و باشد
 که اسهال کند و هر که از کرمی شراب نرسد غذا از هوله و بر بواج و مانند آن باید
 ساخت و فتنی آن را تر و شید ترخ و هر که از شراب صداع آید نقل آبی آن را باید کرد
 و اندر میان سرد و پیه و شراب اندکی آب سرد خورند تا قوه شراب از دماغ
 باز دارد و هر که معده او کمره و ضعیف باشد نقل حب الاس و آبی نوش کند
 و اگر معده سرد باشد نقل بکونی و سعد و قر نقل و پوست ترخ و کسی که در میان
 شراب فی و منش کشتی رخنه دارد نقل زریه و نمک کند و پوست بسته که بوطا هر
 متعین

کیمیا آرد

منال او باشد اندر دمان نگاه می دارد و می خرد و شراب ناشتا دماغ را و عصبها
 زایل دارد و تشنج آید و خرد را زایل کند و مستی متواتر مزاج کمره و دماغ را تباه کند
 و پیاپی عصبها را آید و پیرمکنه و مفاجا مرده باشد و کوبد و کوبد و کوبد
 و شراب سبزه زایل دارد و حرارت و قوت غریزی را زایل دارد و تحلیل کند که خور
 که از مستی زود بشیر شود سرکه با آب بیا میرد مقدار سه پیه به بخورد و دوزخ نوش و فو
 که اخته خورد و کافور و صندل بود و روغن گل و سرکه بوسر آن می نهد کسی که خواهد که
 مست شود تا عصبوی را علاج کند بوزر البنج و قشور پیروج اندک آب بنزد تا
 آب سرخ شود و آن آب آنگاه با شراب بیا میرد و بدید و هر که خواهد که شراب
 بسیار خمره و دیومت شود اگر محروس باشد آب درخت مرز که انگر آن سبید
 باشد و آب نام ترش از هر یکی مثلاده در مسکه سو که چ در مسکه بیا میرد
 و یک و قیه بدید و اگر محروس باشد سداب خشک و زریه و نمک را ستا راست
 و آب آنجا کند و بسر شد و اقراض کند و خشک کند هر ساعت و بان با آن خوشی
 تا نافع باشد آن شاء الله باب شربت زردی و خواب و بیدار
 بهترین وقتی خواب را آن وقت است که طعام از فرموده فرود گذشته باشد
 و در تعمر معده افتاده و قوت با ضمه معده در آن تصرخی کرده و موله خالی
 هم زایل دارد و حرارت غریزی ضعیف کند و تن را لاغر کند و خواب سرد را
 پیاپی های هر طوبی و نوله آید خاصه اندر مستان و زنگره و راتبا کند
 و تن را پست کند و کسلانی و سقوطه مشورت آید و زایل کاسر توین چهری
 خداوند مزاج سرد را بسیار خفتن است و کسانی که برون عادت خفتن کرده باشند
 بتدریج از آن عادت بپاید گشت و خواب روز جای خواب شب نایستد و هر
 که در کند و وقت خفتن خست بود پهلوی راست باید خفت یک زمان پس

منال او باشد اندر دمان نگاه می دارد و می خرد و شراب ناشتا دماغ را و عصبها زایل دارد و تشنج آید و خرد را زایل کند و مستی متواتر مزاج کمره و دماغ را تباه کند و پیاپی عصبها را آید و پیرمکنه و مفاجا مرده باشد و کوبد و کوبد و کوبد و شراب سبزه زایل دارد و حرارت و قوت غریزی را زایل دارد و تحلیل کند که خور که از مستی زود بشیر شود سرکه با آب بیا میرد و مقدار سه پیه به بخورد و دوزخ نوش و فو که اخته خورد و کافور و صندل بود و روغن گل و سرکه بوسر آن می نهد کسی که خواهد که مست شود تا عصبوی را علاج کند بوزر البنج و قشور پیروج اندک آب بنزد تا آب سرخ شود و آن آب آنگاه با شراب بیا میرد و بدید و هر که خواهد که شراب بسیار خمره و دیومت شود اگر محروس باشد آب درخت مرز که انگر آن سبید باشد و آب نام ترش از هر یکی مثلاده در مسکه سو که چ در مسکه بیا میرد و یک و قیه بدید و اگر محروس باشد سداب خشک و زریه و نمک را ستا راست و آب آنجا کند و بسر شد و اقراض کند و خشک کند هر ساعت و بان با آن خوشی تا نافع باشد آن شاء الله باب شربت زردی و خواب و بیدار

منال او باشد اندر دمان نگاه می دارد و می خرد و شراب ناشتا دماغ را و عصبها زایل دارد و تشنج آید و خرد را زایل کند و مستی متواتر مزاج کمره و دماغ را تباه کند و پیاپی عصبها را آید و پیرمکنه و مفاجا مرده باشد و کوبد و کوبد و کوبد و شراب سبزه زایل دارد و حرارت و قوت غریزی را زایل دارد و تحلیل کند که خور که از مستی زود بشیر شود سرکه با آب بیا میرد و مقدار سه پیه به بخورد و دوزخ نوش و فو که اخته خورد و کافور و صندل بود و روغن گل و سرکه بوسر آن می نهد کسی که خواهد که مست شود تا عصبوی را علاج کند بوزر البنج و قشور پیروج اندک آب بنزد تا آب سرخ شود و آن آب آنگاه با شراب بیا میرد و بدید و هر که خواهد که شراب بسیار خمره و دیومت شود اگر محروس باشد آب درخت مرز که انگر آن سبید باشد و آب نام ترش از هر یکی مثلاده در مسکه سو که چ در مسکه بیا میرد و یک و قیه بدید و اگر محروس باشد سداب خشک و زریه و نمک را ستا راست و آب آنجا کند و بسر شد و اقراض کند و خشک کند هر ساعت و بان با آن خوشی تا نافع باشد آن شاء الله باب شربت زردی و خواب و بیدار

پس بر روی جیب بازگشتن و شکمها که با بد داشت و چیزی که چون
 سمور و مانند آن بر شکم باید بومید و اگر بر شکم چند روز باشد تا آخر
 جمع شود و طعم نیک بضم کند و بشت باز خفتن بر آن حاره از هر آنکه فصلهای
 دماغی که منفذ آن سوی پیش است چون بینی و کامر سوی پس میل کند و بیند
 و عصبها فرو آید نوله و سل و درده عصبها و فاج و درده پشت تولد کند و آنچه در
 دماغ ماند کابوس و صرع و سکه تولد کند و بی خوابی و شب ناخفتنی کوه دماغ
 را که کند و طعم و شراب خام و ناگوارنده ماند و وقت ساقط کند و خواب
 امداد آن بر آن دارد بلکه آنکه اندر شب غذا بهضم یافته باشد و معده خالی
 بجهاد باشد که بر کوسنکی بخسبد و آواز با پیوسته و هوار کی معتدل باشد چون
 آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند این خواب آرد و مانند کی
 و صراخ و مالیدن بسیار خواب آرد و شراب مخمر و جگر خواب آرد و کسانی که بی خواب
 هیچ باشد نگذارند که تکیه کنند و چشمها را از آن اندک ماده غنود
 باشد باز دارند و تا مانده شود و بی اوجاعی نشسته و میگویند و کتاب حوا
 تا ملول بگردد پس ناگاه از بستی و برخیزند و جراح بر دارند و در حال
 بابت **درمانه حرارت و غریزه** بیاید دانست که از هر آنکه حرارت غریزه
 از بسیار و بیرونی و اندرونی اثری پذیرد و اندک اندک تحلیل خرج
 می رود حاجت است بدانکه عوضان با بر آید و انرا مددی دهد سران
 کوه را و هر جوارگی که از اندرون یا از بیرون بطن رسد همه غریزه
 و از کوه آن نیست و حرارتی که مدد این را شاید و از کوه آنست جراحی
 که از حرکت اندامها خیزد نیست از هر آنکه چون مردم حرکت کنند اندامها
 وی کوه شود و حرارت غریزی بر او فرویزد و مددی یا بد صراحت کوه خور

و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تندی بر حفظ صحت ریاضت است
 هر آنکه ریاضت حرارت غریزی را بر او فرویزد و فصد که هر روز از آن مانده
 بعد از تحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که منضم شده باشد
 و طعمه اجابت کرده و دروده از فضله طعمه خالی گشته و سخت که تندی بر ریاضت
 خواهد کرد و بفرماید تا او با مالند مالیدی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
 تا با سخت مالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
 شود دیگر بار او را مالند مالیدی نرم و در میان مالیدن و در چند بار
 اندامها و خویش را بکشد و عصبها را دراز کشد و نفس با نر کند چند آنکه تواند
 تا فضله که بر ریاضت خرغ شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
 چند آنکه باید که سرنگ سردی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کرد
 و هرگاه که مانند کی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن کرد از ریاضت با نر
 و ریاضت بر کوسنکی بر آن برارد و انواع مالند که از ریاضت و غیره پدید آید
 سه نوع است قروحی و تعددی و ورمی که وی گفته اند که نوع دیگر است
 انوشتی گویند اما قروحی ندک باشد که دست بروی تنند یا حرکتی کند
 یا الحی یا بد جانی که از قروح یا بند و سب آن فضله باشد رقیق و بسیار و جراحی
 قوی که اندامها را که می کند گوشت و پیه بکند از دانه نواحی پوست بر آید
 کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار
 تر شود و تب تولد کند علاج آن اندراب نرم نشستن است و مالیدن نرم
 و روغن کشا میند باید جرب کند چون روغن با لونه و روغن شبت
 و روغن بنه خطمی و کربا یا فانه و طعمه چربی که لطیف باشد چون فروج
 و آب غنود و نلک و کتک چون نخته باشد و چون قدیه کدو و سباج

و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تندی بر حفظ صحت ریاضت است
 هر آنکه ریاضت حرارت غریزی را بر او فرویزد و فصد که هر روز از آن مانده
 بعد از تحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که منضم شده باشد
 و طعمه اجابت کرده و دروده از فضله طعمه خالی گشته و سخت که تندی بر ریاضت
 خواهد کرد و بفرماید تا او با مالند مالیدی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
 تا با سخت مالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
 شود دیگر بار او را مالند مالیدی نرم و در میان مالیدن و در چند بار
 اندامها و خویش را بکشد و عصبها را دراز کشد و نفس با نر کند چند آنکه تواند
 تا فضله که بر ریاضت خرغ شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
 چند آنکه باید که سرنگ سردی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کرد
 و هرگاه که مانند کی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن کرد از ریاضت با نر
 و ریاضت بر کوسنکی بر آن برارد و انواع مالند که از ریاضت و غیره پدید آید
 سه نوع است قروحی و تعددی و ورمی که وی گفته اند که نوع دیگر است
 انوشتی گویند اما قروحی ندک باشد که دست بروی تنند یا حرکتی کند
 یا الحی یا بد جانی که از قروح یا بند و سب آن فضله باشد رقیق و بسیار و جراحی
 قوی که اندامها را که می کند گوشت و پیه بکند از دانه نواحی پوست بر آید
 کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار
 تر شود و تب تولد کند علاج آن اندراب نرم نشستن است و مالیدن نرم
 و روغن کشا میند باید جرب کند چون روغن با لونه و روغن شبت
 و روغن بنه خطمی و کربا یا فانه و طعمه چربی که لطیف باشد چون فروج
 و آب غنود و نلک و کتک چون نخته باشد و چون قدیه کدو و سباج

و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تندی بر حفظ صحت ریاضت است
 هر آنکه ریاضت حرارت غریزی را بر او فرویزد و فصد که هر روز از آن مانده
 بعد از تحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که منضم شده باشد
 و طعمه اجابت کرده و دروده از فضله طعمه خالی گشته و سخت که تندی بر ریاضت
 خواهد کرد و بفرماید تا او با مالند مالیدی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
 تا با سخت مالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
 شود دیگر بار او را مالند مالیدی نرم و در میان مالیدن و در چند بار
 اندامها و خویش را بکشد و عصبها را دراز کشد و نفس با نر کند چند آنکه تواند
 تا فضله که بر ریاضت خرغ شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
 چند آنکه باید که سرنگ سردی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کرد
 و هرگاه که مانند کی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن کرد از ریاضت با نر
 و ریاضت بر کوسنکی بر آن برارد و انواع مالند که از ریاضت و غیره پدید آید
 سه نوع است قروحی و تعددی و ورمی که وی گفته اند که نوع دیگر است
 انوشتی گویند اما قروحی ندک باشد که دست بروی تنند یا حرکتی کند
 یا الحی یا بد جانی که از قروح یا بند و سب آن فضله باشد رقیق و بسیار و جراحی
 قوی که اندامها را که می کند گوشت و پیه بکند از دانه نواحی پوست بر آید
 کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار
 تر شود و تب تولد کند علاج آن اندراب نرم نشستن است و مالیدن نرم
 و روغن کشا میند باید جرب کند چون روغن با لونه و روغن شبت
 و روغن بنه خطمی و کربا یا فانه و طعمه چربی که لطیف باشد چون فروج
 و آب غنود و نلک و کتک چون نخته باشد و چون قدیه کدو و سباج

و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تندی بر حفظ صحت ریاضت است
 هر آنکه ریاضت حرارت غریزی را بر او فرویزد و فصد که هر روز از آن مانده
 بعد از تحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که منضم شده باشد
 و طعمه اجابت کرده و دروده از فضله طعمه خالی گشته و سخت که تندی بر ریاضت
 خواهد کرد و بفرماید تا او با مالند مالیدی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
 تا با سخت مالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
 شود دیگر بار او را مالند مالیدی نرم و در میان مالیدن و در چند بار
 اندامها و خویش را بکشد و عصبها را دراز کشد و نفس با نر کند چند آنکه تواند
 تا فضله که بر ریاضت خرغ شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
 چند آنکه باید که سرنگ سردی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کرد
 و هرگاه که مانند کی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن کرد از ریاضت با نر
 و ریاضت بر کوسنکی بر آن برارد و انواع مالند که از ریاضت و غیره پدید آید
 سه نوع است قروحی و تعددی و ورمی که وی گفته اند که نوع دیگر است
 انوشتی گویند اما قروحی ندک باشد که دست بروی تنند یا حرکتی کند
 یا الحی یا بد جانی که از قروح یا بند و سب آن فضله باشد رقیق و بسیار و جراحی
 قوی که اندامها را که می کند گوشت و پیه بکند از دانه نواحی پوست بر آید
 کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار
 تر شود و تب تولد کند علاج آن اندراب نرم نشستن است و مالیدن نرم
 و روغن کشا میند باید جرب کند چون روغن با لونه و روغن شبت
 و روغن بنه خطمی و کربا یا فانه و طعمه چربی که لطیف باشد چون فروج
 و آب غنود و نلک و کتک چون نخته باشد و چون قدیه کدو و سباج

و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تندی بر حفظ صحت ریاضت است
 هر آنکه ریاضت حرارت غریزی را بر او فرویزد و فصد که هر روز از آن مانده
 بعد از تحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که منضم شده باشد
 و طعمه اجابت کرده و دروده از فضله طعمه خالی گشته و سخت که تندی بر ریاضت
 خواهد کرد و بفرماید تا او با مالند مالیدی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
 تا با سخت مالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
 شود دیگر بار او را مالند مالیدی نرم و در میان مالیدن و در چند بار
 اندامها و خویش را بکشد و عصبها را دراز کشد و نفس با نر کند چند آنکه تواند
 تا فضله که بر ریاضت خرغ شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
 چند آنکه باید که سرنگ سردی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کرد
 و هرگاه که مانند کی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن کرد از ریاضت با نر
 و ریاضت بر کوسنکی بر آن برارد و انواع مالند که از ریاضت و غیره پدید آید
 سه نوع است قروحی و تعددی و ورمی که وی گفته اند که نوع دیگر است
 انوشتی گویند اما قروحی ندک باشد که دست بروی تنند یا حرکتی کند
 یا الحی یا بد جانی که از قروح یا بند و سب آن فضله باشد رقیق و بسیار و جراحی
 قوی که اندامها را که می کند گوشت و پیه بکند از دانه نواحی پوست بر آید
 کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار
 تر شود و تب تولد کند علاج آن اندراب نرم نشستن است و مالیدن نرم
 و روغن کشا میند باید جرب کند چون روغن با لونه و روغن شبت
 و روغن بنه خطمی و کربا یا فانه و طعمه چربی که لطیف باشد چون فروج
 و آب غنود و نلک و کتک چون نخته باشد و چون قدیه کدو و سباج

و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تندی بر حفظ صحت ریاضت است
 هر آنکه ریاضت حرارت غریزی را بر او فرویزد و فصد که هر روز از آن مانده
 بعد از تحلیل دفع کند و بهتر وقتی ریاضت را آن وقت باشد که منضم شده باشد
 و طعمه اجابت کرده و دروده از فضله طعمه خالی گشته و سخت که تندی بر ریاضت
 خواهد کرد و بفرماید تا او با مالند مالیدی نرم و بتدریج سخت تر می مالند
 تا با سخت مالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ
 شود دیگر بار او را مالند مالیدی نرم و در میان مالیدن و در چند بار
 اندامها و خویش را بکشد و عصبها را دراز کشد و نفس با نر کند چند آنکه تواند
 تا فضله که بر ریاضت خرغ شده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
 چند آنکه باید که سرنگ سردی افروخته شود و حرکت بنشاط می تواند کرد
 و هرگاه که مانند کی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن کرد از ریاضت با نر
 و ریاضت بر کوسنکی بر آن برارد و انواع مالند که از ریاضت و غیره پدید آید
 سه نوع است قروحی و تعددی و ورمی که وی گفته اند که نوع دیگر است
 انوشتی گویند اما قروحی ندک باشد که دست بروی تنند یا حرکتی کند
 یا الحی یا بد جانی که از قروح یا بند و سب آن فضله باشد رقیق و بسیار و جراحی
 قوی که اندامها را که می کند گوشت و پیه بکند از دانه نواحی پوست بر آید
 کند و اگر این فضله بسیار تر باشد سرای اندر پشت می آید و اگر سخت بسیار
 تر شود و تب تولد کند علاج آن اندراب نرم نشستن است و مالیدن نرم
 و روغن کشا میند باید جرب کند چون روغن با لونه و روغن شبت
 و روغن بنه خطمی و کربا یا فانه و طعمه چربی که لطیف باشد چون فروج
 و آب غنود و نلک و کتک چون نخته باشد و چون قدیه کدو و سباج

و ماش مقشر و ماندگی تمددی چنان باشد که هر دم پندارند که اندام
وی کشیده است و امتلا و حرارتی همی پدید آید و سرکهها و نیده و حرکت
نوازند که و سبب آن یا فضل باشد که اندام عضلهها مانده باشد یا مادی
آن که مانده باشد و آب زرد و روغنما که اندام علاج قر و بی یا دیگر
و اگر این ماندگی نه از ریاضت باشد از استفراغی جاریه بنا باشد و
و برمی نوعی است که تن گرم باشد و مرکها و عصبرها معتلی و اگر
برخی الما یا بد جنانکه عضوی آما سیده باشد و سبب آن همی سبب
تمددی باشد علاج آن به چیز تمام شود امتلا را با استفراغ و
خوردن ترابیل کند و حرارت بشریتها و خشک تسکین دهد و امت
عضلهها را و الما را با آب زرد و روغنما که اندام علاج کند و آن
که نیند و ماندگی فشی چنان باشد که هر دم پندارند که اندام
وی خشکی است و سبب او برنجی باشد که عرق بسیار کند یا در
سخت کمر سفر کند و برنج و روغنما که اندام اتفاق افتاد
باشد علاج آن آب زرد و روغنما که اندام مالیدن و شربت کشک
و روغن بادا حر و شک و لعاب اسبقون و طعما را بچند اند
کشکاب لجن و فروج و ماندان باب در اندام
بدان روی مسهل میاید دانست که هر دم تن در سست و کوی
و مردم پیر را و مردم خشک مزاج را و اندام را غمرا و کسی را
کویت عضلهها شکما او اندک باشد و کسی را که قوت ضعیف
باشد و کسی را که معد و دله ضعیف باشد و کسی را که عضلهها و
وی ضعیف باشد و این کسی باشد که اندام سخن بجای حرف سین

دلی

و کسی که اندام تن او خون بسیار تواند بیکم اخلاطها باشد و این چند گروه را که یاد کرده
داری مسهل نشاید خورد و نیز اندام فصل که نشاید خورد و خاصه اندام فصل که
در تن پیش از برآمدن شعری و پست بر تر پس از برآمدن هیچ کسی مانده داری مسهل
ناید خورد و نه قصد و حجامت شاید کرد و اگر ضروری سخت باشد قصد کند
و احتیاط و تسکین بجای آید و مباشرت را نیز نباید کرد خاصه اندام یا مر با خوردن اول
تا خورند در هر روز باشد از راه قوی و کسی را که شادی بزرگ و غم بزرگ باشد
یا حتی و اندیشه بزرگی دارد نشاید خورد و بسیار خوردن داری مسهل عادت
نابیندیده است و تن را ضعیف کند و کسی را که داری مسهل خوردن از مود
طیب را نشاید که او را دهر دهد و صواب آن باشد که بعد از اندک و لطیف
کند و یا اگر چاره نباشد داری لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داری زرد
بیشتر از استفراغ کند که داری نیز و داری خواص باید که تن را مستعد دارد بداند
خوردن تا مقصود حاصل شود پی منفردی و این چنان باشد که چند روز چیزی که احشا
ضعیف کند خورد و معد را مرعات کند و کدر را دهر و کشاده و طبع را نرم کند
و خلطها بپزند پس مسهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد طعام باید که بهضم شده
و بهضم شهوت طعام پدید شده باشد و داری سخت شیرین نباید تا معد را
بعض غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نشود خفتن پس از آنکه داری خورد به
اگر داری قوی باشد و پیش از آنکه داری بکار آید جنبه داری و کار هستی کند
و چون در کار آید اگر جنبه باقی داری و فعل داری و باطل کند و اگر داری و نرم
و لطیف باشد و پیش از آنکه در کار آید جنبه داری کار نکند یا کم کند و آب
که خوردن پس از داری و مطبوخ قوت داری را ضعیف کند و از پی چندان
اگر داری آن تقصیر باشد آب که مشور و لیت تا نزد آن واقع کند و اگر یک

نیم گرم

بهر
بیل

در مصلک مصطکی سوده با اندکی شکر بخورد و در وی با بری تمام دید و در وی دفع
 کند تا دانه تمام کار نکند طعام و شراب بناید خورد و اگر مده صفرانی
 باشد و صبر کردن احتمال نکند پس از دانه و بزنی اندک نغمه چند بخورد و اندک
 شراب تریه کرده یا بشوی بقی کشکاب یا آب انار و اگر کسی را مقصد یا مسهر
 حاجت افتد نخست نگاه بایکد اگر اخلاط کمر است نخست فصد بایکد
 و اگر اخلاط بلغمی است نخست مسهل بایکد و اگر کسی را دانه وی کار نکند و
 وی آرامی و تمدد اندک اعضا بدید باید شاف یا حقنه بکار باید داشت یا در
 مصطکی سوده با شکر اندک کم بیاورد تا دانه را دفع کند و اگر کسی را
 کرد و چشم را بر وی خیزد یک بیاورد و بسایم باشد که آبی و سبب غشاید
 که انداره باشد نایل کند و در آن را در کلاه و اگر کسی را عارضی تولد کند چون
 اجابت نیفتد محرقه بایکد و اگر چه پس آن روز و روز باشد و هرگاه که دانه
 کار تمام نکند و تن را از آن مادت که مقصود باشد پاک شود که بایکد بایکد
 چند روز تا ماده که بجانب رود میل نکرده است و بسوی پوست میل داشته
 بعرق دفع شود و بیاورد آن روز که اکثر کره به لذت یا بدن نشان آن باشد که مادت
 دفع می شود و اگر لذت نیاید و تاسه در وی بدید باید در حال بیرون بایکد
 آمد و شربت و غذا موافق قد پیوندد و چون از دانه و قارخ نشود از نیم خیزد
 که حالی احوال هر مرد بکند چون شادی بزرگ و غم بزرگ و چون جماع و چون
 عظیم و مانند آن از خوبتی دور بایکد داشت و طعام اندک و لطیف بایکد خورد
 و بشیر از طعام هر طوب و میرود را حیا را شاد بایکد خورد و در جلاب و محرور را
 و سودا ای را اسبقول و معتدل خراج را تخم شام گز و اگر کسی سخت محروم باشد
 اسبقول را بروغن کل جوب کند پس اندک جلاب کند و کسی که سخت جرو رود

بزرگ

باشد و حب الشاد بروغن تربت جوب کند و شراب خوردن پس از دانه و بر
 کتب آمد و اضطراب بدید باید و اگر دانه وی اسهال افزون تر اندازد کار کند
 شیراز دید تا تیزی و قوت دانه از رود و باز دانه و اگر تخم لسان الحل اندک
 شیر بخوشند و بد دهند در حال باز دانه و اگر تب آمده باشد اسبقول
 و کلار منی و صغ عربی بروغن کل جوب کنند و یا شراب آبی و یا شراب غوره
 بدید و تریاق فائق و فلو فیما اسهال باز دانه و هرگاه که اسهال چندان
 شود که فوای بدید باید اسبقول بروغن کل جوب کند و بدید با آب سرد
 و اطراف به بندد و عطسه آمد و فلو نیاید و ابل تنغیر و ملوک را و کسی را
 که دانه و شخو از خوردن بدید و لطیف بایکد ساخت اما خد و نده و ضعیف و
 را با شفع حاجت آید بیکد سقویا مقدار یک شربت و اندک جلاب خامر چل کند
 و آبی با سبب توش و شیرین بایکد و بی بکار بیاید و اندک جلاب افکند یک
 شربت تا از بی جلاب حقی اندک خورد و آن آبی بر چند بسخت و بدید و آن جلاب
 در کند و شربت سقویا نباشد و مده دانه و مده اما اگر مقدار سقویا نباشد
 اندک شربت کنند تا آله آبی بماند مقدار یک شربت باشد و اگر با شفع صفر او
 هر طوب حاجت آید تر بدید سید توانشید و نیمه کوفته بیکد در مصلک یا پیتو
 و سبب قوت و طبع دانه و خواص و اندک صند در مصلک آب بخوشد تا نیمه بماند و بیاید
 و مقدار حاجت سقویا در این آب حل کنند و مقداری شکر سوده در افکند پس آبی با
 دانه از دانه کرده برفا کنند و یک شب بزند و با مواد آن آبی با سبب بدید
 حاصل کند باذن الله **سخت** مطبوخی که خداوند نوله را سودا دارد
 بیکد بنفشه خشک در مرغ سوسن متش نیم کوفته ده در مصلک اندک نین آب بزند تا
 نیمه بماند و پیت در مصلک شیر خشک یا ترنجبین در وی حل کند و بیاید و این



می تواند دید و جدا که مصحت باشد بیرون توان کرد اندک و بسیار و داروی
 مسهل و داروی قی اگر تقصیر کند تدارک تقصیر آن بداری دیگر خطر باشد و اگر
 افراط کند باز داشتن دشوار بود بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت
 قصد و احتیاط نرسد و منافع خون اندر تن بسیار است لکن آنرا جاریه نباشد
 اندر تن مختصر یا کرده آید و آن است که معلوم است که حکم کرم است و معدن
 قوت طبیعی است و تولد خون اندر حکم باشد بدین سبب اند خون حرارت
 طبیعی است و بر تن نیروی برآید و بدن پرورده شود و مرکب حرارت غریزی
 هم خون است که خون را به تن می رساند و بدین سبب است که هر که خون بیشتر
 بیرون کند ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر است که مرکب بزرگ
 از حکم بدل پیوسته است و نصیبی تمام خون بدن می رساند و آن خون اندر دل
 قوت حیوانی کرده و اندر سرگایاها برود و قوت حیوانی به تن برساند و بدین
 سبب است که هرگاه خون از شویاها بیرون شود قوت حیوانی باطل شود و
 هلاک گردد و کمترین منافع خون است که پوست را رنگین و تازه و پل و قوت دارد و آنرا
 این منافع بعضی پیشینگان خون بیرون کردن بهیچ حال و نداشته اند و ای رای
 خطا است از بهر آنکه منفعت خون آن وقت باشد که مقدار خون اندر تن چندانی باشد
 که باید و خراج لنگان که باید و هرگاه که مقدار آن بیشتر شود یا خراج آن بکمر در ناپ
 شود سبب بیماریها گردد و مزایل کردن حال نا طبیعی واجب است و عندهی خواسته
 لیک و گفته که هرگاه که غذا از بهر با ناکرفته آید یا چیزی نافع و اندک داده آید و هم
 خون و ممرض آن با اعتدال باز آید و بیرون کردن خون حاجت نیاید جواب آن
 گویم اگر چه این تدبیر صواب است عملی و مدتی باید تا عرض آن حاصل آید الحاق که
 این نتوان بود که گوشت پیش دستی کند و مهلت نبود پس ضرورت مقدار خون

که باید که در ناصواب نباشد که اندر چنین حال مرسد تدبیر کرده شود غذا
 و اندک دادن و مقدار خون بد بیرون کردن تا عرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون
 اندر بروت و بر حال باید کرد و این بنفش توان و اولی آنست که در حال قصد طیب
 رست بر بنفش دارد تا هرگاه که اثر تغذیه و ضعف پدید آید در حال ببندد و هرگاه که سبب
 قصد تا می خون باشد تا رنگ و قوام آن نکرده و نباید بست بلکه اثر ضعیفی پدید
 و هرگاه که سبب قصد بسیار خون باشد با قوت بیرون آید چون بشوید نباید
 بست که اثر ضعیفی پدید آید و هرگاه که سبب قصد مایسی باشد تا رنگ
 خون نکرده و نباید بست و بقدر بدین سبب می گوید اندر مشق صبر که با سلیق
 باید کرد و تا رنگ خون نکرده و نباید بست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید
 و دوم آنکه مایس قوی باشد و رنگ خون دیگر بکمر دو چنان باشد که ضعیف پدید آید
 و هرگاه که مایس کند و سرگایاها کدرای خون بسته باشد و خون در تن موضع بازدا
 و بدین شوری بیرون آید و هر چه در ممر و در ممر که در ممر تولد کند کسی را که
 مسام کشاده باشد و کسی را که ممر مده ضعیف باشد و کسی را که چینی ممر مده
 قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طیب را باید که بنفش و نگاه دارد تا
 چون اثر تغذیه مزاج بدید آید در حال ببندد و در حال خون اندر غشی کمتر آید
 و پیش تدبیر پس از آن آید که در بسته باشد و قی کردن پیش از قصد غشی با ن
 دارد خاصه کسی را که در ممر او صفرا تولد کند و ممر مده ضعیف باشد
 و اگر در حال غشی قی آید غشی مزایل شود و قوت باز آید و در پی نگاه
 داشتن از غشی نیست که پیش از قصد بتوانی اندک شراب نهد و در پی شراب
 سبب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند آن چیزی و مبرود
 پیش از قصد شراب بود نه در پی یا میبیه یا بعد از آنکه افروید در پی نهند
 او و

کرمی

X

باشد و باقی ماند و مقصود در بر پشت باز خفته فصد کند و هم بر آن شکل باشد
تا خون جگر که باید بیرون کند یا گاهی از حاجت و مع حال اسراف نکند
و از پس فصد مایه الحمر دهد و فضا باید که نافه مشک و آلق که بدان
قی تواند افکند چون پرمیغ و مانند آن حاضر کند و دو المشک نیز حاضر
دارد تا آن غشی افتد در حال پرمیغ فرو کند و قی کند و مشک بویاید
و دو المشک در جلات یا در آب انار افکند و مخلوق اندر جگانه و کسی را که
تب آید در میان تب و روزه نوبت آن را که نباید زد و کسی را که در دماغ
مرک نشاید زد نخست در ده ساکن باید کرد پس مرک بزدن از هر یک
در دواخله سوی خود کشد و مرک نردن خلط را بسوی بیرون کشد
منارعت پیدا آید میان دو کشیدن و اضطراب و تشویر و ضعف
تولد کند و اندر تابستان مرک روزی باید زد که بهر اخوش بود و اندر
ساعت از هر روز خاصه هر دو روز و اندر قد و استسقاء یا ذکرده امدا
که کدام روز کار از فضل از هر که مایل شاید خورد و نه فصد کرد این
معنی اندر بینی باب نگاه باید داشت و آن روزی که مرک نردند و دیگر روزی
اندک و لطیف تر باید و حیوی صفا نشاید ^{خورد} خاصه محرور را در حله
کطاعی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند آن باید
از هر دو کاری یکی آنکه مقصود از فصد باز کردن قوت خون باشد
و طعام قوی مقصود باطل کند و دیگر آن روزی که فصد کند قوتها و معده
و دیگر اندامها لحتی ضعیف شده باشد و طعام قوی خورده شود
بعضی بد باشد و خلط بد تولد کند در حال کمرانی و کسله و تولد کند
و از قی و از پس اسهال و از پس جماع و از پس بی خوابی و بهر از پس ناالوانی

طعام

طعام و از پس بیضه مسح کاری که تن را گرم کند یا بسبب آن خلط افتد
بسیار و مسامهت شده شود مرک نشاید زد و اگر ضرورتی باشد میان
این حالتها و میان مرک نردن سده روز زیاد و روزی که نشاید هم از پیش
مرک نردن و هم از پس مرک نردن آسودن و باز غلبیدن صواب باشد
و لیکن نشاید خون ^{نبرد} از هر یک که کسله و ضعف و کما احتلام افتد
و ضعف آمد بر سدر مرک فایده نبرد مرک باید نهاد و بهر عطر و تلح
نباید و لیکن و اگر مرک که هر نیم ساعت می باید کشاد و روزی که بحد
سرد شود نردن و باز بستن و مرطوب را پیش از مرک نردن ریاضت معتدل باید
تا حرکت بر او نرد و مرطوبتها بگذارد اما هر که که پیشتر نردن قیالیت
و کحل و باسلیق و باسلیق ابطی و صاف و باضی و عرق المنا و حب الزراع
و اسیم و مهر کی را منفعت دیگر است اما فصد قیال علتهای سرخ و بینی
و کافر و زبان و لب و دندان سود دارد و فصد کحل علتهای ممتدی شود
و باسلیق علت جگر و سپهر و ذات الجنین و شوصه و دردهای سپهری و فم
و ساق و قدم را سود دارد و اسیم ^{در ده} دنبال باسلیق است از دست راست
در جگر اسود دارد و از دست چپ سپهر را سود دارد و خفاوند کرد
خارش را سود دارد و حب الزراع اندر بعضی دستها با باسلیق است
و اندر بعضی بالکلی آمیخته است و بوزن بالا علی نهاده است نزدیکی خورده
دست و اندر کتانی میگویند منفعت آن بخون منفعت قیال است و قیال
بوخلای این واجب میکند بمانا این خلای از سپهر نسیا خان افتاده
باشد و فصد صافی خون را از نیمه بالا فرود آرد و حیض بکشد و پیش
نردن و خارش را بخایه و قضیب را سود دارد و بعضی اندر هر دو ^{دست}

دوست

بعضی طبیبان گفته اند ماضی شام است و دنبال هر که یک رک شده است و قصد
دردها کشار و دردها نیش را سود دارد و منفعت آن قصد گرفتن اثر منفعت
صاف است و حیض بکشاید و دردها معدوم و بواسیری و دردها را سود دارد
و قصد عرق کشا در عرق کشا را از این کند و منافع دیگر غایب صاف نیش
دیگر است اما قیال را بر و ریب باید نیش یا از پنهان و بوده باید نیش تا نیش
از دیگر سو یک خرد پی و نیش نشود و بکمر نه و بر عصب و عضله و
ان بر نیاید و اندر هر که لکل عصب است احتیاط باید کرد و در پاره باید نیش
و اندر درازا باید نیش از هر آنکه بسیار باشد که لکل اندر میان دو عصب باشد
و با سلیق از هر آنکه در نیش آن شدی این است از موضع خویش یکو باید نیش و
بوسریب باید نیش از پنهان و درازا نباید نیش و اگر از درازا نیش با کمر و با
که از هر دو و روی شریان باشد و اگر از هر دو جانب باشد دست از آن رک نباید
داشت و هر یک دیگر باید جست و اندر پشتی و قفا که با سلیق بنشیند باید
و نشان وی آن باشد که بزرگ باشد عکس و نیش و با عملی باید دید نباید
کشد و با بستگی مالیدن با هموار شود و دیگر با سلیق و اگر دیگر
بباید کشاد و با بستگی و بستگی و اگر با دیگر دست از آن رک نباید
و با سلیق با سلیق باید نیش و هر یک دیگر که بخن با دیگر نباید نیش و با سلیق
آن اولیتر که بنشین نیش نرفد چنانکه نیش حجامت ترند تا سلافت
باشد و با سلیق با سلیق با سلیق باید نیش و آب کمر را نیش بسیار
بسی بستگی و نیش بزرگ باید افکندن و دست مقصود راست نباید
چنانکه نیش و نیش قاع باشد و هر که را با هموار باید فرو گرفت بلیق و نیش از
بوک فرو باید برد و قصد اسلیم را ساعد باید دست و بوسریب باید نیش و از هر دو

و کسلا فی واستعدا و پیشتر پیاپیها که امر توی باشد نریل کند و آخر لحظ کردن
 اندر آن پیمبر باشد که مشانه سریشی کند و تشنگی و علت و یا بطریق و دق
 و کد از شش تن تولد کند و تدیو را عرق بیاید دانست که عرق فضل و بعضی
 پیمیم است و طریق دفع از کد را بار یک است و نایب که آنرا مساحه گویند و بعضی
 از فضل و بخار است که آنرا تن تجلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخی است
 که بر پوست باند و اندر کمرها بکنند و بعضی عرق است که بر طریق مسام بیرون آید
 و اندر تدیو فقط صحت و اندر علاج بعضی پیاپیها تدیو عرق آوردن باید کرد و تدیو
 تشنگی است که هرگاه که پیاپی عرق کند راحت یابد و هوای کمر چون هوای کمر به
 بر رفتی و سر یا صحت اندر هوای تابستان عرق آمدن بر آنکه سر یا صحت اندر آنکه
 تن را گرم و پاک کند و فضل بکند و تدیو و هوای کمر آن فضل را بیرون کشد و تدیو
 لطیف کند و نیز تن را گرم و پاک کند و عرق آمدن و یکی اندر تدیو فقط صحت
 عرق آوردن بداند و پیاپیها دارد و حرکت سر یا صحت کفایت بود آنرا بر آنکه
 نشاید بود که دارو و تب آمد و عرق بسیار آمد و تن لاغر و خشک کند و پیاپیها
 را در پشت کند و بر طوبیها و اصلی بکند از دق و زبول تولد کند و تدیو
 تدیو بخاطر بیاید دانست که مخاطم طوبیت غلیظ را گویند که آنرا سر براه تدیو فرود
 و آنرا آمدن دماغ پاک شود و پیاپیها دماغ که آنرا خلط غلیظ خیزد در یک
 چون صرع و سکته و مانند آن و آنرا بر حفظ صحت مرطوب را کسائی که اندر دماغ
 ایشان مرطوبتها باشند تدیو فرود آوردن باید که تدیو پیاپیها غرقم است و عرق
 و سردی بخار سر که بر شکمها گرم بکند و مانند آن و بخار طبع با بون و پیاپیها
 کوپی سود دارد و خرق سبید و بیل و عرقیشا یعنی فلاس بسیار نرم و پیاپیها
 عطسه آمد و مخاطم بسیار فرود آمد و این تدیو پیاپیها از استفراغ بداند و پیاپیها

و پس از دارو قی باید کرد که دماغ و تن را خنثی پاک کرده باشد تا باقی بدی
 دفع شود تدیو پیاپیها باید دانست که لعاب آبی غلیظ است که از کمر و بین زبان
 فرود آید و آنرا آمدن بوقت حاجت دماغ را و چشمه و گوش را و قمر و خلق
 و بعد از سود دارد و آنرا بر حفظ صحت کاه کاه تدیو پیاپیها رفتی باید کرد
 خاصه اندر مستان خاصه مرطوب را آنرا پیاپیها آنکه اندر مستان مرطوبتها
 پیشتر کرد آید تدیو آن معارف قرا و صول و مانند آن باشد که خنثی
 نمایند و بخرخره کردن بس که سریشی یا البکامه یا ایا برج فیکر و البکامه با سغیر
 و خردل و غرغره در کمر باید که یاد در خانه کمر تدیو استفراغ شفاف بیا
 دانستنی که فعل شفاف اندر استفراغ ضعیف است جهاده کمر با و نزدیک باشد
 نتواند آوردن اگر بعد پیاپیها از خار و با قوی باشد و منفعت آن اندر دماغ
 و کاه و سرین و حوالی آن باشد از پیاپیها شخصی خرچ و بزرگی شفاف در حوض
 و آنرا بر مقصود بداند و باید خواست که مقصود لایق باشد مثلا آنرا
 و پیاپیها که تب می آید و مجرب است از نبضه و شکم و سقونی باید شفاف
 و آنرا بر مرطوب و درد دماغ بلغمی سبک و جاد و شیر و مقل و اشق و غلک بپزد
 و شمر حطل و زنجبیل و سورجان و تخم کرفس و چند پیاپیها و قسط
 و شراب و عرق و تبرک سداب و پیاپیها
 حقه فعل حقه قوی تدیو از فعل شفاف است از پیاپیها آنکه مقید است بیشتر باشد
 و تدیو باشد و کمر باشد و کسی را که مانعی باشد که آنرا بسبب آن دارو
 میل نتواند خورد چون ضعیفی معده و تولد غشیا ن بسبب دارو خوردن
 خاصه اگر معده ثقل را دفع را خنثی نکند چنانکه باید و مقصودا و آنرا دارو
 میل تمام حاصل نشود و چنین اشخاص را پیاپیها علم چون حقه نیست و کسی

که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آما سی و آفتی باشد حقه سخت
 نافع باشد و ماده را از دماغ فرو آورد و جگر را بر سر نرسد چون در
 سر و دماغی قی و حقه گاه باشد که تا معده بکشد و بیشتر بر سر دماغی باشد
 بداند بدین سبب هیچ حال بر روی حقه نباید کرد و لیکن شری که معده
 قوت دید نباید داد تا دماغ را از معده با گذارد و نگاه باید کرد اگر حقه از
 بعد در جگر باشد و گاه بهار بقا با زخمید و سرش بر بالشی نه در جگر سینه
 او فرشته باشد و سرین او بر بالشی باید و میان نشت بر زمین باید و اگر از بهر در دماغ
 می کند بهار بر او نوحید جگر شکم او آویخته باشد و سر و سینه بر بالشی فرشته
 باشد و بهار خوش تن نگاه دارد تا در آن حال سوال نکند و عطسه ندید و در دماغ
 نیفتد و نباید دانست که دارد حقه اندک باشد بوضع نرسد و اگر بسیار باشد
 سستی آرد و نفخ و پقراری و باشد که ز جگر آرد اگر سخت کمر باشد غشی آرد و اما
 خون آرد و اگر سخت مرده باشد با دکن و طبع اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد
 مرده را آلوده کند و مثانه را زحمت کند و اگر سخت رقیق باشد پس فعلی نکند و در
 به صفتها معتدل باید و مقدار معتدل بجا متعال باشد و بیوسات بخت و نظرون
 مرده را از نقل پاک کند و که که بکشد با روغن تربت همین فعل کند و اندر حقه
 خداوند درج

طبخ
بزر

و سیر

و سیر

بیم نبضه و کشاب باید کرد و اگر بر تپ محرقه روغن کل با آب نیم کرم بر پیامینند
 حقه کنند و اگر بهر سوزش سرود با و بر پیش روده از طبع خشکاش و روغن کل کنند
 اندر بهر حقه و ششاید که صفت طلی که بر شکم مالند طبع را نرم کند
 در روغن پیدالچیر و موم زرد و دروی روغن تربت و موم و روغن ساق
 شمع خانه مکس نکین و قدری عصا قشع الحار را
 با شمع حطل یا زهره کا و یکی از این همه یاد و یاسه بدین موم و روغن پسر شد
 و شکم طلا کند استفرای تا مکرند و خداوند تب را که طبع خشک باشد با
 اندرون شکم ماس باشد و بدان سبب شکم رو نیاید روغن با آن با آب
 نیم کرم بزنند و بسیاری از آن در تهی گاه و ناف و شکم و پهلوی مای مالند با
 طبع نرم شود باذن الله تدبیر جماع باید دانست که جماع نوعی از استفرغ است
 و از جمله بیضا است که هرگاه که چند آن اتفاق افتد که باید و چنانکه با
 آن و آن وقت که باید با آنکه باید سبب تن درستی باشد و هرگاه که خلل
 این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه هرگاه که او عیبه منی پر شود طبیعت
 دفع آن محتاج باشد اگر آن کار کرده شود استفرای طبیعی باشد
 و مرد مر سبکی و نشاط یا بد و اندیشه بد و وسواس و قوت عشق
 در نایل شود و اگر این استفرغ اتفاق نیفتد در همه تن کمرانی بد آید
 و باشد و باشد که منی در جای خویش کمر شود و با آن آن بدل بر آید
 و بدان سبب بتهانوله کند و باشد که با آن بد دماغ بر آید و بدان سبب
 وسواس و مایخولیا و خیرکی چشم و خفقان و سرگشتن پیدا بداید
 و است که تولد منی خونی است که غذا با اندامها اصلی رساند و آن در
 ترین خونی است اندر تن و بدین سبب است که مرد مرده وقت که

اینون در این سینه
 و اندر بهر سبب و ششاید
 است در کرد

فزون از عادت کند تن او سرد شود و ضعیف گردد نه بینی اگر چه مردم اندر جماع
 اسراف کنند جمله منی که از روی جدا گردد بپناه درم نباشد و اگر فصد کند
 دویست درهم خون بیرون کند در وی آن ضعیف بدید نیاید که از جماع وای
 دلیل آنست که در بایسته ترین خونی است اندر تن و سبب آنکه جماع
 ضعیف است آنست که او عیبه منی بدو یا بسبب جماع یا به جماع
 منی گردد و جماع کند خون بیرون آید و آن غذای خونی بود که اندک
 اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود مدتی در تن باید تا عوض آن بجا
 بماند و بدین سبب است که اثر جماع بیشتر است و جماع بکره منی و از پس
 ریاضت و از پس قی و اسهال و از پس کراهت تن را خشک کند و حرارت غریزی
 را کم کند و بیشتر از یک و بای ضعیف کند در جماع از پس هر سببی که جماع
 بسیار کند چون شادی با فراط و پی خونی با فراط و مانند این سخت تر مانده
 و از پس امتلا از طعام در بدن و استی عصبها و پیوستن نفس و در
 و ریشه و استسقا تواند کند و اگر در حال جماع سر بر پشت آید یا بالنت جماع
 یاید یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آنی باشد که اندر تن او خلطها
 بدست از جماع دور باید بود و تن از خلط بد پاک باید کردن و بپاید آن
 که خداوند مزاج کرم و تواند که جماع قوی باشد و منفعت آن بدو و کتوید
 و خداوند مزاج کرم و خشک مرقی باشد لیکن اثر خشکی در وی بدید
 و لاغری شود و چشم دور فرود شود و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند مزاج
 سرد و خشک هر دو ضعیف باشد و منفعت آن نرود در هر دو و بدید آید
 جماع کرم و تر و در تن او خلطها
 اعراض نفسانی شادی است و غم و خشم و لذت و اطمینان و ترس و خجل و اندک

کننده

و علمها با بر یک و امید و نا امید و هر یک از اندک تر در اثری است ظاهر فزون
 از خواب و بیداری و فزون از اثر طعام و شراب و حرکت و سکون و غیر آن
 بهر آنکه طعام و شراب و حار و سرد و گرم و سرد و قوی تر و اثر کنند و توان
 بر تنیت و بیشتر از هر یک از اینها در تن هر چه قرار کند و حرارت آن اندر او اثر
 کند منفعت و فعل وی بدید نیاید و اعراض نفسانی از حال پی هیچ منفعت
 نماند نه بینی که اندیشه که به خاطر کسی بگذرد و خبر ناخوش و ناخوش که
 میشود در حال آن بزرگتری او بدید آید و حرکات و سکونات او بدیک
 یون شود پس معلوم شد که اثرها اعراض نفسانی فزون تر است از اثر
 دیگر سببها و اعراض نفسانی بعضی تن را گرم کند و اختلاط و اسهال و
 حرکت از جماع خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کار و غم و بعضی سرد
 کند است چون ترس و غم و نومیدی و کرم و خشم و کرم کردن شادی
 دیگر اعراض نفسانی باشد و سر کردن ترس قوی تر است و کرم کردن اندوه
 باشد و خشم که یازد از به باشد خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را
 از تن بکشد و خشم عظیم را بجنباند و رنک روی را بکشد و زهر در کند
 و حرور از زبان و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی با لذت روح را
 و حرارت غریزی را اندر تن مردم بکشد و رنک روی را بفرمزد و فریاد کند
 و بدین سبب است که بومر در شاد کاه را ترپیری کمتر بدید آید و هرگاه که کاه
 شاد کند و پیش آید دل الحقی کشاده شود و طبع خواهد که بدان کار نرود
 باشد و ادراک آن پیشتر کند و اگر شادی از حد پیرون باشد دل تمام
 شود و روح و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تمامی آن حال خود
 بیرون افکند و دل بهمان کشاده تمام ماند و غشی افتد و باشد که

کرم

صفر

هم و علمها باریک و امید و ناامیدی و هر یک را اندر مردم اثری است ظاهر فزون
 اثر خواب و بیداری و فزون اثر طعام و شراب و حرکت و سکون و غیر آن
 بهر آنکه طعام و شراب و دارو که مردم بخورد هیچ قوی تر و اثر گذنده تر از
 بر تن نیست و بیشتر از هر تا در تن مردم قرار نگیرد و حرارت آن اندر او اثر
 کند مضرت و فعل وی پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال پی هیچ مهلت
 نماندند بینی که اندیشه که بر ظاهر کسی بگذرد و خبرها خوش و ناخوش که
 بشود در حال اثر آن بر تن کسی او پدید آید و حرکات و سکونات او دیگر
 چون سود پس معلوم شد که اثرها و اعراض نفسانی فزون تر است از اثر
 دیگر سببها و اعراض نفسانی بعضی تن را گرم کند و اخلاط و اسهال را
 حرکت آرند چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کار مهم و بعضی سرد
 کننده است چون ترس و غم و نومیدی و کردن خشم و ترس کردن شادی
 دیگر اعراض نفسانی باشد و سرد کردن ترس قوی تر است از سرد کردن اندوه
 باشد و خشم که با نذرانه باشد خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را
 از تن بکشد و خشم عظیم را جنباند و رنک روی را ببرد و زرد کند
 و محروم از زبان و مرطوب و میرود را سود دارد و شادی با نذرانه روح را
 و حرارت غریزی را اندر تن مردم بکشد و زرد روی را فروزد و فریاد کند

گرم

صفر

بدین سبب مفلجاة پیدا شود و اندوه و توس خون را و حرارت غریزی
 بقهر تن با سر که میزاند از بهر آنکه طبع خواجکه اثر آن حال در تر شود و از
 بهر این است که رخسار غمگین تر شود و اکرام اندوه و توس اثر جدا
 باشد حرارت به با اندرون دل را که یزد و دل خلل را بهر آید و حرارت اند
 خسته شود و بمفلجاة ببرد و هر که مفلج است و اندوه و توس مفلج اثر آن
 باشد که بسبب شادی بفرک اگر بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی سوز
 بیرون است و بسبب اندوه بسوی اندرون و حرکت شادی ناکاه باشد
 و بیکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و بحالت نیز خون و حرارت را
 بکشد و لختی رطوبت را فرو کند و تحلیل کند و از بهر اینست که در آن حال
 روی سرخ شود و عرق روان گردد و با حروری تر شود از بهر آنکه حرارت
 تحلیل پذیرد و منفعت اعنی و امیداری همچون منفعت شادی معتدل است
 و منفعت نومیدی همچون منفعت اندوه و خالی بودن اثر اندیشه ظاهر را کند و هم
 قوتها را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بکشد و بیمار بهر زیادت
 کند چنانکه مشغولی و اندیشه کاری هم و اثر اندیشه در دماغ و بیمارها دل مشغول
 دارد تا که دل بران نیند و پویش آن سبب شود و بدین سبب است که سفر
 کردن و شهرها و کارها و عجب دیدن از بیمار بهر عشت و اثر وسوسه عشت بر
 و اندر علاج عشت بهر کاری سودمند از اندیشه کاری مهم نیست و اثر ختم
 کسی که لختی از وحشت دارد نیست و بهر کار نیز این کار توانی کاری و بی
 نیست اما علاج خشم بشر بهر خنک کند و بعد از آن و سخنهای خوش و حکایات
 خنده ناک و بازیها و عجب و حاضر کردن دوستان و علاج اندوه و توس و
 بامید قوی و سماع و آوازها بلند و شراب و مغرجهها که در اندر علاج
 اعراض

نفس

نشان پوشیدن و تپا شدن باشد جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر دیگری نباشد و لغات
 استعمل و سبب خایه مرغ یا کثیرا حل کرده یا صمغ عربی بروی طلا کردن اثر
 باد و افتاب از روی باز دارد و پیوسته بکافور و صندل و کونیز سود دارد
 و تدبیر بر آنکه جدا کنند پیش گفته آمده شده است و روغن شبت و روغن بابونه
 اندر عضله مالند مالمه کی را سود دارد و اثر تو شیهه پر میر کردن سود دارد
 مسخره در دریا خست که در کشتی شود باشد که قی افتد باز نباید داشت
 شراب رقیق پیوند و مانند آن و آبی و ناکه و عدس و غول چخته غم
 معده را قوی کند خاصه اگر پیوند خوردند تا مر شود و ضعیف این کتاب حفظ
 صحت باب دوم اندر تفقه در امراض و ای مقالت
 شتم است بر شش ختن بیماری تن و شناختن نفع و حرجان و شناختن
 نشانه های سلامت و امید واری و شناختن علتها که بعثت دیگر نایل
 شود و بشناختن حالها که در تن مردم پیدا آید و نشان بیماری باشد
 که خواهد بود و این مفت باب است باب اول
 اندر شناختن بیماری طریق شناختن بیماری آنست که نخست
 از علم مطلق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض را بشناسد
 و جنس را قسمت کند و بر نوعها که در تن بر آن باشند یک یک بنگرد
 و فصل هر نوعی آنچه مر نوعی بدان یک از یک دیگر جدا شود بشناسد
 و نوع با نر پسین بدست آید و نگاه کند تا مع نوعی از میان نر فرو
 بدین طریق جنس و نوع با نر پسین بدست آید و نگاه کند تا مع
 نوع از میان نر و نکر آید بدین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه
 و عرض نتوان شناختن و بر حقیقت هر بیماری واقف شوند اما

دبیر
جایگاهش

تا خود بیمار
پس اگر بسیار شود باز
باید داشت

دوم

بد و وجه کو نید یکی جنس الاجناس که در جنس وی جنسها و بسیار باشد
 چون جسم که در تن بر وی جاد و نبات و حیوان در آید این هر سه بقیا
 را جنس انواع باشد و این جنس الاجناس را جنس الاعلی نیز گویند
 و دو جنس خاصه است از هر یک که جاد و نبات و حیوان که انواع آنرا جنس
 گویند هر یک بقیاس با انواع دیگر که در تن بر وی است جنس است چون
 حیوان که در تن بر آن مردم و اسب و دیگر انواع جانوران هر یکی نوعی
 اندر تن بر حیوان پس جنس نامی است که بر هر چیز افتد که نوع و معنی
 از یک دیگر جدا باشند و نوع نامی است کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار
 وجود دارد از یک دیگر جدا باشد چون مردم که بر تن برید و عمر افتد و نرید و عمر
 بنوع یکی اند و بشخص و عدد یک از دیگر جدا اند و فصل خاصه از نوع
 نامی است کلی و ذاتی که بر نوع افتد و مر نوعی بدان نام از یک دیگر جدا
 چون ناطق که مردم است و از دیگر جانوران بدان جدا شود و خاصه خاصه
 از فصل است و نامی است کلی و ذاتی و لیکن عرضی است چون ضاحک و کاف
 مردم را و عرض عام صفتی باشند ذاتی و اندر میان بسیار چیزها که نوعی
 موجود باشند چون سبیدی اندر بوف و پنبه و غیر آن و مثال با نر جنس جنس
 و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری آنست که مثلا مردم را تب آید طبیب گویند
 بیماری است و بیماری جنس اعلی است و بیماری را علاج باید و تب بیماری است
 علاج بخیر سرد باید کرد و بیماری که هر جنس خاصه است از هر یک که بیماری
 کمر باشد و سرد باشد و در تن بر بیماری که مر تبها و کمر و آماها و کمر
 و درد سر کمر و غیر آن در آید و این همه انواع است که در تن بر بیماری که مر
 جنس خاصه است اندر آمده است و چون در تن بر این همه نوعی انواع دیگر

انجا حیوان جنسی خاصه
 و مردم و اسب و دیگر
 جانوران هر یکی نوعی
 اندر تن بر حیوان پس
 جنس نامی است که بر
 هر چیز افتد که نوع
 و معنی از یک دیگر
 جدا باشند و نوع نامی
 است کلی و ذاتی که
 بر نوع افتد و مر
 نوعی بدان نام از یک
 دیگر جدا

نام نفع ظاهر باشد و اندر دلیل نشان نفع ناقص و تمام نفع اثره و جم باشد
 با بدجست اما نشان خامی است هر چند که بوسید و رقیق تر باشد از نفع
 دوزختر باشد و نشان نفع یکی آنست که اثر پس سبیدی نهره شود یا اثر رقیق علیله
 تر شود و هم پودان ماند و مرسوب نکند این نشان آغاز نفع باشد و دوم آنست که
 اندرین شیشه یاد در سراب یا در میان آب رسونی نموار و سفید نمون ابوی پدید
 آید نشان نفع ناقص باشد و سیم آنست که اگر رسونی سفید هموار پیوسته
 اندرین شیشه پدید آید نشان نفع تمام باشد و هرگاه که نفع ناقص باشد بحران
 نما ناقص باشد و بیاید آنست که مرسوب ظاهر در شیشه آن پمار باشد که فریه
 وقتی درست باشد و طعام خنده و قارور پماران خشک لاغر و اندک خورش
 مرسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود نشان نفع و قوت پماری اثره
 و حالهای دیگر با رجوی و اساعلم با **سیوم از نفع شناختن**
 بحران در لغت یونان لفظی است شکاف از خیره شدن خضمی بر خضی دیگر از پمارانکه
 بجهان باشد که دو خضم مدتی کوشند و بر یکدیگر بکوبند دست یا بند هرگاه که فر
 یا بند هر یک در وقت کار خویش بکند و دست ندند و همچنین ماده پماری و طبیعت
 بوسان دو خصم یا یکدیگر می کشند تا در آن مدت تمامه بخت کرده و طبیعت دست
 یا بند در حال نشان قوت طبیعت پیدا کرد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و از
 مستوی کرد و اندر حال نشان عاجزی طبیعت پیدا کرد پس معلوم شد که بحران تعادل
 پمار است از حالهای بهتر یا بدتر و بحران نشی کونه است یکی آنکه بیکبار طبیعت را دفع کند
 و از بحران نیک و تمام کوبند و دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و پیم هلاک شود
 و این مرد و اندر پمار پمار حاده باشد که نفع و نهرود گذشت است و سیوم آنکه
 اندک اندک ماده مای پوزاند و مدتی ظاهر بپزداند و دفع کند و این را تحلیل کوبند چنانچه

انوطیوس

طبیعت یا بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا اثر مدتی بحر طبیعت ظاهر
 بپزداند و این را ذبول کوبند و کابشی کوبند و این سیوم و چهارم اندر
 پمار در نفع باشد که طبیعتان مزمنه کوبند و پنجم آنکه بحران مرکب کوبند و آخر
 و این چنان باشد که نخست بحرانی که سر و ولی ناقص باشد و باقی اندک
 تمام کند و این هم از جمله بحران یا نیک باشد **ششم** ممر مرکب باشد و لیکن
 نخست بحرانی کند بد فنا قوت و قوت پس از آن بتدریج ضعیف می شود تا تمام
 اسقط شود و این بحران پنجم و ششم اندر پمار پمار باشد که نه از حاده باشد
 و نه از حمله مزمنه و آن مردی که بحران تمام رخا چد بود اندر پمار اضطراب
 عظیم باشد و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب
 اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد یا ماده پماری و هرگاه که طبیعت
 پمار را بیکبار دفع کند نتواند کردن بسیار باشد که ماده را از اعضا
 برایش دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کرد **آنها** بحران انتقال کوبند و
 مثال این بخون بادشاهی باشد که شهر نگاه دارد و نواحی بد شمی باز نگذارد و بحران
 انتقال بسیار کوبند باشد و بعضی نیک باشد و بعضی بد آنکه نیک باشد پوزان
 و کوبه و بیرون و قوبا و لجه بد باشد اما سه است و خراج و دین و طاعت
 و ناله و ناله پاری با برسی و آبله و خون و خناق و برص و غدر و دوا و المیل
 و دوا و تقوه و تشنه و درد پشت و درد سرین و زانو و اگر پمار پاری بدی
 در کوبیدن اعضا
 عظمی تر ایل شود مدتی در این عللها ماند و باشد که مزمنه گردد و وقوع بحران
 تمام از قوت ولی و خلط رقیق کرد باید و کوفت قوی نباشد و خلط غلیظ
 باشد بحران انتقال توقع باید کرد و نهران ماده رقیق بعرق باشد و بحران غده
 برصاف یا با دار بول یا با سرهال یا قی و بحران و پمار پمار سرخ بخار باشد و بعد
 آب دماغ **شک جفم**

قوی نباشد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

باصطدید که اسرکوشی بالایی و لجران الزامزدن نبفت باشد و کشادن صفای
 خون بواسطه بسیار بیماریها لجران نیک باشد خاصه کسی را که عادت بوده باشد و
 و تا متری لجرانها را میانی است پس بی سوال پس ادراک بر دل پس عرق و بیاید دانست
 که نمه بیماریها را ابتداست و نه رایت شدن و این را وقت تواید گویند و نقصان گویند
 و آنرا الخطا گویند و لجران تا هر چون بوقت آنها نباشد و مرکب هم در ابتدا و
 تواید و هم در وقت آنها نباشد و هر کز اندر وقت الخطا نه لجران نباشد و نه مرکب
 هر لجران که در ابتدا و بیماری باشد بک کند باشد و آنچه در وقت تواید باشد اگر نیک
 باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیماری از لجران سخت بد حال باشد و آنچه در وقت تواید
 باشد تا هر باشد تا بیکبار بیماری از خطر بیرون آید و یا بیکبار بر بیماری مستولی کرد
 و طبیعت عاجز اندر بیماری بک شود و هر لجرانی که اندر روزها لجران باشد امیدوار
 و هر به پیش از روزها لجران باشد نشان آن باشد که ماده بیماری سخت بد است یا
 بسیار است و طبیعت اگر کوان باری و بدی ماده مضطرب شده است از بر اینست که
 که نشان آن باشد که روز چهارم لجران خواهد کرد پس زود تواید لجران کند اگر این روز
 که حرکت لجران پدید آید از جمله روزها و لجران باشد چون روز یا زودم نشان آن باشد
 که لجران اگر نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه سبب زودی حرکت و طاقی و
 اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر بیماریها با سلامت لجران بوقت
 خویشی باشد از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت لجران
 از وقت آنها یا سبب وقت بیماری و بی طاقتی طبیعت باشد یا سببی بیرونی
 طبیعت را بی حکام جنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعانی یا شرابی نه بر
 و نه لایق حال و هر که روز لجران نیک توقع کند عداوتی پدید آید سخت بد باشد
 و بیاید انیت که روز کار بیماری بعضی روزها لجران باشد آنرا ایام باجور

گویند

گویند و بعضی روزها بخیر دهنده باشد که لجران خواهد بود و کدام روز خواهد
 آنرا ایام را لا نذر گویند و بعضی روزها در میان این روزها باشد که در روز لجران
 باشد و نه خبر دهنده باشد از لجران آنرا ایام الواقعة الواسطه گویند و لجرانها
 را حرکتها و قوی تا روز چهارم هم باشد یا تا روز بیستم بدان نزدیک باشد
 پس هر روزی که بیشتر باشد بتدریج قوت لجران ضعیف تر باشد تا تمام جمل هر روز
 این سخن آنست که لجرانها سخت و قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از بیستم
 باشد آهسته تر باشد و بقرای از بیست و چهار روز مع روزها لجران نشود مگر
 بیستم و روز هشتاد و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت لجرانها بیست کافی
 و صد و بیست روزها باشد ولیکن این نیز مادر باشد و پس ظاهر نباشد و بیاید
 دانست که بعضی لجرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی و بعضی
 بیست روزی و قوت لجرانها از چهار کانی تا بیست روز تمامت باشد و از بیست
 ضعیفتر باشد ولیکن از آن پیرونی نشود که روزها اجزی دهنده باشد
 و قوت لجران بهفت کانی تا هر روز باشد پس ضعیف تر شود پس قوت
 لجرانی بیست کانی را باشد تا صد و بیست روز و از بیست و صد و بیست روز
 یا از بیست و هفت ماه باشد یا از بیست و هفت سال یا چهارده سال یا از بیست و بیست
 و یک سال و لجرانها هم بیماریها احاده بیشتر اندر روزها و طاق باشد و بد
 سبب است که لجران تب و غب روز یا زودم بیشتر از آن چشم دارند که در
 چهارم و اندر بیشتر بیماریها و روزها همچون عدد روزها و لجران باشد
 مثلا هفت روز غب همچون روز نوبت محرقه باشد و اندر بیماریها و
 و عدد ماه و سال همچون عدد در روزها و بیماریها احاده باشد مثلا اندر
 و سودا کانی و بلخی هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و در روزها

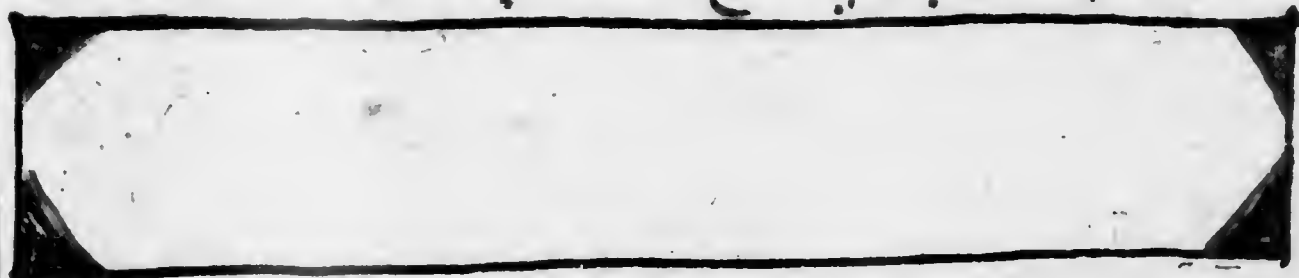
که اندر شوری ساعی عادت داشته است ای نم نشان قوت طبیعت و امید
 باشد خاصه که هرگز در بیماری طبیعی باشد و نبض قوی باشد و اگر بیماری
 نکندی و بیماری نرایت نشود نشان درستی باشد از قوت طبع و از امید
 و خواب یافتی نیست و بامداد که از خواب بیدار شود آسوده توان باشد و
 در دست و نظر همچون نظری در ستان نشان سلامت باشد آب دماغ و عط
 از بینی سر ساهم نشان پاک شدن دماغ باشد و هیئت و رنگ روی بوی خوش
 بودن نشان سول بیماری باشد خاصه اگر دیگر نشانی نشان سلامت باشد
 و عوارض حرارت تب اندر می تنی نشان سلامت باشد از این که معلوم کرد
 که در احشای آماس نیست اندر تب مطبقه باقی بود و حرارت نشان پاک شدن
 عروق باشد از عفونت و اندر تب بشم که آنرا تب حار گویند نشان چرب
 و اندر تبها که هر عاف و عرق و قی و اسهال و ادرار بول و عرق اندر روز
 بخران نشان سلامت باشد و اندر تب بیماریها شهوت طعام نشان قوت معدة
 حکم دان دیگر احسا باشد با بسم الله الرحمن الرحیم
 که در تب و کاه که خداوند بکرمش کوش کرد پس اسهال
 صفر اتفاق افتد کمری نرایل شود و تخم در جیم با سمان صفرای کوش کرد آرد
 اسهال با نر است از نر که صفر او ماده صفرای وی بسوی بالا نرسد و اگر خداوند
 استقامت اسهال بلخی اتفاق افتد با هر طبعی بناک بود و علت بدان نرایل شود
 و اگر خداوند تشنج بلخی را تب آید حرارت تب آن ماده را بگذارد و تشنج نرایل شود و
 تب سرج نرایل شود یا سهل تر شود و سوز المزاج سر که اندر معدة و احشای
 هم تب نرایل شود و اگر خداوند ذات الریه را بر پای جراحتی بیدید آید آنجی بر سر
 بر آید نشان نفع باشد نشان آن دانه که ماده انتقال باشد و طبیعت آنرا با طرف

صفرای

دلی

X

و آهسته شده بدان ماند که اندک خطاط است و نباشد از هر که اندک خطاط راستی
 قوتها با نماند و حرارت غریزی بر او فروزد و تبض قوی تو گردد و نیتها گردد
 اما اندک آبله وقت الخطاط بسیار میزند و بیشترین با سوال میزند و سبب آن بسیار
 داده باشد و تباه شدن همه اخلاط ^{بعضی} با بله بظاهر تنی بیرون آید و باقی
 بیاطن با نماند و واسه آن تو بد کنی و خشم را میبخاند و میگذارد تا ملاک کند
 و علامتها بداند بیماری دیگر اندک بینی و چشم و گوش و پیشانی
 و صلع بدید آید چشمها دور اندر شود و بینی باریک شود و سرخ شود و با
 که سر بینی بکود شود و گوش میانی سرد شود و و مشتج شود و با خنک بود
 شود و پوست پیشانی کشیده شود چنانکه کسی پوستی بر گیرد و بر چهره پوشد
 و بنهد تا خشک شود پوست پیشانی چنان شود ای همه نشان سرد شدن خود است
 و فرود آمدن حرارت غریزی و نارسیدن با طراف و با خرسای چشم بسوی
 بالا پوشدن گیرد و سفیدی پدید آید و از جمله علامتها بد آنست
 که بیمار به نیت با نماند و دستها فرو گذارد و بنشیند فرود اندر تر دند
 بومر ساید و صبر بر کند و بعضی باشد که لب بوسه می بویجد و دندانها کشیده
 بودی بویسه شود و چشمها کشاده ماند و بعضی باشد که بدست هر کتی گردن
 گیرد چنانکه کسی مکی چشم می بیند و بعضی انگشت بر دیواری مالد چنانکه کلا
 کاه بر چیند این علامتها بد است و نشان وقت مرگ است تا مرگ شد
 نصیب این مختصرا از مقدمه المعرفه و تمام شد این بحث علی مختصر حقی علا
 و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب



سم الله الرحمن الرحیم نخست دوم از کتاب حقی علائی این بخش از این کتاب است
 بر بحث مقالات و اندر هر مقالتی هر بابی نکته از این باب مقصود آن نکته باشد
 و در بیشتر کتبها اگر بخوانید نباشد و غرض اهل علم و اهل تحصیل از مطالعه کتبها
 ای نکته باشد هر یکی بشرحی که لایق این کتاب باشد یاد کرده اند است
 چنانکه مقصود مفهوم گردد و چیزی پوشیده ماند آن شاء الله تعالی و بالله التوفیق
 و الحمد لله مقالته اول اندر و صفتهاست که طبع اندک و کوش
 باشد داشت مقالته دوم اندر اشارت کردن بعلل بیماری
 اندر هر بیماری و آن بجهت بابت چنانکه در اول نوشته شد مقالته
 سوم اندر علاج تب و آبله و حصه و از این مقالات
 چهارم اندر ماسه و ایشها و جراحتها مقالته
 پنجم اندر علاج شکستگی استخوان و از جای بیرون آمدن بندها مقالته
 ششم اندر زهر نیت پاک داشتن طاهر بدین مقالات منقصر
 اندر علاج زهرها مقالته اول اندر و صفتها طبع اندک
 نزدیکی بیمار آید پس از آنکه شرطها امانت دینی و شفقت می بجای آورده
 باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدها نگاه داشته
 آید و نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدین طریق که اندر
 نخست نخستین از این کتاب یاد کرده آمده است پس احوال روز گذشت
 پرسد و بداند تا آخرت پارسای روز بخون دی سرور است یا کتو است
 یا فرون تراست یا برابراست پس فردا این احوال پرسد اگر هر سه روز
 مساوی باشد حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است و اگر هر روزی
 افزاید بگوید هنوز در تنواید است و اگر هر روزی کم بگوید بیماری

اندر الحظا است و بیابان رسید است و تدبیر و خیر آن احوال کند چنانکه
در بخش نخست ازین کتاب یاد کرده آمده است و بیاید پرسید تا بیمار را
بسی عضوی الحی نیاید و اگر نمی یابد معلوم کرد که معطر بیمار اندران
عضو است و اندر آن عضو تب ماده بدن عضو ریخته می شود آن عضو را
قوت دهد و بیماری یا بطلی موافق آید صفت ضاد و بطول بگیرد
عدس نقش و سماق و تار پوست کلسا سرخ و بوی مورچه از هر یکی
را ستار است بگویند و به پیوند و خرقه بدن آب توی کند و بدان
عضو بروی بند و ثقل آن ضاد می کند و احوال خواب پیوسته که بیمار
خواب می یابد بدان که دماغ سلامت است و آسایشی هست
و امید واری است و اگر خواب نمی یابد احوال بخلاف آن باشد و اگر
شهرت طعام پیوسته که شهرت بر جای باشد و اندکی اندکی اعضا
غذا سلامت است و امید واری زیاد باشد و اگر نه خوابگاه خواب
لایق نباشد لایق حال فرماید ساخت و شربت و دارو و خدشکاران
احتیاس کند چنانکه باید و اندر بیمار یا اگر مرغانه خنک فرماید و یا
را حمام پوشیدن بنماید داشت تا خنکی و حاجت آن بدل او می رسد
و تن را سرد نشود و حرارت باندودن تن او باز نگردد و اگر بیمار کودک
باشد یا اهل تنه یا قوت او ضعیف باشد و چیزی آرزو کند متابعت
آرزوی او باید کرد و از آن نوع باید یا مانند آن چیزی اندک دادن
و بیاید دانست که حال قوت اندر بیمار می بخون حال توشه است و در پی
بیمار که دانست مسافر توشه نگاه دارد تا سفر بدان عامر کند
باید که عنایت نگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری بیایان رسد

و بدین

بدین سبب گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهند که دانند
که سبب بیماری بدن نهاده شود لیکن بدان بنگرد نگاه داشت قوت بیماری
مشغول باشد و آن جان بود که اندر تب حرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندران
حال بجزارت تب نگاه نکند تا ناله شراب تو کند و بد بد تا قوت باز آید و بین
در قوت لاج سرده بگاه دره سخت پدید آید طبیب داروی خنک کند
بد بد تا بیمار از درج بخر شود بدین طریق عارضه قوی را نایل کند پس
بمعالج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد باستفراغ حاجت افتد
مسح قوت نکند و آنجا که قوت ضعیف شود انفعاش قوت باید کرد
بسی استفراغ کردن و آنجا که با استفراغ تمام حاجت افتد بیکبار طبیعت
الحاج نشاید کرد و تنهاتر استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد
و این توان بود که قوت چندان پای دارد که ماده چنبد شود زود استفراغ قوی باید کرد
و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی را تا خیر باید کرد
باید بد پس علاج قوی کند و اگر بیمارهای لکن هر چند روزی اندر علاج
تفرق باید انکند تا قوت نگاه داشته می شود و هر بیمار از آن علاج
آیاسی می یابد و طبیعت از پس فطرت علاج قوی تر باشد و دارو را تو کند
تر باشد از هر آنکه مدت دراز و بسبب عداوت علاج طبیعت با دارو و عداوت
و منفعت آن پدید آید و هر چند روزی شربت یا کریمه همراه یک نوع باشد یکی بدین
طریق باید کرد تا طبیعت با یک چیز خو کرده شود و بگاه که طبیعت اندر علاج
یک طریق می گیرد و هیچ اثری نبیند بعد از آن باز باید گذشت و اگر حقیقت دادند
که بر صواب است اگر اثر آن دیو ظاهر شود از طریق صواب از علاج نشاید گذشت
و اگر اندر علاج خطای افتد و اثر آن خطا ظاهر شود از آن طریق زود تر باید گذشت

توقف

فقرت

پس

فریفت
بدل

بشتر از آنکه اثر قوی ظاهر گردد و اگر پاره خفتی باید بخلاف غیاس بدان طریق بنا
گشت و بچسب اگر بخلاف قیاس عامی یا بل پدید آید نباید توسیع که عامی
نموده ابل شود و بیمار قوی توکب و تن آ باد از استفراغ بجز بستر و زود تو
باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد و استفراغ که در اندام
بیمار بعد از خوشی بیمار باید جهت بامداد ایشان باید ساخت و در وقت دل
باید کرد بر هر مکنی کرد و غرول و ناخوشی دور باید داشت و بعضی به نسیانها
و امید و بعضی را بزهر و جواهر و غیر آن و بعضی را الجصور دوست و مونس
او دل خوشی کردن تا ساد و قوی گردد دل او و اندر کمرای سخت و سرای
سخت علاج قوی نشاید کرد و آنچه که با استفراغ و تغیر مزاج حاجت آید
و یک چیز یا بند که هر دو معنی را شاید به غیبت باید داشت چنانکه در تب
صفر آب الوسیاء و طبیب تا تواند علاج بعد باید کرد و بیمار مشغول
نشاید بود تا بتواند که بیک دار و بیط یعنی آنچه که علاج کند داروی شیه
نباید داد و طبیب را دارو یا مجهول که مجهولان و بزرگان از مانند حکایت
کنند بکار نشاید داشت و بران اعتماد نشاید کرد و الله اعلم
باب دوم از علاج بیمارهای انواع از سوتا یا ع
باب اول اندر بیمارهای سر و بیمارهای دماغی و سر سام
سر سام که هر دو نوع است یکی آنکه ماده او صفراوی خالص باشد و دوم آنکه
صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را باشد و آنچه ماده آن صفرا یا
باشد آنرا بلغم یونانی قرائنطسی گویند و بیمار سوس سر سام و سر سام
بلغم پیشینگان آما سوست یعنی سر سامی و این از بهر آن گفته که این علت
آما سی باشد که اندر کوه دماغ یا اندر غشاء دماغ باشد و توجه قرائنطسی

بیماران

یاشیاف

بدان است و سبب این علت بسیاری صفرا باشد اندر تن و بسیاری
بیماران که بدماغ بر آید علامتها تب کمر و درد سر و بچوایی و بدین
و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دیان و تلخی و در هشتی و سردی و نفی
علاج صندل سفید و اندک کافور بکلاب سوده و سرکه بوجامیده
می بویاند و خره کتان بدان توی کند بر پیشانی و صدغ او می نهد
و بچسب سرکه و کلاب و هر غن کل با هم آمیخته می بویاند و بر پیشانی
و صدغ او می نهد و بای اندر آب کمر یا در طبع نبش و بابونه
می مالند و می سوزند و طبع را حقه نوم کند که از نبش و شکم
و سقمی یا ساخته باشد فرو دارند **صفت حقه**
نوم نبش ده در منک نیلوفر و ده در منک عناب بیست عدد
سپستان چهل عدد بابونه ده در منک سرکه اندر یک من آب بپزند تا دو
بهر برود و بیالایند و هفت در هر روغن نبش با روغن کل و یک اوقیه **نم شغال**
شکر سرخ اندر پنجاه شغال از منی مطبوخ کنند و حقه کنند و اگر از آن
حقه و شیباف مانعی باشد با کوبیدن و شیر خشک و هند یا طبع و خرها
هندی و شیر خشک و هر شب دو در منک اسبقول اندر چلاب خام و آب
نار توشتی می دهند و بهوای خانه خوشی باید داد و در تاریکی و روشنایی
معتدل و در بویار خانه سیاه ساد باید و نقش و صورت و کتابت بیج نباید
و نزدیک بیمار بویید شسته و نیلوفر و نبش و میوه های خوش بوی
و خشک باید و شراب از جهت تسکین حرارت آب تخم خره و شراب غوره
و شراب ریاح و شراب جاضی و تخم و شراب زرد شک و شراب نار و شراب
لیمو و شراب صندل و آب که در درختی گرفته و در تنور چیده باشد

نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجه‌ها بدان نزد یک باشد
 و نیز باشد که حقه قوی یا سپهر قوی حاجت افتد ^{سر} ^{سام} ^{سرد}
 این را پس عین گویند و ماده او نجاری باشد که آن بلغه عین یدماغ
 برآید و سبب آن خسته و بسیار خوردن طعامها سرد و تر باشد چون
 مای تاز و گوشت کاه و باقلی و پیاز خسته و خام و میوه تر و قنار
 و مستی متواتر علامتها و غلبه خواب خون و فراموشکاری و صداع
 زهر و تب آهسته و تبض متفاوت و بول و بول غلیظ و خام شنید
 و بسیاری آب در آن علاج حقت حقه نیز یا شیا فی نیز بنهادن
 پس قی فرمودن پس ایارج فیکرا و شحم حنظل مرکب کرده و اندر ^{مطبوع}
 اقیمون دادن پس هر بامداد کلشکه بامصلکی و اینون دادن
 و مفاصل بروغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب آرد
 کوبی و زرد فاجشک و تخم کرفس و بادیان و سقوف و مانند آن در
 نجته دادن و اگر تب کمتر تر باشد بادیان تو و کرفس و قدیری خود
 اندان پیوند صفت حقه نیز بیکر ^{شحم حنظل} و اقیمون
 آنرا هر یکی مشت بنفایج نیم کوفته دو مشت پودنه لومی یک
 مشت پیوند چنانکه رسم است و بیالابید و دود در مسک ^{بوده}
 اندوده در مسک روغن زیت و ده در مسک پانید بر افکند
 و بکار دارد و شیاف یا انزوب تواند شد یا انز صابون یا انز ^{حنظل}
 و برون و نمک بسایند و سرشته بنهد و پس آنرا که مر استغراعی کرده
 باشد نجار سرکه بودن و حاشا در روی نجته پینی وی رسانند
 و دانه‌ها و لطیف غرغره فرمایند تا عطسه آرد و هیچ وقت نکذارند

هر دشتی
 هر نوزده مندی
 هر کرده باشد
 بنران ناشتا
 در آب کمر بند
 کشادن انزوی
 آلو سیاه در
 بشیره مغز بادا
 کمر جاشی
 سبب ترش
 و اگر نده هر نوزده
 اگر حاجت
 ما شیر کل سرخ
 خاص تخم غرقه
 بر بیان کرده
 جود بند
 بویه با عذاب
 گویند علامتها
 سر و درشتی
 نیکو درو
 کای علتها

خوف

و با آب غوره آمیخته و اندک شکر برافاده و از جهت نومرداشتن
 طبع شراب آلو و شراب خرمای هندی و شراب بنفشه و آب خرنوزه هندی
 و آب میوه و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنکه استفراغ کرده باشند
 قرص کاغذی دهند و هر روز که تب کشاده شود پای ازین را ناستا
 بپندند چنانکه از هر چه بستن اندکی آگاه شود و یک زمان اندر آب کمر نهند
 و ببالد پس بکشایند و بستن ازین را ن آغاز کنند و کشادن ازین سو
 شتالند و مزاج از جهت نومرداشتن طبع از عدس و آلو سیاه و زرد
 و خرمای هندی و از هاشی مقشر و اسباج و آب کشک جو به بشیره مغز بادام
 و مسکه و اندر توشتیها بوی جعفر در افکند و بشکر جاشی دهند
 و از جهت بازگرفتن طبع آب تارونک و زهر شک و آب سیب ترش
 و آب آبی ترش و آب غوره به بشیره مغز بادام بویان کرده و اگر از زهر خرنوزه
 دود در مسک تخم خشخاش کوفته در افکند صواب باشد و اگر حاجت
 آید که طبع فرو بندد و قرص طباشیر دهند برین صفت طباشیر کل سرخ
 سماق پاک کرده زهر شک پاک کرده بهر یک پنج درهم تخم حاض تخم خرنوزه
 و بهر یک دو درهم و نیم صمغ عربی و کلارمی و نشاسته بویان کرده
 بهر یک دو درهم شربت دو درهم با شراب آبی یا بپست جو دهند
 و از جهت تسکین صغرا چون طنشیل از عدس مقشر و زریوه با عذاب
 درونجته سه سام حوی ای علت را بلغت یونانی ^{مونی} گویند علامتهای
 سرخی زبان و رگهای متلی و تب کمر و لایم و کزانی سر و درشتی
 زبان و تب پیوسته و نبض سریع و صلب باشد که زبان بگیرد و درو
 نخواهد علاج فرق میان علاج این و علاج قرانیطس آنست که ای علتها

و جینا بدل

سوز

و تیره

که در خواب غرق شود و فلا فلی و شکرها و مانند آن می دهند و اگر
 در آن کرده و جینا بدل ستر با انگین سرشته بدید و ضادی از جینا
 بدستی و سوز بود نه کوهی و جاشا بسره که عنصل سرشته بوسه
 بخت و بطولی از با بوند و بودند و عام و جاشا و کوه نکوش و
 مثبت بکار دارند و موی سر مردم سوخته و با سر که بشیر شد
 و بوسه و پیشانی مالیدن سود دارد و مالخولیا علی سودای
 و از بهر آنکه چون سر و دماغ نازک است و کوه روح نفسانی که اندر
 دماغ است روشن است و سودا خلط تیره و تاریک است هرگاه
 که جگر سودا دماغ برآید مزاج دماغ بیکر و توان جگر با روح نفسا
 بیامیزد روح تاریک قیام شود از بهر آنکه مردم مزاج بیخ چیز ترسان
 نباشند که تاریکی و از سرخ چیز شاد نباشد و امنی که از هر روشنی
 بسبب آنکه اندر تاریکی نیک و بد را دوست و دشمن را نتوان
 دید و نتوان شناخته و اندر روشنی توان دید و توان شناخت
 بدین سبب مردم همیشه از تاریکی ترسند و کوه یزدی بی ضرورت
 کسی که تاریکی اندرون دماغ او باشد ترسای تر باشد از بهر
 آنکه تاریکی بیرون بتوان گرفت و از خویشی و از تاریکی دماغ
 خویش نتوان گرفت خداوند این علت همیشه ترسان و بد مکان باشد
 از بهر آنکه سودا سرد و خشکیست فعل سردی و خشکی قبض است
 خداوند این علت پیوسته گرفته و تنگ دل باشد از بهر آنکه ماده
 سودا غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک است و چیزهای خشک
 و غلیظ هر نقشی که بیکر نیک نگاه دارد و در وی ماند همچنان چسبایی

و کوه

و صورتی که خداوند این علت را اندر بد شواری نرا یله توان کرد و آن علت بشاکت
 معد باشد خداوند علت انرقی کردن راحت باید و آنرا مالخولیا و طریقی کوشید
 و سبب این بسیار سودا باشد که از بهر سوز و زهری بجهل آید و در هر موعده
 تقصیری باشد بسبب آن تقصیر را با اندر معد تو لد کند و معد مشغ شود و
 شعله توان گشت و قوت دفعه آن سبب کار خویشی تمام کند نتواند کرد پیش
 از آن معد سودا در او ماند و کوه شود و بخانی بد دماغ ترسد علامتها خداوند
 این علت بسیار موی و سطح موی باشد و لون او سبز کوبه بود و باشد که
 سخت سرخ باشد یا سیم بود و کف او قوی تر از اندامهای فروترین باشد
 از بهر آنکه در تن او بادای بسیار تولد کند و باد قوت بسوی بالا کند و کوه
 چشمها نشان پیوسته باشد چنانکه بک چشم پیوسته بر هم میزد و سخن ثقیاب
 و نامی گوید و دل و کبر او کم شود و بدان سبب سودای سوخته در تن او
 پیشتر تولد کند و دماغ او پیوسته و بدین سبب تر بون و پیوسته جگر باشد
 و اندر احشای او باد و اقرا قر بسیار باشد و بدان سبب شقی و غالت
 و بعضی را بسبب تقصیر بضمیر و آب از دایان می رود علاج اندر این علت است
 بسیار باید کردن و پیش از آنکه استفراغ کند شربت طیف و خنک باید داد
 و غذا پاکیزه و خنک باید داد و کراهه و آب نران بکار باید داشت و آسایش
 فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر بعد علت از دماغ باشد مرک صاف
 بکشانید تا ماده از دماغ فرو آید و اگر مرقی باشد مرک با سلیق باید زد یا اسلیم
 اگر بعد ضعیف باشد اندر فصد توقف باید کرد و آنرا که فصد کنند و خون
 سیاه شود چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن
 باشد که ماده هنوز اندر دماغ است اندر هم تن پر کند و نیت مرک پیشانی تر

و گنگ جز و تراشه که و بر سر می جکانند و شراب خنکاش و هند سبب است این علتی است
 که بیمار همچون خفته باشد علامتها اگر پیدار کرد و نرود پیدار شود سبب
 این بخار با گرم و تن باشد و اگر دیور پیدار شود سبب این رطوبت غلیظه باشد
 اندر مقدم دماغ علاج اما اگر نرود پیدار شود بایا ریح فیکرا و اطریفل کثیر
 معالجت کنند و اطراف می بندند و می مالند و بطبیخ بابونه می شویند و پیر
 و مروغن کلای بویانند و اگر دیور پیدار شود لحقنه تیواستغراغ کند پس
 ایارح فیکرا و غار یقون و شیم حنظل و نمک هندی تویب کنند و بر سیل
 شیان بد دهند و شبانگاه مطبوخ افیتون و الا معجون جارج دهند و هر
 بامداد بدله هر ساعت بکره عضل غرغره فرامیند و لعوق اسقلی می دهند
 و نطوی انرا یونه و اکلیل الملک و سداب و مرزنگوش و نعناع و شتر بر
 مورد بر سر می جکانند و فرقیون و چند پند شتر بروغن سداب سوده
 بر صوغ و پیش سرطی کند علاج فراموش کاری بجلاح سبب نزدیک باشد
 غرغره لجنرل میونرج و عاقر فرجا و پوست بنج کبر کوفته و پنجه و با الکلین
 سرشته شود سواد دانه ایارح فیکرا با سکنکین عضل و و تریج
 پرورده و معجون لبان بکار و شستن صفت معجون لبان بیکه
 گندم و روح و سدر و داربل و زنجبیل انر هر یکی دو جز و انر یکین
 دو جز و زردغن کا و سه جز و دارد های کوفته و پنجه و با الکلین
 سرشته شود و در خمیر کند و جمل روز نذر میان جو پنهان کند
 پس بکار دانه شربتی دو در مسک سکه این علتی باشد که ناگاه
 افتد و بیکبار راه بر آمدن روح حیوانی که انرا دل بسوی دماغ بر می
 آید بکیرد و راه فرد آمدن گیرد وقت نفسانی انرا دماغ بسته شود

شبیاری

وسوز

غار یقون و
 ن دهند و حب
 اندر مطبوخ
 و نمک و نطوی
 د و افیتون
 ل و شراب
 المسک و شراب
 بد با در
 مسک
 و نطوی
 سک
 و نطوی
 ن سرشته
 مار دارند
 ید ساخت
 کوچک
 سک افیتون
 و اگر معده
 از این نوع
 بر سر می
 خنکاش بابونه

و گنگ جز

صواب تر باشد و در داری مسهل نخست ایارج فیهرا دهند و غار یقون و
 اقیقون و شحم حنظل با وی ترکیب کرده پس مطبوع اقیقون دهند و حب
 ۱. صطخیقون و ایارج لوغانه یا مهره یا مهره روتی چون لاج اندر مطبوع
 آتینی می دهند و آنرا بکشد غار یقون نیم درم سنگ یا پشته و نمک و نفعی
 نیم درم سنگ یا بند نج درم سنگ بگویند و بسرشتند و بدهند و اقیقون
 گرفته هفت درم سنگ با سنگین سرشته سود دارد و در لایشراب
 لسان الثور و بفرج قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد دوا المسک و شرف
 بطوس و تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بکشد با در
 پوست توخ و قرفله و مصطکی چون با قله با هر مشک
 و بمن سرخ و سپید درونج و ذریا و زعفران تخم با درونج فلفل شک
 انزیری دو درم سنگ مشک بتی دانگی و طسوجی هیلله کابی جلد در
 شیر آمله پست درم سنگ هیلله و آمله در مقدار و من آب بنزد تا نیمه
 با آن آید بیالاید و آنجایی برافکند و بقوام آورد و دارو با بدن بسرشته
 شربتی دو درم سنگ الکراهه صغرا باشد که با آب و آب زرد فانتو بکار دارند
 و استغراق باء الحبن باید کرد و ماء الحبن سنگین و اقیقون باید ساخت
 و اندر میان روزن ایارج فیهرا با سقونی مرکب باید داد و طریفله کوچک
 با ایارج فیهرا سود دارد بکشد طریفله کوچک چهار درم سنگ اقیقون
 دو درم سنگ ایارج فیهرا یک درم سنگ سرشتند و بدهند و اگر معده
 ضعیف باشد کلشکر با عود و مصطکی دهند علاج دیوانگی هم از این نوع
 بود کم خوابی را روغن کدو و روغن بنفشه با شیر ختران آمیخته بر سر می دهند
 و طبع بنفشه و نیلوفر و بک عنبر النعلب و بک بید و کوی و خنثاش با بون
 یسبکاکور کاهو

و کدو

افقیقون
برن

توفه

و نه اندامهای کار با نند و حواسها باطله کند و جز حرکت در نردن
 هیچ حرکت دیگر نماند و سبب آن خلطی باشد غلیظ و لزج اندر
 تجویفها و منفذها و دماغ بسیار باشد که سبب سکنه غالب خون باشد
 چنانکه سه رکها و شریانها و تجویفها و دماغ پر شود و شریانها بسبب پری
 حرکت نتواند کرد و سکنه فزاید که بعضی از طبیبان این نوع را خناق
 قلبی خوانند علامتهای کمائی سر و وار و طین و دوی کسان الله
 حرکتها و تارکی چشم و اختلاج سه اندامها و برسم سودن دندانها
 در خواب و استلاء رکها کردن و سرد شدن دست و پای این مرتبه است
 سکنه باشد کف اندر سکنه نشان زیادیت شدن علت و نشان در نردن
 باشد و نشان سرخی و ضعفی علت آسانی و دشواری دیم نردن باشد لیکن
 اگر دم نردن بی نظام باشد نشان صبحی علت باشد و اینجا که شیهه افتد
 که سکنه گرفته است یا مرده است پیک چشمها باز نکند اگر مرده باشد حدقه
 ناپیدا بود و اگر سکنه بود حدقه بر جای بود علاج نخست بر مخرج برو
 سوسن یا روغن و دیگر هر چه گویا یا اراج فیکر آلوده کند و جلق
 او فرو کند باشد که قی کند پس حقنه تیز بکار دارد و مهر با کردن
 و پشت وی بروغن فرنیون که مرده مالده و تریاق بزرگ و مشرق
 مطوسن یا سبز نیل یا انقرد یا یک مثقال طشت یا چند پیدستر
 یا سیکنج اندر العسل حل کرده و جلق او فرو بریزد و موی سر او
 بسترند و خود را و چند پیدستر با سرکه که مرده بپساید و بر سر او
 طلا کند و سداب و مشد و چند پیدستر می بویانند و بر زهر کلنگ
 با آب زهر نکوشی اندر بینی چکانند و قرنیه و بنیاسته و جز او و ج
 اگر

دشوار

جنزوا

کوفته

کوفته و کرم کرده اندر خر ق کنند و بوسرا و نرند و نک سوده کرم کرده
 بر نادن سود دارد و از پس شفا عینا که با خشک و اندر آب کو کرد
 نشاند سود دارد و هرگاه که سکنه کشاده شود پست و چهار روز
 همین علاج می کند و طعام بخورد و شوربا که خشک و کبوتر بخورد دهند با
 سحر و داجینی همراه با داء الاصول دهند با روغن بید الخیار
 یا روغن بادام تلخ و هر نخته یا اراج فیکر دهند با شحم و نک و افیتون
 و غار بقون صرغ این علتی است که در آن حال اندامها و مر جوبیت
 خویش نماند و افعالا اندامها حس و حرکت بی نظام شود و سبب
 این سه باشد تا تمام اندر منفذها جز و مقدم دماغ و بدان سبب تشنج
 بدید آید و اگر مرده تمام بودی سکنه بودی و حس و حرکت باطل باشد
 و اگر مرده بنودی افعال اندامها و حرکتها حس نظام نکشی و سبب تشنج
 که دماغ از خیار و کیفیتش لغوش که بوی رسد که جوید و خویشی بدان سبب
 فرامی گیرد بخانه که معده طعام ناپسندیده را خواهد که ان خود دفع کند و خوار
 فرامی آرد و فواق و تهوع کند و دماغ نیز هر که کیفیتش با خوشی بد و رسد
 خوشی فرامی آرد و بدان سبب اندر عضلهها و عضلهها و چشم و مری و دیگر
 اندامها حرکتها مختلف و مضطرب پیدا آید و تشنج کند و از هر آن گفتند
 که صرغ مرد دماغ را جای فواق است معده را و چون لکوم شد که صرغ تشنج
 نخست اندر دماغ افتد بدان می ماند که عطسه صرغ کو جک است و صرغ
 عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه بسبب لطافت ماده بسوی پیشی باشد
 از هر یک قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف و دفع صرغ بسبب بسیار
 ماده و ضعیفی قوت بهم جانب با نردد و تا بخاری و کیفیتش بد و ناخوش

کرمیز

تشنج را

در کمر تشنج

حکیم کرمیز

کوفته و کرم کرده اندر خرقه کنند و بوسرا و نرند و نیک سوده کرم کرده
بر نهادن سود دارد و از این اشغرا غنا کرانه خشک و اندازد و گوگرد
نشانند سود دارد و هرگاه که سکه کشاده شود پست و چهار روز
همین علاج می کند و طعام بخورد و شور یا کنجشک و کبوتر نخد دهند با
سعد و در چنین بهر امداد ماء الاصول دهند باره عن بید الخیر
یا ره عن باد امر تلخ و هر بنقه یا مرح فیقراده نهد با شحم و نیک و اقیقون
و غار یقون صرع این علتی است که در آن حال اندامها و مرکبات
خویش نماید و افعالا اندامها حس و حرکت بی نظام شود و سبب
این سه باشد تا تمام اندر مغذی و جزو مقدم دماغ و بدان سبب تشنج
بید آید و اگر سه تمام بودی سکه بودی و حس و حرکت باطل شدی
و اگر سه بنودی افعال اندامها و حرکتها حس بی نظام نکشتی و سبب تشنج است
که دماغ از خمار و کیفیت ناخوش که بوی رسد که جوید و خوشتن بدان سبب
فرامم گیرد بخمانکه معده طعام ناپسندیده را خواهد که از خود دفع کند و قوی
فرامم آرد و فواق و تهوع کند و دماغ نیز هر که کیفیت ناخوش بدورسد
خوشتن فرامم آرد و بدان سبب اندر عصبها و عضلهها و چشم و رمی و دیگر
اندامها هر گاه مختلف و مضطرب پیدا آید و تشنج کند و از بهر آن گفته اند
که صرع مردماغ را جای فواق است معده را و چون حکوم شد که صرع تشنج است
نخست اندر دماغ افتد بدان می ماند که عطسه صرع کوچک است و صرع
عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه بسبب لطافت ماده بسوی پیشی باشد
از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف و دفع صرع بسبب بسیار
ماده و ضعیفی قوت بهر جانب باشد و تا بخاری و کیفیت بد و ناخوش

بدماغ وی نوسد صرع نینتد و اگر جگر پوسته در دماغ بودی صرع لازمی
بودی وی پنجم که ناکاه پدید می آید و نرود نرایل میشود از اینجا بداییم
که ککال جگر پوسته اندازد این دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکبار
پدید آید نرود نرایل شود و بسبب آن ثابت و متمکن باشد پس معلوم شد
که سبب صرع ناکاه بدماغ می رسد و مدتی نرود گسسته می شود و آن
سبب اندام عضوی دیگر است از آن بدماغ می رسد و پیشتر اندام معده
و اندام سپهر و اندام طریاق و بعضی را باشد که صرع بی تشنج باشد
از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بدماغ باشد بدان سبب
بی تشنج بگذرد علامتها نرمان مصروع نهرج باشد و هرگاه نرود نرایل
منه و از چنانها که موجب خشم باشد خشم صوب گیرد و از اعراض مایه نایا
و نفع خالی نباشد علاج اولاً خونیها از کرها و سرانگاه باید داشت
و بکدر باد و بکثر آب نشاید فشیت و جاع و مستی و اندامها باید
ویراندن و از جایگاهی بلند نگزیدن و اسب تاختن و نظار هر چه چشم
را خیره کند و طعامها غلیظ و شیرینی بسیار نرمان دارد و کفر صرع را
بجنباند و گوشت بنویساید حورن نیم باشد که صرع آرد ببل و خردل و ما
آن نرمان دارد جز گوشت تنه و و دماج و تیمو و کنجشک و سرخی گشت
بره و قلیه خشک و مرغ بویان و اسفید با نان خود و دارچینی و کنجشک
و دیگر هر چه هست نرمان دارد و دانه کرم اندک و بیدریج باید
داد و اندر حال صرع اندامها مصروع راست کنند و سخت نگیرند
و نگاه دارند و دماغ او کمر کنند خانه که در علیال سکه گفته شده است
تا نرود بهوش آید و چند پیدست با هلیت دراء المصل بگذرانند و حلق
از کوبه

ادویه پونز

46

علاج باشد علاج اول تا چهار روز در هر روز یک نوبت در هر روز یک نوبت
 و اگر علت سخت قوی باشد تا چهار روز در هر روز یک نوبت در هر روز یک نوبت
 و اما الاصول که سخت قوی نباشد و سنگین غلیظ باشد که نوبت در هر روز یک نوبت
 صواب باشد و از این چهار روز ایا هیچ فایده می دهد و از این یک هفته
 ایا هیچ فایده می دهد و شحم و عک دهند پس استغراق قوی حب فریون و حب
 شیطیح و حب قوی ایا هیچ فایده می دهد و باید کرد و بطیح افیمون و از این
 استغراق ماء الاصول قوی دادن و انکس در ماء العسل حل کرده و دادن و
 غذایان با ماء العسل و بطیح کندی و انکس اگر قوی باشد و اگر ضعیف
 باشد کنجشک و دراج و مانند آن دهند و قوی کردن سخت سودمند باشد
 و اگر فصل سال و فراج بیمار مساعدت کند آغازه علاج از فصد کند از هر یک
 مرکب سه اخلاط خون است و اگر ماده بلغمی باشد نخست یک شربت بجزین
 یا منرود بطوس یا تریاق بزرگ یا انقرد یا یک شقال سنگین با جواهر شریطیث
 اندر ماء العسل بدین و پس از یک ساعت فصد کند و بعضی اطلاق فرموده اند
 که هر روز یک شقال ایا هیچ فایده می دهد و نیم شقال پدید ترکیب کرده عسل بپايد
 داد و تا در معده دید ماند و مثلاً قوی تر باشد و بعضی فرموده اند که ایا هیچ
 فایده می دهد و چند پدید ستر نیامی باید داد از یک درهم سنگ تا پنج درهم سنگ
 رسد لقوه این علی هست که اندر عضله ها و چشم و روی پدید آید و حیث هم
 و ابوری وب و پوست پشانی از بیات خویشی بود و کوش شود علامتها
 خداوندای علت آب دمان راست نتواند انداخت و باد راست نتواند
 دبید و اگر بسبب لقوه تشنج باشد حاکم در دست باشد و پوست و عضله
 سردی طرخی باشد و اگر بسبب استرخا باشد حاکم باطل باشد و پتو
 پسینی

عظمی

قوت

قوت

سکین

سنگین

و عضله های

47

و عضله های روی نرم شود و یک نیم فرسوی فر و آمد باشد و غشا کام فرو
 آمده باشد و احتیاط علاج آن باشد که تا چهار روز در هر روز یک نوبت در هر روز یک نوبت
 نخندد لیکن اگر طبع سخت باشد روزی دو نیم هفته معتدل طبع فرو آورند و اگر
 بالقوه تا علامتها فاج کثیر است اما سکه یا بند در حال حقیقتی یا سکه قوی
 استغراق کنند و چون یک هفته بگذرد استغراق قوی کرده باشد جز بجز عظم
 علاج نشاید کرد و آنکه علامت فاج باشد از این چهار روز ایا هیچ
 فایده می دهد و از این یک هفته بگذرد استغراق کنند یا حب قوی ایا هیچ
 دهند و کوشش باه یا کوشش کفتر یا کوشش کون خرنیز بگویند به و نگاه
 بر سر و پس کردن ضا د کند یا بر روی نیت یا بر روی با بون و نوبت در هر روز یک نوبت
 و حاشا و سعه اندر هر که بپزد و روی و همراهی کردن بدانی مالند و خردل
 بر که سوده بود صندغ یا بدین سوده و پیوسته کون فوا در دمان دا
 و کنند و قلع فرمی خایند و هر روز یک نوبت با شیرینان در پی چکانند و عصا
 بکنند و فرغ نگوشت جکاندن سوده و دانه و بکیرند و پوره سد در سنگ
 نوشادر یک درهم سنگ پوست بچ که دو درهم سنگ بگویند و بپزند با
 سنگین غرغره کنند و تا جلد در نگیرد هیچ دارو اندر پی نچکانند و کشتن
 سر کشته را بتاری د و امر گویند و سد و نیز گویند و این علی است که چون مردم
 بر پای خیزند خنجر ایشان تارک شود و بیم باشد که بنفند و خندان نماید که جهان
 کرد وی می کرد و دو سبب خاصه ترین علت خلطی باشد اندر تحویف
 دماغ و هر هر کتی بخاری از خلط بر خیزد و اندر متعده دماغ بکشد
 بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر ریه یا اندر کمرده و مثانه
 و بسبب مشارکت دماغ رسد علامتها اگر دانه اندر تحویف دماغ باشد

دوای لازم باشد و اگر از عضوی دیگر بیداری نشان آفت آن عضو پدید
آید پس در این حادثه که در علاج اگر داده اند و اعراض باشد حب صبر و ایام
نیقرا و حب قوتایا و حب اصطیخون دهند و اگر عشارکت معده باشد
نی فرمایند و از پیسی قی معده را باطریق کویک و کشک و مصطک
و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام کثیر
یا تو بکار دارند و اگر آه صغرا باشد معده را از پیسی قی شراب غوره
و شراب لیمو و مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد
بامداد و شبانه گاه بیت جوواندکی کثیر خشک بویان کرده باشد که
بیا میزد و حقی روغن کل با روغن بنفشه درج کنند و بدین و آن
میویا سیب و آبی و امرو و سوافق باشد که بوسن علی است
که مردم چون در خواب شوند پندارند که چیزی سکی بوسن و سینه وی است
و ویوای افشارد و نفس وی تنگ شود و آواز نتواند داشت و نتواند
پیشینه و این علت آن چون بسیار افتد مقدم صرع باشد یا مقدم سکته
علاج اگر خون غلبه دارد رک صافق باید زد پس استفراغ کردن با یارح
نیقرا و الواعی و نیم غار بقون یا حب اصطیخون و طبع افیون و عذایم
لطیف تر و اندک تر تشنج سه نوع باشد یکی آنکه عصب و عضله عضوی مثلی
که بود و عضله بهم باز آید و کوتاه گردد و بهمانزایدت شود و بدان سبب آن
عضو را دراز نتواند کرد دوم آنکه عصبها و عضلهها از رطوبت اصلی
خالی شود بسبب استفراغ یا تحلیل که پیش از آن بوده باشد سوم
آنکه اندر باب صرع گفته شده است علامت آن تشنج امتلا بیکبار افتد
و تشنج خشک اندک اندک و از پیسی استفراغ بسیار افتد علاج اما علاج تشنج

کمران

خسبید

و این تشنج خشک

امتلا

امتلا هم چون فالج است روغن قسط و روغن سداب مالیدن و تنگید
کردن نمک سودده و بنار بسند و اندر طبع با بونه و شبت و سقز بود
دشتی و اکلیل الملک نشانیدن و بخار با شرابها بود سکهها گرم چکانند
و پیش جوی رسانیدن و بکیند روغن نریت که نیک یک طل بودادی و موم
یک و قیه بکند ازند و یک و قیده یا پیشتر فریون سودده برافکنند و بشند
و طلا کنند پس از آنکه شراب بخار بد و رسانیده باشد از سنگ گرم و تشنج
خشک را اندر طبع بنفشه و خطمی و بویک کجند و بویک کویک و بویک کد و
پوشانند و مر باء کردن و پیت بروغن بنفشه و روغن کد و جرب کنند
و بنفشه و خطمی کوفته و پخته اندر موم روغن بنفشه و بوسن و بوسن
وی نهند نیم گرم و روغن کد و اندر پی چکانند و کشکاب دهند با روغن
بادام و شکو و شیر خمر با روغن بادام و شکو و آب نار شیرین با روغن بادام
و شکو و شوبرا و مرغ فرجه علاج کد از پیس چون علاج تشنج خشک
باشد خدر خفتن و کران شدن دست و پای را بتانری خدر کویند
و مقدمه فالج باشد علاج قی کردن و تحقنه نیز و داروی مسهل استفراغ
کردن و ماء الاصول دادن بروغن بادام تلخ و بطریق علاج فالج روغن
سرخه لمریزدن دست و پای باشد و بتانری سرخه کویند و پیروان افتد
و کسانی که آب سرد بسیار خورند و کسان که شراب پیوسته خورند علاج
هم چون علاج فالج باشد و با نرا ایستادن از شراب و روغن کل با روغن قی
بوسن زدن با اندک سرکه صناع و شقیقه گرم علاج این چون علاج سمام
سرد و علاج سبات باشد بر دو باب تأمل باید کرد باب دوم
اندر بیماریهای حشری و مداماس طبقه ملتحمه است لیکن از پیس آن

بزرگانه

بیشی

علاج هرک قبال نرند و برکردن حجامت کنند و پلک چشمها را نرند
و بترانند تا سوار شود و نر غفران سود و در آن موضع کنند و بیه
بروغن بنفش هرک کنند و برینست چشم نرند و بنند و بهشت
ساعت صبر کنند پس بکشاید و درون دیگر شیا ف اهر کنند یا شیا
اخضر یا شیا ف سماق بکلاب سوده موی فرونی علاج استغراق کردند
بایا ریح فیکرا و حب قو قایا و شیا ف اهر لیس و سیرک با سلیقون کشیدن
و موی فرونی بکشند و نر هر کس که سرش و دیگر نر هر با چرند
بیدستر و خون بکوبند و سرشته و شیا ف کنند و آب دهان مردم حل کنند
و بر جای کاه موی بکشد باشند طلی و یکزان صبر کنند پس بشویند
قرحه اندر چشم علامتها در خلیفه و ضربان و اشک بسیار و بوی
چشم نقطه سرخ یا بوسیامی نقطه ببید بدید آید علاج قصه و خون بسیار
بجند که پروفون کنند و غذا سرد و تر و لطیف بکار داشتی چون اسبانا
و کد و کونک و خیاب و سوس و شیا ف ابیض کشیدن بشیرت بان سوده
لیس اگر ضربان ساکن نباشد شیا ف کند فی کنند یا بوجا کنند
و بر فایده بر نغادن و برفق بستن با آن دود که بر سر فایده اید نمیدند
پس شیا ف انا و کشیر تو بکار داشتی فردا آمدن آب سبب ای سر
مزاج دماغ باشد علامتها و بینی چشم چری چون دودی یا خفگی
و نقطه سیامی می بیند و لانهم پوسته علاج استغراق بایا ریح
فیکرا و صقویا و از طعامها سرد و تر و از جماع و شراب و امتلا
پسین کردن دانه پس استغراق غرغره کنی تا رطوبت از دماغ فرو خارج
بکار داشتی و شیا ف مزاج کشیدن و دیگر علاج قرحه باشد

قو قایا
ب

دست

کرا اثر اعمال بد گویند

و دست کاری شب کوری علاج استغراق بایا ریح فیکرا و قو قایا و غرغره
و بکیرند بلیل و دار بلیل و قنیل را ستار است بگویند و بپزند و بپزند
اندر می کشند و قنیل از جگر بند و بخار آن سود دارد و کباب جگر بند
نرند و آن آب از روی پدید آید بکیرند و دار بلیل بدان تر کنند پس
کشند و بگویند و بپزند و در می کشند و مع این علی است کرا
پوسته می آید و گوشه چشم تر باشد علاج استغراق با قرص
و قاقویا جالیزوسی و ایا ریح فیکرا با اطر فیل خردک سرشته و هر امداد
اندر کبابه لحنی مقام کردن چندا که عرق کنند و برود غوره بکار داشتی
و از هر هر دوی انکین و خرا و سیر و پیان و بانیکان و بلیل و خرمل باشد
پسین کردن خارش و سوختن پلک و گوشه چشم علاج استغراق
بایا ریح فیکرا با شحم و غارقیون و انقیون و نمک نفطی و حب قو قایا
و غرغره با آب کامه بایا ریح فیکرا و از شیرین بریا و طعام و تیز و گرم تر
کردن و هر امداد آب تخم خرفه و سکنجبین خوردن و بیکره عروس
مقشر و گل سرخ و شحم ناره ترش را ستار است پسین اندر کلاب و
بگویند میفحج بر افکنند چندا که بر دیگر چیز با غالب نشود و آنرا
چون جوی کنند و بر سر آتش و بر چشم نهند نیم گرم و بنهند
که در خزان بدید آید علاج استغراق ایا ریح فیکرا که با شحم غارقیون
و انقیون و نمک نفطی و حب قو قایا و غرغره با آب کامه و ایا ریح فیکرا و پلا
را با آب سوسن و شبت یمانی و موی بویج و بویج کوفته و پخته
میل بر می دارد و بر سر کانی مالد و یکزان صبر کند مبه پاک شود
باب کرا اثر اعمال بد گویند

که انجا است که ایزد تعالی مردم را و پشتر جانور را از دایست دو حاسه
 غریز تراست یکی لمسی و دیگری حسی سمع و مزاجی که درین هر دو افتد
 خلل آن اندر تنی بزرگ باشد از بهر آنکه اگر حسی لمسی نباشد حیوان از بهر
 و کما و چیزی دیگر مژغری و خلدی و سوزانند و خویشتن را نگاه
 ندارند و از آن نگریرند و بدان سبب هلاک میشوند و حاسه سمع
 را دانش و خرد آسوخن است و نه بینی که هر که از بهر کهزاید سخن گو
 شود و پی زبان و ناقصی عاید از بهر آنکه سخن شنیده و آموخته نباشد
 و بسیار کسی باشد که نابینا زاید بافت نابینای مزخیزی را بسیار موزد
 و بداند و سخت پیداد و نریک باشد و همچنین از آفت حسی بویا
 و از آفت ذوق این خلل که از آفت حسی شنوایی افتد نباشد از بهر خفاصیت
 شنوایی بود دیگر حاست را ظاهر شود و بدین سبب تیمار حسی شنوایی
 بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب کرمی ماده صفر باشد که بر دماغ
 برآمده باشد از سوای کرم سرخ زاید و سر پوشیده نتوان داشت
 و گاه گاه چیزی بشوند و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر حلق این باشد
 و هیچ نشود علاج صفر را استفرغ با قراض نفثه و ماء المرمانین
 یا شیر خشک و بطح هلیله نرزد و حب فوق و یا جالینوس و پرو دفرمان
 اندر کوشی اندر چکاندن نیم کرم صفت آن بگردد از بهر آنکه
 و سر آن بر داند و دانه از روی پروون کنند از بادانه یک نازد یک
 بنفشازند و آب این بدین پوست باز کنند که دانه پروون کرده اند
 و اندکی کندر و سرکه و روغن کل با آن بیامیزند و بر آتش نهند تا قوی
 گیرد و بکوشی اندر چکاندن و هیچ چیز سرد هیچ وقت اندر کوشی نباید

چکاندن

چکاندن نیم نیم کرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفرغ با یا هر چه فیکر او
 و غار نفثون و افقون و عک کنند و حب اصطخون و روغن سداب و روغن
 بابونه و روغن بادام تلخ کوشی با یکی قطره نرزد و در چکاندن نیم کرم
 و شحم خنظل اندر روغن بادام تلخ بزند و اندر چکانند در کوشی اگر
 در سرورده و حلقه باشد و با جلد ضرابانی باشد علاج قصه قفاله
 و استفرغ با قراض نفثه و حب فوق و یا جالینوس و بطح هلیله نرزد و خرد
 بندی و بکیرند روغن کل ده در مسک سرکه سی درم یک مرد و جوشانند
 تا سرکه بزند و روغن بماند قطره قطره بکوشی اندر چکاند و شیر دختان
 اندر چکانند و بخار طبع نفثه بکوشی رسانیدن و اگر در صعب باشد
 یک حبه افیون با شیاو ابیض بروغن کل بسایند و قطره سرکه برافکنند
 و اندر چکانند و فلو تیا و روی یا شیر دختان اندر چکانند و اگر ضرابان معا
 و دت می کند بپایند دانست که انجا بهتر است بپایند بدین ترتیب
 بکیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کچد بکند از بهر ساعت یک قطره نیم کرم
 اندر چکاند و چون دره ساکن شود لعاب تخم کنان و جلیه و تخم مرز اندر چکانند
 یا شیر زبان و چون بچند شود و چیزی پرونی آید پلیته با انگبین آمیخته در کوشی
 ی نهند تا پاک شود پس اندک ترکی سوخته و سوده اندر دهنند تا خشک شود
 و اگر آنچه می ماند غلیظ باشد یک درم مسک تر کاه اندر دهنند در مسک سککین
 عسل جگ کنند و اندر چکانند که یک قطره نرزد و با یک قطره روغن بادام
 تلخ آمیخته اندر چکانند و اگر در سرورده و حلقه نباشد سبب دره مطوبه فراج
 سرد باشد بکیرند شیر خشک بروغن زیت یا روغن بادام تلخ و اگر بروغن پیدای
 بزند و اندر چکانند و چند پیدستر با روغن بادام سود دانه و کرم نرزد

[illegible]

50

[illegible]

[illegible]

گوشت گوسفندی	سرد و تر است	سرد مزاج بر آید	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت گاو	معتدل است	سرد مزاج را گرم می کند	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت بزغالی	سرد و تر است	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	سرد مزاج بر آید
گوشت بقر	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت گاو	سرد و تر است	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	سرد مزاج بر آید
گوشت گوسفندی	معتدل است	سرد مزاج را گرم می کند	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت بزغالی	سرد و تر است	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	سرد مزاج بر آید
گوشت بقر	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت گاو	سرد و تر است	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	سرد مزاج بر آید
گوشت گوسفندی	معتدل است	سرد مزاج را گرم می کند	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت بزغالی	سرد و تر است	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	سرد مزاج بر آید
گوشت بقر	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	گرم مزاج را خنک می کند	گرم مزاج بر آید
گوشت گاو	سرد و تر است	گرم مزاج را خنک می کند	سرد مزاج را گرم می کند	سرد مزاج بر آید

کونستابل

۱۵۴

کشت خردی	مردم و خاندان	ایران و قزوین و اردلان	معه کرم از ایران	نیز از کشته خونی بود
نیکو بختی	مهر و ندرت	در مناجات	چشمه از آن دارد	کلام و حکم از آن
نیکو بختی	مهر و خاندان	نیکو بختی و نیکو بختی	در مناجات	در مناجات بسیار بود
نیکو بختی	سعدت و غنای	نیکو بختی و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی
نیکو بختی	نیکو بختی	نیکو بختی و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی
نیکو بختی	نیکو بختی	نیکو بختی و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی
نیکو بختی	نیکو بختی	نیکو بختی و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی
نیکو بختی	نیکو بختی	نیکو بختی و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی	در مناجات و نیکو بختی

تشنه	سنگ	باد بکند و صحران	نجات کرمها	پیار و خنده خورد
سنگ	سودست و	نخه از نان بافتند و	کرمها را سازد	سنگ بکند
زیتون کتور	سنگ و خشک	معه قوی کند و نگرانی	میشی بسیار آید	بسیار کرمها خورد
باب		در هر	سنگ	و است
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ و پوست	سنگ و پوست	معه سازند و	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ و پوست	سنگ و پوست	سنگ و پوست
سنگ	سنگ و پوست	سنگ و پوست	مفاصل و وادار	سنگ و پوست
سنگ	سنگ و پوست	سنگ و پوست	سنگ و پوست	سنگ و پوست

سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ

نادر	سخت و تراست	صفا و نیت	موی و کلاه	نقاب و بیا	نقاب و بیا
نادر	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست
نادر	سخت و غلیظ	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست	نقد و تراست

نادر

عبدالمجید

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

يفتي
 مقدر
 طبع
 مفا

[illegible]

16

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

شکرینه	کرم است	توتوش و کلر	در معده بدتر آید	مدار و مدار
قطر	کرم است و غلیظ	معده قوی و نافذ	دماغ خوشتر	زبان خوشتر
ناخلف	کرم است	معده را کرم را دارد	کرم را جلد انسان	بسیکین ساد
خاک	می بکشد و دارد	تنگ تر کند و غلیظ	داد و نگیرد و در دل آید	کرم ترنج
خشمخاش	خشمخاش	نظم و در فیلک	در معده کرم را دارد	بیماری منسوب
باب هفتم در شکرینه				
شکرینه	معده را کرم را دارد	اسهال کرم و خون	فیلک	خشمخاش
شکرینه	کرم است	ضربانده و در شکر	معده کرم را دارد	طعام را با کرم
شکرینه	طبیعی	خشمخاش	خشمخاش	خشمخاش

شکرینه

191

شکرینه	کرم است	کرم ترنج	کرم ترنج	کرم ترنج
شکرینه	کرم است و غلیظ	معده کرم را دارد	معده کرم را دارد	معده کرم را دارد
شکرینه	کرم است	معده را کرم را دارد	معده را کرم را دارد	معده را کرم را دارد
شکرینه	کرم است و دارد	شادی و شادی و شادی	شادی و شادی و شادی	شادی و شادی و شادی
باب هفتم در شکرینه				
شکرینه	کرم است	کرم ترنج	کرم ترنج	کرم ترنج
شکرینه	کرم است	کرم ترنج	کرم ترنج	کرم ترنج
شکرینه	کرم است	کرم ترنج	کرم ترنج	کرم ترنج
شکرینه	کرم است	کرم ترنج	کرم ترنج	کرم ترنج

بیا بیا چاقو یا یک کمره و در اندر آب دریا و آب گور نشاندن و نجاشه
 در بنده غلغله اندر آب بکشند و صند روز در آفتاب بنهند بی آفتاب
 بایستد اندر چاهای یرقان نیاید و نیست که رنگ چشم در بند
 یازد و شود بیا به آب یرقان زرد از فروغ صفر ببرد و بیشتر از هر که در
 که در اندر عزمه افتد و یرقان از سر گرفته و شرح آن در کتاب فخره یاد کرده
 آمده است علامت اندر یرقان زرد تشنگی غالب است و دهان تلخ می شود و بول
 رنگی می شود و کفک بول رنگ بول دارد و علاج اگر حکم نهم رنگ بیدار
 و هم مهمل باید داد اما رنگ بلیق باید زد یا سیسم از دست راست و مطلق
 و طبعی فسیر و بلیقه زرد و عناب و اجاص و خرمند و کرم کثوت و کرم کاسی
 و پنج کوسن و آنجا نوز و غار یقون و غافق و نه تیره بیدار و اگر مهمل بکشد
 فلک خیل کشند اندر آب کاسی کفایت می دهد و اگر لیس تحت نفع می دهد و اگر
 سکنج زرد در دهن آب کاسی و از آب سکنج بیا به رعت کک آرد و دهن و اندر
 سنج کرفس و سنج بادیان و سنج کاسر لایق و فرو و دهن و اندر وی نرند و کک کاسی
 با دام دهند و شکر و اگر کتب می باشد و سکنج ساده با آب کاسی با آب خنجر
 و آب اندر تشن و نیزین موافق بود و کک کاسی با روغن با دام و شکر دهند و اندر
 کک کاسی هم کاسر و سنج کاسر در افکند و اندر کک کاسی آب زن تشن و آب
 و هم اندر آب زن دو اوقی آب تراب و یک اوقی تراب کاسی و نیم گرم بورد
 در وی حل کرده بر بند زردی فرو و اگر دهن اگر هم در آب زن بول کند
 و یک سته را بر یک جفت در خنجر کرده و کوفته و نجته اندر جلاباد و اگر بیدار

بیا بیا

افند

و اگر بیدارم سنگ و نمک کوفته و نجته با چاه به منق نیم برشت بدهند
 و اگر چهارم سنگ بر سیاوشان اندر طبعی منجول بدهند زردی یرقان
 فرو و آرد و با دهن الله و در جلاب و قاسی حذر و نذر بر کاسی به رنگ بلیق
 یا سیسم زرد از دست حجب و استخوان عا لایس که نوز و تیر کشت و دل
 و استخوان سودا کند باب یا نوز در چاهای سیر زرد و سیر زرد
 علامت تشن و در جانب حجب و تشنگی غالب می شود و بول رنگی بود
 تحت رنگ بلیق زرد و از سیسم از دست حجب و آب کاسی و آب
 بادیان بهم نجته دهند و عناب و لعل و آب کرفس دهند از هر که در
 و استخوان بدار و نای اجاص سودا کنند و با با راج فیتور و غار یقون
 مقار حجب کنند و بدهند و در غار یقون با دو اوقیه سکنج بدهند و اگر
 سیر زرد و بر یک سده خشک کرده در سیر دو درم کوفته بهر بیدار و اگر
 سفوف کشند در دهن و آب کاسی را بکشد و سیر و علامت کوفته سیر و لیکن
 بول تحت رنگی سیر و تشنگی بند و علاج با اصول با روغن با دام و جلاب
 تراب و از بوردی حل کرده و نیم گرم فیتور سودا باید و قیاس سیر زرد
 و فیتور و پوست سنج کاسی را در آب کوفته و نجته با لیس کشند
 نیم گرم یا سنج مقار تحت سیر و منق و تشن و اگر کک کاسی و خردا
 تلخ و بر یک سده خشک کوفته از هر که در سیر زرد و سیر زرد
 و به نیند و اگر کک کاسی به نیند و غار یقون و قیاس سیر زرد و جلاب
 و طعام و در آب زرد و در جلاب و سیر زرد و سیر زرد و جلاب

بیا بیا

بیا بیا

بیا بیا

بیا بیا

صفحه ماسک البول کند و حبس می نمک غلبه سود خونی خف و ج
 رگس است آرد است کوفه و بخت اندری فتح بر شند تری باد
 و شبانه درم سنگ کورث رو باه بریان کرده گفته اند که سود دارد
 و یا طمس این علی است که سبب آن گرم شدن مزاج کلیه می باشد
 تشنگی و بیخبری از آب و بیرون آمدن آب در حال که خورد و شود هنوز
 رنگ ناکه دایره بیرون آید و طبع آب این رو آب تخم خرفه و تراب غوره
 و کشک بیا شکر و شربت و آب سبب قبول اندر آب خیار ترش با شکر
 و کشک و آقرا می بشیر مکه و در که و کلاب و در غنای کل اندر موضع کلیه
 مایه بدن و در آن طبع است جو و آب کوفته و بر کسید تر و در که
 کوفته بر نهادن و اگر این بر کما بنای سندان نرج و سندان سفید و فوفل
 و اندک که کافوره بکلاب سوده و قطره که بر جگانه طعم کست و طعم
 و در ترش و فزوده ماسک غلبه با سفیناج و فزوده که جو و فزوده
 و غوره و مانند این دهند و سبب ترش فزوده الوی ترش و فو مایه
 طبع سندان از غلبه ترش آب غوره مانع است بول خون و سوزش آب خشن
 و اگر بول خون از کلیه می خون بول آمیخته می لیکن فزوده
 و با به پاره آید و در غشای خاله بنای و اندر نواحی کلیه می لیکن و کاهی
 للم اندر میان است بر و بر اندا فزوده کاهی میان و کوفته بر آید

در ترش

در ترش

و اگر در شانه بول آمیخته می و خون رقیق می و در خلیدن و سوزش خاله می
 علیج فصد بطن و از در خمر می تلخ و شور و ترش بر میزدن و کباب
 و تراب بنفشه و تراب خشیخش خوردن و اگر بول خون و سوزش و حرارت بنای
 بکیر نه فطرس لیون که کرس اینون فو و در سن تخم خیاره و خیاره بزرگ تخم
 خرفه و تخم فزوده و تخم کدو می بوبند و بهیچ بر شند ترش و درم سنگ مایه
 مایه الشیر و حلقه و تخم خیار و تخم فزوده در دست آرد است بکوبند و اندر مینفع
 بر شند و بکار و اندر سوزش را و قروح را سود دارد و تخم خیار بیشتر بر بایز
 قروح شانه را سود دارد و قروح کبریا خون آمدن را با زرد دارد و اقرا می کاهنج
 قروح و سوزش را سود دارد و نسخه اقرا می از قرا یا به تها نیت
 و در تخم خیاره یا س قصبه و خیاره اگر و از به بایز که سبب ترش و کلاب و در جو
 و آب کشین تر و آب کاهنج تر بنند و اگر حرارت بنای و صلب بنای
 آرد باقی و صلب و با بوبه و به سرخ و ببطر اندر مینفع خرن حبس
 و بر بنند و اکلیل الکک و اگر و کندم و زرد خایه سرخ هم اندر مینفع حبس
 و بر بنند و کاه که اندر کتا بنای ذخیره خود زم شای اندر علاج اکس
 بسیار یاد کرده آمده است اندی باب سود دارد و با سندان خصله از
 آب سرد و هوای سرد از حوشین که در سرد و سرد و یک زمان اندر آب گرم
 نشیند خاهر در آب گوگرد و قروح قصبه قی کنند و در کس سبب

در ترش

دار طایفه ای نیز برگیرند و جگر و کبد و اندرون و کله و مردار
 ب بند و بروی بر کنند و خارش خفیه و خفیه علقه تی و فصد
 با سیتی و از خیر نای نیز بر گیرند و بر بروی نان حجامت کنند و بوی
 بر افکنند و اشنان بر که ز کرده هر روز در که مایه بدان بنشیند و بکشد
 ز کرده می نویسد و اگر بوز اندر و غلغله کل یا سفید خایه مرغ طلک کنند
 نقصان یا ضعیفی قوت با نرست مردم و در هر چند و در دای که هم
 اندران که ضعیف ترند لیکن از دوع نادره و حقیقت نادره و در دوع
 منبسط کرده قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم فوفه و بوی
 چندان قوت بیاید که عجیب دارند و غلبه نکند که در دوی باقی و کز بیا
 زنجیل می خورند و از مزاج معتدل راحت سود دارد و مرطوب و سرد در
 و نیم گرم سنگ اندر و اندر هیچ زرده خایه مرغ سود دارد و این باب
 و خیره بیان می خوانند و از بوی بکشد و فقیون و جگر بستر سودا و قوت
 در فلفل کوفه و بخت بر آید و اندک قشقی سوده بر غلغله مداب
 و زرد و خایه و دوی می کنند و قی کنند و از طایفه های تری فرزند
 بر نیز کنند و کوزه و دوی شکله که در آنه قشقی علامت هر که
 به پشت باز جلدی باز شود و قوت و کز زده فرو داده و در
 به قوت باز شود و آن به که تر بکشد و فرو داده و بوی علیج اول در کتیا
 و کاز بخت بر نیز کند و از پس طعام و آواز بلند نکند و چیزی کران

دائر بسته دارند و اگر دشوار بجای باز نشود شست بخت نیم گفته کرم
 بر نهند و در این فرم شارد و جوی بجای باز نشود این ضاد بر نهند کوز سر و
 و ماز و مار پوست و کندر و مرزنگوش و مانجوا همه رستار است کوفته و بخت
 اندر رشک کفشگران و سرشیم مایه بر شند و بر نهند و به بند و مکر دارند
 تا خود بیفتد و دیگر باره بر می نهند تا بخت شود و از طاهای با دناک و
 میوه تر بر نیز کنند کوفتی بکار دارند ارض رحیم آماس رحیم علیج همچون
 علیج آماس مشابه قروح رحیم رحیم علیج همچون علیج قروح مشابه
 بواکیر رحیم اما بواکیر رحیم از خلا سوداوی حادث همچون بواکیر و موفت
 دکن بود و اگر قرحم قبل را بکشاید تواند بد علیج انچه در مقعد گفته شد
 حکم رحیم خارش رحیم سبب آن رطوبتی باشد کرم و شور همچون جرب
 مشابه علیج همچون علیج جرب مشابه یا بک یا سبب بر نهند و بر روی
 را ان حجامت کنند و جلبه و کتال اندر ماء العسل به برزند و ششم باره
 بدان تر کنند و بختن بردارند احتیاس طمس احتیاس حیض
 وقت اسباب آن یا یکی خون باشد اندر تن یا سردی و غلیظی خون و فربهی
 به افراط علامت اما علامت کمی خون است پیش از آن استغراق
 بوده باشد چون عاف و عرق آمدن بسیار و مانند آن کوش لاغری
 ضعیف باشد و لون آو زرد باشد علیج اندر آب زشتش بر آید و بخت
 و غذای معتدل تر میدهند و چون ماه و اطعمه زرده خایه مرغ نیم بر شند

و بشا و کامی و علامت غلیظی و سردی خون است که انعام به بیلک
 و فریبی از پیم باشد نه از گوشت علاج غذای گرم و لطیف است که
 ریاضت معتدل کند در روز یکبار سحر بنیاد و مکنی و فلاق و جوی
 دادند و اندر طعناها زیره و نانخواه و زنگنه و در چینی و خردل و انگدان
 بکار داشت کسرت صفت بسیار رفتن خون حیض سباب آن یا
 بسیاری خوبند اندر تن و بیا گرم و تیزی خونهای قرجه اندر رحم علامت
 آنجی از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد و رنگ روی سرخ و تاره باشد
 و همه تن قوی باشد علاج قصد و طعام از سماق و انار و انگ و عدس و
 سر و او پای بره و گوشت کوسپاله و شربت اقراص که با دهن و حمل ششم پاره
 که ماب ماز و ترکند و سرم آلوده کنند و آنجی از گرم و تیزی خون باشد
 تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین حرارت بنشینای خونک و
 غذای غلیظ چنانکه یاد کرده اند از عدس و پاپی و فسر و مانند آن و
 آنجی از قرجه باشد خون غلیظ و کهنه باشد و باریم دهه علاج رک بلیق زدن
 و رک مایض و بماء الحاصل شستن و بطین حلیه و اقراص و کالنج
 و صادق البر و اند و باب گوگرد اندر شستن سود دارد
 عرق حمل مایه تن آنجی از همت زن باشد علامت آن فریبی با فراط
 و غلبه سردی و تیزی باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا با غلیظ و علامتهای این
 اسباب پوشیده نیست و بسیار جای یاد کرده اند است علاج اگر سبب سردی

و بشا و کامی و علامت غلیظی و سردی خون است که انعام به بیلک
 و فریبی از پیم باشد نه از گوشت علاج غذای گرم و لطیف است که
 ریاضت معتدل کند در روز یکبار سحر بنیاد و مکنی و فلاق و جوی
 دادند و اندر طعناها زیره و نانخواه و زنگنه و در چینی و خردل و انگدان
 بکار داشت کسرت صفت بسیار رفتن خون حیض سباب آن یا
 بسیاری خوبند اندر تن و بیا گرم و تیزی خونهای قرجه اندر رحم علامت
 آنجی از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد و رنگ روی سرخ و تاره باشد
 و همه تن قوی باشد علاج قصد و طعام از سماق و انار و انگ و عدس و
 سر و او پای بره و گوشت کوسپاله و شربت اقراص که با دهن و حمل ششم پاره
 که ماب ماز و ترکند و سرم آلوده کنند و آنجی از گرم و تیزی خون باشد
 تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین حرارت بنشینای خونک و
 غذای غلیظ چنانکه یاد کرده اند از عدس و پاپی و فسر و مانند آن و
 آنجی از قرجه باشد خون غلیظ و کهنه باشد و باریم دهه علاج رک بلیق زدن
 و رک مایض و بماء الحاصل شستن و بطین حلیه و اقراص و کالنج
 و صادق البر و اند و باب گوگرد اندر شستن سود دارد
 عرق حمل مایه تن آنجی از همت زن باشد علامت آن فریبی با فراط
 و غلبه سردی و تیزی باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا با غلیظ و علامتهای این
 اسباب پوشیده نیست و بسیار جای یاد کرده اند است علاج اگر سبب سردی

و تیزی

و تیزی و باد غلیظ باشد ماء الصول دهند باروغن بادام تلخ و روغن بنفشه
 و تنوع سبب و بک منتن و سحر بنیاد و دوا انگ و ششم پاره
 بر روغن بلیان آلوده یا بنعالیه تسکین آلوده بر روغن بر دارند و نخود آب
 و قلیه خوشک خورند با توایل حوی بلبل و در چینی و مانند آن و اگر سبب
 گرمی و خشکی باشد علاج شکاف باروغن بادام شیرین و آب تخم خرفه و آب انار و لای
 بنیک و شکربار دشتن و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و روغن سفید با
 عر حبل دشواری زادن علاج حوی و وقت آن نزدیک آید هر روز
 در کر مایه شوند و در آب زن نشیند و شکم و نفوس بر روغن بادام و روغن بنفشه
 بمالند و شور مایه حریب خورند و در حال دشواری زادن خرماد حلیه به پزند
 و مقدار صدر هم سنگ آب آن بدو دهند باروغن بادام و یک مثقال غالیه
 اندر شراب ریخانی حل کنند و بدهند و عطیه افکنند بر بلبل و کندنش و بلنی
 بکیرند تا عطیه باز گردد و قوت فرو سو کنند اگر ششم باشد
 یا بکیر و بکیر و تیز زد گوگرد و جاد شیر را شربت
 بر مرده ها و بر شند و بریر او دود میکنند چنانکه
 رسم است ششم و یک مرده جدا کرد و دبا دل الله
 یا حال باشد مثل رستی و علامتهای میج تبار
 علاج ماء الصول یا روغن بادام تلخ و روغن بنفشه

تیزی

درستفراغ بایارج فقر او غار یقون

احتیاج رحیم سبب آن نایافتن مرد بود علت

حاله بدید اید همچون صرع لیکن صرع بالکف

و تشنج و اضطراب بیهوشی و اندرین علت

لک و تشنج بیهوشی علاج مبارک است

و در غده عظمی آوردن بلبش و فلفل

و غیر آن دوی تیلو فرو و کافور و صندل

و سندل بود در باب

یازدهم اندر بیماری های متعده برون اسفل مقعد علاج کلنج مارپوست ماز و برکورد
خوف پزند و در آن کشیده و کل مارپوست و مار و صدف سوخته و آقا قیاسی و شبنم کفنه
و پیچته بر آن موضع بر کنند و بنده صندل که است و خداوند فرج هر در دار و در آن آب
بریزد و منزه کنونی زیاده کند و اگر مقعد پرین آید در آن کشیده بر آب بر روی بپاشد و نشوید
سریب سوخته و کشیده بپزند و در آن سنگ کلنج و سماق از بری پیچیده و در آن سنگ و نیم بپزند و بر آن دیوان
بر کنند و بنده شقاق تر قید او را شقاق گویند و کافور و صندل و کافور و کافور
که در آنها قند که در دود نهاده که با بر قند علاج اگر بنباید تنگای که با بر رگ سبب یا صافی یا مایض
نزه شد یا بر میان هر دو سرینی حجامت کنند

یازدهم ارقی باشد سپیده خایه مرغ و روغن کل اندر باد و سرب بهم ساینده تا سیاه شود
و طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند اگر چه در رت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند
و منتر ساق کاو با غیر خوب ساینده و طلا کنند خداوند فرج هر در دار و در آن
نار است و در این علت از گرم خرد بنه ^{علاج} که با بر دیم و اگر گرم نبود و خارش سوزان
و متعده سولولو اول رگ با سلیق زنده و بر میان دوسری حجامت کنند و بپزند
افیمون استغفر الله کند و از طعامهای سودا انگیز بر میر کنند و آن موضع را در روغن زرد آلود
بپاشد که مقل در وی حل کرده با بر حریب می کنند و در بوی اینج از خون گرم صغری و بیخ از
خلید و سورش بیخ و اینج از خون غلیظ بیخ خلید و سورش کمر بود لیکن کراتی
بشتر بیخ و باد با سور باد و غلیظ بیخ با قراقر که اندر ناف پدید آید و کاهی نجاب
ز باد و خایه و قضیب فرد و آید و کاهی بسر کشف بر آید و کاهی اسهال خون و
و کاهی شکم باد گیرد و در وی بپزاید هم چون در دق و تلخ تو لکه کند و کاهی در آن اها
پدید آید و از مفصل و زانو هنگام بر خوکستن و شستن آید و از می آید و از آنرا قرحه گویند
علاج اگر خون صغری و غالب بود رگ با سلیق را بر نه بپزند و بپزند و بپزند و
غناپ و الوی سیاه و خیار شنبه و استغفر الله کند و اطریقل کوچک و اطریقل مقل
بکار دارد و اگر خون روان بنه و غلیظ بود بی در د بوقش معلوم آید یا رت آید
الاک قوت ضعیف شود و هرگاه که باز دارد و آنرا ص که با بپزند و بپزند و بپزند و
جب مقل برین صفت بکشد و بپزند کایه بر میان بروغن کاوسی درم سنگ که با
پاده در سنگ مقل چهل و پنج درم سنگ مقل در آب چهل کند و در آن

اصحاح



بسرشتند و حب کنند شربتی در دهنش بر باد او اندر طبع داروهای قابضی
 نشینند و بگردانند و گند و کثرت و افاقا و سنجید از هر یکی بر برگرفته و
 اول شراب اقوی بشور و این دارو را بروی پر کنند و به بند و اگر با سر سخت گرم باشد
 نخت رک زند پس طبع اقیقون دهد و هلیله پرورده سخت موافق باشد و اگر در زمان
 بکرو و مرهم در خلیون و روض کل و اندک زعفران و اندک اقیقون در پی نخت
 و بروی می نهد و با بونج و اکلیل الملک و اندک زعفران و اندک فیون هم در پی نخت
 بلعاب تخم بر سرند و بروی نهد و اگر با سر سختی باشد و در دهنش گردد و اندر
 آب گرم نشیند و روض معتزله و الوی تلخ و روض کولان شتر طلا کنند پس
 بگردانند و آب پیاز خام و ششم پاره بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 در پاشن شود و زرد بکشد و نیز بکشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
 و به نیر و شیها کند و هر ساعت یکی می نهد تا پنج شاف نهاد شود
 داروی که با سوختن کند بگردانند و ماراض از حایکهای که آب در ریش و سر دم آید
 بنفشند و شکم او را پاک کنند و بشور و به نیر و تا مهر شود و سر یا تیل پوشیده دارد
 پس روض زیت بر آن کند و می جوشاند تا آب برود و روض بماند نگاه دارد
 و طلا میکند نافع است ^{در وقت} داروی که با سوختن کند و بپاشد و بپاشد
 بزند بکشد و هلیله سیاه و هلیله و آمد و شیطج هندی و عاقر قرحا و نوشاد
 ببل و در بلیل و تخم گندم و مقل رستار است بکوبند و مویر و جل کنند
 و دارو را بر آن بر سرند و حب کنند شربتی در دهنش بر باد او اندر طبع داروهای قابضی

بسرشتند و حب کنند شربتی در دهنش بر باد او اندر طبع داروهای قابضی
 نشینند و بگردانند و گند و کثرت و افاقا و سنجید از هر یکی بر برگرفته و
 اول شراب اقوی بشور و این دارو را بروی پر کنند و به بند و اگر با سر سخت گرم باشد
 نخت رک زند پس طبع اقیقون دهد و هلیله پرورده سخت موافق باشد و اگر در زمان
 بکرو و مرهم در خلیون و روض کل و اندک زعفران و اندک اقیقون در پی نخت
 و بروی می نهد و با بونج و اکلیل الملک و اندک زعفران و اندک فیون هم در پی نخت
 بلعاب تخم بر سرند و بروی نهد و اگر با سر سختی باشد و در دهنش گردد و اندر
 آب گرم نشیند و روض معتزله و الوی تلخ و روض کولان شتر طلا کنند پس
 بگردانند و آب پیاز خام و ششم پاره بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 در پاشن شود و زرد بکشد و نیز بکشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
 و به نیر و شیها کند و هر ساعت یکی می نهد تا پنج شاف نهاد شود
 داروی که با سوختن کند بگردانند و ماراض از حایکهای که آب در ریش و سر دم آید
 بنفشند و شکم او را پاک کنند و بشور و به نیر و تا مهر شود و سر یا تیل پوشیده دارد
 پس روض زیت بر آن کند و می جوشاند تا آب برود و روض بماند نگاه دارد
 و طلا میکند نافع است ^{در وقت} داروی که با سوختن کند و بپاشد و بپاشد
 بزند بکشد و هلیله سیاه و هلیله و آمد و شیطج هندی و عاقر قرحا و نوشاد
 ببل و در بلیل و تخم گندم و مقل رستار است بکوبند و مویر و جل کنند
 و دارو را بر آن بر سرند و حب کنند شربتی در دهنش بر باد او اندر طبع داروهای قابضی

رکهای غلیظ باشد که بر ساق پای پدید آید و سبب آن استلای رگها باشد و فرغ شدن
 و طامهای غلیظ خوردن و از پس طام حرکت کردن و این علت جمیع لایو پیکان را بیشتر افتد
 قوی فرماید که سودا و بلغم بر آید و رگها سست و زنده و خنثی باد و الجین و طبع اقیقون
 و مانند آن کنند و هر منفعتی را بپاشد و غار یقون و اقیقون و جوارش کن کنند و به بند و از پس طام
 هیچ حرکت نکند ^{این علت است که سبب او همچون سبب اولی باشد و قدم و ساق}
 پای غلیظ باشد که در دهن ساق پیل لیکس ماده این علت بر خلاف ماده دوالی باشد از
 بهر آنکه ماده دوالی بعضی نیش و بهر آن سبب ریشی شود علاج همچون علاج دوالی باشد
 و پس از آنکه استخوانها غده باشد و خاک بر سبب کرب و جوب کند و از در حلیه و در کفین
 و تخم ترب و تخم حیر کوفته و روض زیت پر شده طلا کنند و اسلام ^{در وقت}
 دردی باشد از سرین فرو داند تا از نو کانی تا بقدم و خضر علاج همچون علاج اوجاع
 مفصل و تقرس باشد و قوی کردن و طام کم خوردن و از پس طام حرکت کردن و بهر باور ادویه
 صفت کردن و خداوند این علت را و خداوند اوجاع مفصل و تقرس شراب است
 خورد و هرگاه که شفا یابند تا چهار فصل سال بروی نکند و سیاحت شراب عادت
 نشاید کرد ^{و تقرس گرم سبب این علت فصیح عضو در دهن}
 باشد و بسیاری ماده و فرقی منفعت و در کاه علالت اگر ماده گرم باشد و بیاضی و مخرج باشد
 و ملکیس گرم باشد علاج اگر ماده خونی باشد نخت رک زنده لیکس اندر اوجاع مفصل
 رک اکلیل ^{پای} و اندر تقرس و در دهنها فرو سوسین رگها سست
 زنده از آن جانب که درد باشد و شربتهای خشک دهند پس داروی پیل دهند و اگر سبب

بپاشد و بپاشد
 ترکیب

برود و هرگاه که غذا خورده شود حرارت ظاهر تر شود همچون چربی
 روغن یا بد بر آن سرور و بنض قوی تر شود و این در پست ترین
 علیح تا قوت بجای باشد و اسپنجان بگوشت پوشیده باشد و غذا
 ظام نباشد امیدوار تر باشد اما سوای خانه و بسته بیمار خشک باید
 و از آن و کرمانه خوش آب باشد و روغن مالند سود دارد و ش
 مرغان و شیر خردان و شراب خشیخش و کشکاب که در
 کدوی تر و سرطان تازه پنجه بار و عن بادام و شکر و پست
 اسبغول دادن و اندر کشکاب و یا از پس این و شکر و پست
 صندل دادن و طعامهای همی تری آرند باید دادن چون فلیک
 و قیله خیار و اسفناخ و ماسی تازه کوچک و تخم مرغ نیمه پخت و زرد
 کشک و ماش مقشر و پاچه اندر کشکاب پنجه و دفع تازه و مانند
 آن و نیلوفر و برک پد و میوه های خوش بوی و کل تازه و سبزی
 سرد کرده می بونید و اندوه و خشم و اندیش از خود دور دارد و آب
 کدو و آب حنجره هندی و خیار ترش و آب انار شیرین
 بار و عن بادام سود دارد مقاله اندر تب
 و حصه و آبد و مانند آن اما باید دانست که تب حرارت غریب
 است که در دل بر آن سرور و زرد و با هوا که در تجویف دل است و
 و طبع آن را روح گویند و با خون اندر که بگذرد و اندر ممتن

فان

بر آن ها شیرین

و خفن

تب

و دیر تواند رود

هرگاه

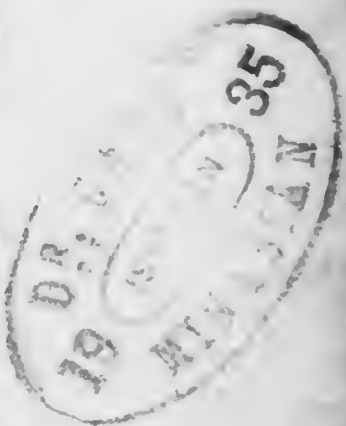
عریض

پراکنده شود و هم بدن را گرم کند بر حالی که مضرتهای او اندر
 فعلهای طبیعی بدید آید و فعلهای طبیعی شهوت طعام و شراب است
 و مضغ آن و قوت بر خوابتن و نشستن و رفتن و غیر آن اما
 گرفتن و کس ریدن چنان باشد که ماده سرزونی اندر تن گردد آید
 و حرارت عریزی از مضم آن عا بزد باشد و از آن
 ماده بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها عینظا کند تا بدان
 پیچیدگی بدشواری کند تواند کرد و بدان سبب گرم شود و یکی
 آن بدل باز دهد و از دل بشریانها باز آید و اندر ممتن
 پراکنده شود تب حطو پدید آید از بهر آنکه سو و المزاج گرم اندر
 عضو پدید آید شریانها و روح آن عضو را گرم کند و حوالی آن
 و این حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل رسیده
 است و هرگاه که روح و شریانهای عضوی گرم شود
 و گرمی آن اندک بدل باز آید و سو که اندر تجویف دل است
 آن حرارت عریض را و آن سو و المزاج را قبول کند و باز
 از احم اندر شریانها اندر ممتن باز دهد و گرم کند
 بدین سبب دل همچو که سبب حرارت عریزی است مبداء
 حرارت عریض است و از بهر این گفته اند که تب مبداء عریض

که اندر دل بر آید و ز دوا روح و خون که اندر شریک است
 و در دم تن پراکنده شود و تب پدید آید و هرگاه که تن از
 از اخلاط بد پاک شود تب یکروز آید و از احتی یوم گویند و اگر تن
 غلط بد باشد و حرارت اندران آمیند و تبی که بدن غلط منسوب
 باشد تو له کند و کساریدن تب چنان باشد که بخار آن ماده که
 سوای دل را که روح ما پست و خون را که اندر شریک است
 گرم و غلیظ کرده باشد و تب آورد و میل بنظر تن کند و از
 بهر آنکه گرم باشد لطیف گردد و تخمیل پذیرد و تب کشاید
 شود و دوا روح تنها که از انواع عفونت اخلاط باشد
 چهار است بنغم و خون و صفرا و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت
 اخلاط یا از اندوهن مسام رکها باشد یا از پرون رکها و انواع
 این تبها هست کرد چهار آنکه اخلاط اندرون رکها عفون
 کرد و چهار آنکه پرون رکها و باری این همه رکها را با یکدیگر
 ترکیب افتد و انواع آن بسیار گردد و در جمیع مطلقه تب
 مطبقه سبب آن تب عفونت بنغم و یا بسیاری و گرمی خون
 علامت رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رکها بر جوشان
 و پوشیده و طعم دهان شیرین و حرارت تب حارتری می
 امق همچون حرارت کسی از کبابه پرون آمده است علاج
 تنگ

علاج قضا باید کردن و خون بر گرفتن در خور قوت
 و عمر و سال چهار و فصل سال پرون کردن پس از چند
 روزی بمطبوخ هلیله استنفاع کردن و بسکین پس پاده
 تنکین دادن جمیع حرقت تب محروم سبب این تب عفونت
 صفرا و سوخته باشد بر اندرون رکهای که حوالی دل و جگر
 و نفم معده است یا عفونت بنغم شور باشد که با صفرا پیافید
 و تو له بنغم کند از رطوبت رقیق باشد که صفرا سوخته از اکرم
 کند علامت حرارت این تب لازم باشد و باطل سوزان تر
 از ظاهر باشد و تشنگی عظیم باشد و زبان درشت و سپیاه
 و زرد باشد و روز بجران اندر آغاز تب زل زلنا کند و اندر آخر
 عرق کند علاج اندر تنکین حرارت مبالغه باید کرد و هوای
 خازن خنک داشتن و تن بجا به پوشیده داشتن تا نسیم
 هوای خنک تنفس بدل میرسد و حرارت تخمیل می یزد
 و با بندرون باز نکرد و بسکین ساده و بشراب غوره
 و شراب ریواج دادن و حرارت دل را بشراب صندل
 دادن و شراب خماض ترنج و و قوص کافور تنکین دادن
 و بوض آب کدو و آب خربزه مندی حل کنند و بدهند
 غلبه اصل تب غلبه فاصل این تب است که یکروز باشد و یکروز نباشد

علامت درازی مدت تب هفت ساعت باشد و پیرین
دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت
بگذرد چهارده شود یا بیشتر بدان اندازه از خالصه دور باشد
و اگر تدریجی صواب رود عدد نوبتها متعین نباشد و باشد که
بچهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که سبب لطافت ماده یک
نوبت پیش ندارد و بقی یا بوق یا با سپهرال صغرا بگذرد اما
نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سپر و ناری
و رقیق باشد و حرارت این تب سوزان تر از دیگر تبهاست
و سرما اندر آغاز تب باشد و نیک بزراند و زود ساکن
شود نباید است که سبب سرمایگی که در آغاز تبها پدید آید
حرارت تب است که رطوبتی که باید بگذارد و بر عضلهای
هم تن ریخته باشد و سرمای آن رطوبت محسوس گردد و سبب آن
پیش از تب اگر چه آن رطوبت اندر تن بود پس روی آن محسوس
نباشد آنست که آن رطوبت اندر ساکن باشد نه از جایی کالی
می گردد و از جایی بجایی میسرود و هر چه در تن ساکن
بهر اجزای تن باقیست از آن خون کده باشد و هر
چیزی که در کیمی با یکدیگر در پیانده میان ایشان تشابه
و خونی کده کی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از حال
بحال



بحالی و از جایی بجایی حرکت کند هرگز از وی از قرار
گاه خویش بکشد و در تن و خونی کده کی همه اجزای تن
بایستد از رطوبت بگذرد هر جزوی از تن بسردی
آن جزو که خوکده نباشد پس مایه فتن گیرد و از پدید
آید علاج هر باید از سکینین دهند سرد کرده با شراب عذره
یا شراب ریوانج یا شراب آلو و روز نوبت در آن حالت که
سرما و از پدید آید سکینین تب کم دهند تا باشد که قی کند
و ماده صغرا براندازد و اگر قی نکند لوزه ساکن شود و هرگاه
که تب کاریده شود اندک کشاکش دهند و روزی دیگر که تب
نیز آب انار ترش و شیرین دهند با تخم آن کوفته و فشرده
و شکر بکافکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم تقویت
بخشد و شکر صغرا دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گل مکره
با سکینین و باب میوه اینخته و سرد کرده با آب خرمای دهند
و با اندکی خیار شیرین بمقدار بارده درم سنگ بنفشه
برورده اندر کلاب شسته و با پودره مقدار دو درم
سنگ بزر قطعه در آب آلو و شکر دهند و خرمای از آن
عذره و آلو سیاه و خرمای دهند و یا از نیشیق یا گشته زرد آلو
یا از شک جوی را بشیره فواید ام و اگر بابت صداع و یا تشنه
عذره

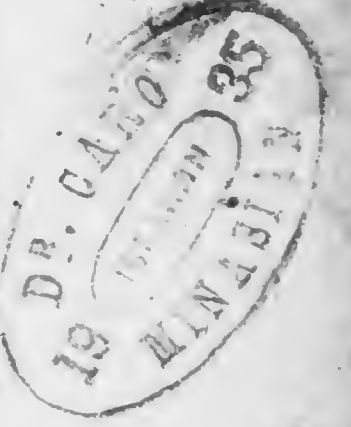
کودک همچون شیر خام است و خون جوان همچون شیر پخته
 و رسیده و خون پر همچون شیر که قوت وی رفته و ترش
 خواهد شد پس چنانکه شیر خام با لطف اندر خم بگوشد و کف دهد
 از وی جدا شود و شیر پخته صافی از وی جدا شود و چاره نیست
 از بهر آنکه خون کوچک اندر تن وی بگوشد و خامی بگذارد
 و قوامی دیگر گیرد از بهر آنکه چیزی گرم و پخته شود و قوام گیرد با جو
 و پنجه که طبیعت واجب گیرد که دندان شیر عیت و دندان
 قوی تر بر آید و اجابت که خون اندر تن کوچک بگوشد و عدا
 نخستین که از خون یافته باشد و مضنه غذای مخالف ازلی
 تربیتی که در آن در تن ایشان جمع شده باشد جدا شود پس
 سبب کم کودکی باشد که او را آید بر نیاید لیکن اگر
 آنکه مزاجها و تربتها و هوای هر موضعی و قوت مرتبی بکند
 نیست و نیز بعضی را اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را
 از پس پاکي حمل بوده یعنی پس از آنکه از حمل پاک شده باشد تا
 بدان سبب ماده تولد زنده پاکه تر باشد و فرزندی
 درست می نراند و آفت آید بدو کمتر رسد و بعضی دیگر را حمل قوی
 دیگر افتاده باشد و ماده تولد او با خلط بر آمیخته باشد و فرزند
 نماند درست باشد وقت آید بدو بیشتر و بدین سبب بعضی آید

ممكن نیست

و در بر آید و بعضی را دیر تر و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی را
 با سلامت و بعضی را با خطرناک تر و بدین سبب قیاس میکنند
 که جوان را آید بر نیاید اگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد
 یا اگر آمده باشد کمتر بوده باشد مزاج او گرم و تر باشد و غذای
 گرم و تر بسیار خورده باشد یا خون وی از رطوبت پاک شود
 و بدین سبب ممکنست که اندر کودکی آید بر آمده باشد اندر جوانی
 باز بر آید و هر چه از این نوع باشد جو شیرین خون او عا
 و مردم پر را آید بر نیاید مگر وقتی که هوای او باشد و بسیار
 مردم را در آن شهر بر آید و هوای بد و بخار و نفس ایشان
 در وی اثر کند علامت آید با تپش عظیم باشد و در وقت
 خواب در پسر و کرانی همه تن و پستی و ماندن و ترسیدن
 اندر خواب و سرخی چشم و خارش و دمع و خارش بینی و بعضی
 سرفه و درد کلو و تنگی نفس و کرانی آواز پیدا یابد و آید سینه و
 و سینه و زرد و اندک و پراکنده تر و امید و آید و تر باشد حاصه این
 از و پرون آید و تمام و زود پخته شود و آنچه پهلوی دارد و در هم بپزد
 و نفش باشد یا سپاه یا سنج باشد و بر سینه دشکم بسیار رخ و دیر
 پرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر نخست آید
 و پس تب آید سخت بد باشد و اگر آید و تب کشنده شود

علاج

بذباشد علاج مرکه که در شهری آبد بسیار باشد کشته
 که نیامده باشد فصد باید کردن و حجامت و از گوشت و شیرینی
 و چیزهای گرم پرهیز باید کرد و آب میوه طبع نرم کردن و چون
 آبد پدید آید هوای خاکی معتدل باید داشت و تن بجا پوشیده
 و غرغره آب سردی باید داد و صندل و کافور باید بوئیدن
 و سرکه و کلاب در بینی کشیدن و آب کشنیز تر با بغلغ و سماق
 با عصاره تخم انار ترش و بامیان و کلاب سودن و پشم اند
 چکانیدن سود دارد و اگر حلق گرفته شود شراب خربوب غرغره کنند
 و آب پنخ و غذای پست جو با پست عدس آمیخته اندر آب انار ترش
 یا اندر غوره و اندکی پیک المیکد یا غوره یا پسر که بشیره مغز بادام
 و اگر اندر پینه درشتی باشد پست اندر جلاب دهند و گسیج
 از کشک و عدس مفشر زیند سود دارد و اندر حلقه لعاب اسفند
 و لعاب دانه آبی و کشکاب رقیق و کدو و آب خربزه هندی
 با آب غوره و آب ریواس و آب انار ترش آمیخته و مخمس سکنجبین
 حشره باین آبهای ترش آمیخته موافق است انشا الله
 عقده چهارم اندر امس و حشره آماس کرم و جراحها علامتها لون این
 پسر باشد و کرم و باضریان و باسورش باشد علاج فصد
 کردن و حجامت و استنفاع بطبوح هلیل یا بمار الفواکه یا با قوا
 هندی میوه



بنفشه و طلا از اول صندل پسرخ و سفید و فوفل باب الثعلب
 در میانه شیا ف مایه و حوض و زعفران و مراندرا کبک شینه
 و با اجزا آرد جو و آب کشته و اگر ترشید که صلب شود شینه
 بکوبند و باروغن کل بسایند و چون مهم کنند و بروهند و اگر کب
 امس زخمی باشد یا سقطه صندل پسرخ و زعفران راست
 راست آب کشته ترسوده طلا کنند و پشم باره را بروغن گرم
 مالیده برهنند در دهنش اندازند و اسفند کاس سرد علها
 کرانی باشد و کرم نباشد و ممریک دیگر جای باشد علاج شب پیم
 اندر سرکه حل کنند و این پسر که آب پامیزند و پنبه باره بوی
 ترکند و برهنند و ببندند و روغن بماند با آب و خاکستر خوب
 یا خاکستر خوب بلوط ترکند و بنهند و ببندند و اگر حاجت آید
 باستفراغ رطوبت تدریج آن کنند سرطان علاج مایه خولیا کنند
 و آنچه طلا باید کرد بهتر آن باشد که صبر و اسفنداج اندر میان بنهند و صلاب
 پسر بپایند و آب کشنیز تر طلا کنند حشره پسر علاج استنفاع
 بلغم و اجتناب از طعامهای غلیظ بسیار کند و مرم دی خلیون
 نهند طاعون ایس کرم باشد پسرخ یا سبز یا سیاه باشد با نوز
 و صوف و خفغان و عشی علاج در البته اب صندل و قوس کافور و شراب
 حجامت قوت دهند چنانکه اندر علاج دل یاد کرده شد و آن موصی

بنفشه

بیازند و خون اندک بجمه بکشند و هیچ طلا بکارند ارد و مل
 علاج فصد کنند و حجامت و بطیخ هلیل و کفایت چری که بر نهند
 بز قطن ناس که ترکند و بر نهند و از پس سه روز آرد کنند و در
 خشک را اندر آب روغن بزنند و بر نهند و خردل با پنجه بکوبند و مار
 تخم کتان بر نهند و تخم کتان کوفه با سر کین کبوتر و خمیر بر نهند
 و بر نهند نه بپزند شری یا از بسیاری خون صفرائی باشد
 یا بغم شور علامت آنچه خونی حرکت او بر پیشانی
 باشد و آنچه بغمی بود حرکت آن لبش پشته باشد و فک
 سمتن باشد علاج آنچه خونی باشد بآب غوره طلا کنند و آب
 غوره خورند و خون ساکن کرده و در کاکل بزنند و طبع باب فواکه
 و خرمار هندی نرم کنند و دفع ریش و آب انار و قرص کافور
 سود دارد و اگر مدتی در اندک در دم هلیل زرد و دوم
 ایارج فیکر اب کچین بر نهند و بپزند و بغمی زارک بر نهند پس
 سه روز دهند و ایارج فیکر با تربید و غاریقون و بغمی هندی
 و افیمون و تخم حنظل ترکیب کنند و بپزند و کرابه سود دارد
 حمره و غله و ناسی و کادوس این همه از جمله بثرات و راههای
 باشد اما مثل بثرای حیدر باشد در دم بپوشته می گردد و پس با زرد
 و باغارش و سورش و گردیدن بود و بعضی بثر که کیشره بثر و باشد که

بثرات باشد همچون ثور لول و حمره طریقیاتی بپزند
 و رود سیاه شود و زردی کمتر بپزند و ناسی بثرات دقیق باغارش
 و سورش صعب کادوس بثراتی بپزند خورد و میل بصلابت دارد
 از هر آنکه ماده بغم علیظ بپزد علاج همه بیکدیگر نزدیک است
 تسکین صفا کنند بآب غوره و آب نار و مانند آن پس فصد
 کنند پس بطیوخ هلیل خورند و بار الیاسی استغفار کنند و صندل
 و فلفل و شیا ف میسا و اسفیداج از ارزیر و کل ارمنی و آب
 کشیده و آب کاسنی و آب غن الثقاب بپزند و کلاب طلا کنند
 و حمره پس از فصد سهل دادن انار ریش اندر پسر که
 به بزند و بپزند و بر سر طلا کنند و بروی نهند و اندک شبانه
 روزی سه بار تازه کنند لیکن استغفار بمطیوخ هلیل و افیمون
 و تربید خالی کنند و کادوس را همین علاج است
 اگر سینه سفید شک بپزند و آن خون در وی اندک
 و در تخم سرف طلا کنند و رک قیصال زنند و بر کردن حجامت
 کنند و بکبر نه کشته خشک سوخته و سفال تیز کهن و چاراک بپزند
 و با بر که در روغن کل طلا کنند و اگر تر بپزند هم فصد
 و حجامت کنند و استغفار کنند بمطیوخ هلیل و حب
 قو قایا و بپزند روغن سوخته و قنیل از هر یکی بکدرم سنگ

زراوند طول قلیطار صرازمهرکی و صلیب یکدم بر سر که و روغن گل
 طلا کنند تولول سبب تولول خط غلیظ بلغمی یا سودا
 یا مرکب از مرد و بود علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون یا
 فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود بر پهل
 اقتضای نمایند و اگر عدد آن اندک بود بطلاد دفع کنند بسیار
 دانه و کرمازو و باب سرکین بر سر که طلا کنند زایل شود و زریخ
 زرد با مویزدانه پیرون کرده طلا کنند نافع است
 صمغ و کثیرا و هیل زرد کوفته بر سر که بر ششند و اگر سخت
 قوی است فراغ کنند بمطبوخ افیمون و یا بمباراجین و بکیرند
 و سرکه مازوی ماسفه و تولول کاو و به پزند تا مازو نرم شود و بکیرند
 و مازو و کثیرا و خبی بر سر که طلا کنند سود دارد
 کرم و خشک باشد و هم علاج خشک را که به خوش آب
 و شستن با آب جعد و آب نخود و استفراغ بمباراجین
 و بکیرند تخم ریواج و استخوان زرد آکوی تیغ از هر یکی یکدم
 بکوبند و پامیزند و بر سر که ترکند و بجوات بر ششند
 یا بکیرند اگر
 و اگر به طلا کنند سه روز
 و اگر به طلا کنند و بطیخ شاه تره استفراغ
 کنند و بکیرند کندش دو درم زراوند طول چهار درم خسته

الثقاب سازده درم زرد جوبه سه درم سیما بکشته
 سه درم بکوبند و پامیزند و بر سر که ترکند و در روغن حل کنند
 و طلا کنند در کرما به یاد آفتاب جراحت مر جراحی که تازه
 باشد و دست افتاده باشد اولیه آلیت که مرد و لب آن
 خواهم کیرند و بگذارند که چیزی در میان جراحت افتد چون می
 یار و روغن یا زعفران و خشک کنند و اگر جراحت ناهموار باشد
 و زاویه ها دارد بشکافند و پرخ کنند پس علاج کنند و دارو
 ترکیب کنند سفید از زرد و دای پنگ از هر یکی یکم و در
 و مازو از هر یکی نیم بزن و بسایند و بکار دارند و آویزند
 باز دارد بکیرند بجز و قشور کنند بجز و دم الا خون از روت
 از هر یکی نیم بکوبند و بکار دارند و سرکین سپ و سرکین خسته
 و ناسوخته سود دارند علاج زراوند مر جرح کوفته و با بکین پخته
 و پنخ نی کوفته و پنجه با بکین پخته بر ششند و بکیرند
 قروح ریش بخی علاج فصد و استفراغ صفا و تسکین
 بشراب غوره و شراب زرشک و شراب ریاس و شراب
 لیمو و قوص کا فور و طلا و هم سفید قروح خسته پدید
 بکند علاج در روغن زیت و شب نیانی و بکین
 از هر یکی است است روغن مورد و موم چند آنکه گاهیت به درم سازند

مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و فشارگی
 و پیرون آمدن بندها از جای خویش هرگاه که ازین نوع آفتی
 برسد در حال فصد کنند و اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد مجمر را
 بر آن موضع نهند و خون را بیدان جانب کشند و خون را
 بدیگر جانب کشند و طبع را بحقیقت نرم فرود آرند و الا
 بآب میوه نرسود و آرند و مژ و دیلوکس بدهند
 باریونند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا کشکاب و اسفناج
 و ماش متشرب و روغن بادام اما الم بموده رسیده بکهنج
 ساده دهند ماکه با و بسته اند هر یکی پنج درم کوزه سرو
 زعفران و به از هر یکی یک درم سنگ باب لسان الحمل
 برشته و بر موده نهند و به بندند و اگر الم بحسب کرسیده
 بکیند باریونند چینی ده درم معسول و طباشیر از هر یکی ده درم سنگ
 بکوبند و به پزند شربت دو درم سنگ با سکنجین بکیند و غل
 سفید و کل سرخ و بنفشه خشک
 سه درم سنگ زعفران یک درم سنگ کافور نیم درم سنگ
 بجلاب و روغن کل برشته و بر جگر نهند و اگر حرارت
 کمتر باشد بکیند کل سرخ پنج درم مصطکی و دارچینی از
 هر یکی دو درم بر یک مورد دو درم سنگ لادن دو درم

بر روغن چربی کنند لادن را اگر روغن یا سچین بدهند و دارو نامیده اند و بجا دارند
 شکستگی از جای پیرون آمدن اند اما علاج کشید است چنانکه بجای باز شود
 و بر دست کردن و بستن لیک کشیدن بر زخم باید چنانکه در روغن طبعی نماند و از
 شدن عضو در روغن کل جو بکیند و بر کمر و کوفتگی و پنجه بروی کنند و به بندند
 و به شد که زود بکشد نیند و اگر کسی بی عصب آمده باشد زمامی بر روغن نرسد
 رسن برشته و نخت بر زخم بکیند و پس بر روغن برشته و روغن شبت
 و روغن بابونه و روغن صواب کرم کرده پیوسته و روی بچکانند و داروهای
 ازین نوع سازند بکیند نجات و ماش متشرب از هر یکی ده درم صبر صوفی
 عقاقیر از هر یکی پنج درم کل ازین پیست درم سفید تخم مرغ برشته و بجا دارند
 و اگر بخیری کرم حاجت آید ز زنگوش و اکلیل الملک و اسن و برک و زرد
 کنند و اگر از بستن دردی فراید بکشاید و آرایش دهند و باز بروق بندند
 در حال فصد فایه مرغ طلا کنند و روغن کل بس سفید اج بروی نهند و بکیند
 از زیر درم سنگ از هر یکی ده درم صبر زرد و نود طویل از هر کدام یک درم
 کل برشته و طلا میکنند اما سی باشد که اندر ناخن پدید آید علاج نخست
 فصد کنند و بزرالنج و افیون بکیند و بر سر آن نهند فوقه تر کرده با آب و بر آن
 پوشند و هر ساعت بر می گیرند و باز تر کرده می پوشند و نیز اگر هم روز بکشد اندر
 آب سرد بآید صواب بکیند و اگر ساکن نشود اندر روغن می نهند
 و ایاره لوغایا با مطبوخ افیتون استغراق کنند و اطرافیل نهاده و بجا دارند

در این طوی
 دگاه به یکت کیر

و طلا بدار و نای قوی تر کنند بکیر در برک ما ضرر یون خردی غید فلفل بوده
 بر که پزند و نظرون و بر او و طلا بدار و ذرا ریج و کف دریا کوفته و بنجته
 افکند و لب نیند تا بچون قالی شود و اندر آفتاب طلا کنند و جندان که توانند
 صبر کنند بس بپزند و اگر آبله کرد و از آن بکفانند و آب برون کنند و صبر کنند
 تا خشک شود و باز محاد و کتند بکیر در شیطج و نیل و فوه و شب بکیر در
 در دغ خشک کرده بپزند و بر شند و نگاه دارند و فوه و اندر آب بپزند
 و بیالانند و در بدین آب حل کنند و طلا کنند محوار ^{علاج طبعی و بلیه}
 استغراق کنند و اطر فیل کوچک و بچون نجح بکار دارند بکیر در تخم ترب و ماس
 و کدش و شیطج و تخم حنظل و ما ذریون و خردی غید و فلفل و سغونیا است
 تا است بپزند و به پزند و بر که طلا کنند اندر کرما به یا زردیکش با آفتاب
 اندر زینت ^{علاج ایارج فیرا با تخم حنظل}
 دادن و تریج افیتون و خداوند عراج کرم و اطر فیل کوچک و طبعی و بلیه
 موافق بود و پنج کبر تر و ایارج فیرا در وی حل کنند و بدان غوغه کنند و غوغه
 قرها و فوفیون بزمهره کا و بپزند طلا کنند و پیا زردیکش بلیه سودا و
^{سبوسه} علاج خطی سوده و آرد و نخ و بر که بر شند و بر طلا کنند و یک پاست بس بپزند
 و اگر زمره کا و تخم لطفال با آن یا رکتند قوی تر باشد ^{علاج حنظل}
 و آب نخودی بپزند و صبر اندر برک حروب بپزند و طلا کنند و یک زمان صبر کنند
 بس بپزند و پیوسته موی را به آبله و بلیه سیاه می شوند و روغن حروب و روغن

بلا

بکار دارند ^{علاج بای را از خاک و غبار نگاه باید داشت}
 بکیر در باز و سنج عر با بنجته و کوفته نرم بر روغن سندر و کس شند و با پ
 بپزند و بر شند و بر کوفتی کنند و کاغذی بر روی آن نهند تا دار و در وی خشک شود
 و این دار و پس از آن بکار دارند که اگر ما به شسته و مالیده و پاک کرده باشند
 زینت روی رنگ کردن دار و نای که بر آن روی روشن کرد
 بکیر در آرد و باقی دار و نخ و کتیرا و تخم ترب بپزند و کوفته اندر شیر تازه بر شند
 و طلا کنند و به شب بپزند و با آرد آب کرم بپزند و اندر این آب بپوس
 و بنفشه خشک بنجته باشند با لوده و شیر تازه و به مرغ و به بط و سغونیا
 و اما شیرین و زرد و غایم نیم بر شند و انجیر خشک و خشک کنند تا اندک اندک
 و اندک زعفران و اندک شیر خور دن رنگ روی را صافی کنند و بر آفر و خور و آرد
 بوی اندامهای خوشش گردان و بوی عرق بلیون و حنظل و زرد
 و نفع خور دن و ثرا بکانه بوی عرق و بوی بماند اما خوش کنند و رنگ
 روی صاف کند و موده را قوت دهد و طعام بکوار و دوزان را بدین طعام
 و بعد از طعام بکار توان داشت ^{در علاج زهره اول که نه که}
 و شمعان دارند و تممت آن به آن که ایشان را چیزی زیان کار دهد طریق
 احتیاط است یکی آنکه اندر جایگاه تممت طعمی و ثرا بکانه که طعم آن سخت
 نخورند مثلا چیزی که سخت شیرین است یا سخت ترش است یا سخت تیز است
 نخورند و دست باز کنند از بهر آنکه طعم چیزهای زیان کار و بوی آن اندر این

دتره تیزک

طعام و شراب پوشیده توان کرد و درم طریق نیست که آنجا که است
 نباشد طعام و شراب خورد و در حاضری شود از بهر آنکه اگر چیزی زیاده
 طعم و بوی آن به سبب باریت طعام و غلبت بدن بر مردم پوشیده گردد و
 چیزی زیاده را که اندر حال گرسنگی و تشنگی زودتر از آنکه اندر کما زود
 از آنکه زاده یابد و بگذرد و قوت بدیل رسد و اگر طعام و شراب خورده باشد
 قوت از چیزی نخواست بر طعام آید و زعفران شود از بهر آنکه گاهی معتدل
 زهر کثر نیاید و بدیل نرسد و باشد که اندر طعامهای که وی خورده باشد
 بوده باشد که قوت از آن زهر باز گوشت طریق است که به سبب احتیاج
 خود چیزی خورد که مفرت دفع کند از زهر و قوت از آن زهر
 و آردی که از جنس غلظت است بکیرند خود زهر را که در کس
 پیدا شد و در زشت از هر یکی یک درم انجیر خندان که دیگر چیزی با آن
 بتوان شربت بگویند و بر شربت چند یک صندل و گوشت قهوه
 را که او را بتا زای این عیال کوبند و با صیت بیشترین زهرها
 دفع کند و تریاق بزرگ مشهور دی طوسن و تریاق اربع و تریاق غایت
 و تریاق اطین هم پیش از آن و پس از آن مفرت زهر را دفع کند
 لیکن باید که مراجع هر شخصی بهر وقتی از مجربان احتمال نکند مفرت زهر را
 نقد شود که و هنوز مفرت نرسیده باشد و زهر
 از آنست که هرگاه که چسب از بنای و پیا بد که زهری دادند در حال فی کذب

از آنجا

از آنکه قوت آن در بدن بر آنکه شود و آب بنم کم و در و
 می خورد و سارقی گفته و طبع شبت از آنکه کی بوره و در و غریب
 پیش که درگاه که تمام خورده شربت تازه خورند بسیار و اگر از شربت قیافه
 نخت یک شربت و اگر شربت حاضر هیچ که که افه بجای آن شربت و لعاب غم کنان
 و بهر یک که خسته و شراب شیرین سود دارد و اگر از آن مخونهای بزرگ چون تریاق
 و شربت طوسن و غیر آن تولد حراتی کند آب خورده و عمل می باید داد و بهر آن
 غرغره شود و اگر در خواب شوند نباید که اشت و بهر تدبیر که ممکن گردد
 پدیدار باید داشت و اگر طعام خورد بسیار باید داد یا اگر قیافه بسیار طعام
 بدان چیزی غلبه کند و بهر کوه معطلی که در وقت کردن اسان شود اما داروهای که از بهر
 جانوران زیاده کار دهند شربت لافیه که آن را زهری بگویند خوانند که بدن افورانچین
 است و شراب بکوبد که افوران افاده شربت و مرده کزیده جانوران را نافع بود
 و مقدار دو درم تخم شتر زهری جانوران است پنهان کردن با زهره است و داروهای
 طلا کنند نطفه سفید است و شربت خام و دیگر با زهره کاه شربت چندین بار و شربت شسته
 عصاره سداب و عصاره کند با با عصاره بود نه جوهر و عصاره زهره کاه و دیگر و نیک و
 زهره شسته خاک کردن پاد زهر جانوران است که زهر این عصاره شست از بی احتمال نکند
 و داروهای دیگر در کتاب ذخیره خوازم شربت با زهره است تمام شد کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

دم

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 ما أرسلناك الاذنين
 من قبلنا ولا نزال
 نبعث رسلنا بالبينات
 والذكر والذليل
 اسكن اسكن بالذليل
 والذكر والذليل
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 ما أرسلناك الاذنين
 من قبلنا ولا نزال
 نبعث رسلنا بالبينات
 والذكر والذليل
 اسكن اسكن بالذليل
 والذكر والذليل

۱۲۸
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 ما أرسلناك الاذنين
 من قبلنا ولا نزال
 نبعث رسلنا بالبينات
 والذكر والذليل
 اسكن اسكن بالذليل
 والذكر والذليل

DR. CARO
 19 ISFAHAN 35
 MINASIAN

اسكن اسكن بالذليل
 والذكر والذليل

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 ما أرسلناك الاذنين
 من قبلنا ولا نزال
 نبعث رسلنا بالبينات
 والذكر والذليل
 اسكن اسكن بالذليل
 والذكر والذليل

مکان

مکان

۱۳۱۵



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



